

۱..... ۱۳۹۵/۱۲/۲۲	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ	۱ (۹۶) آیه ۳۵۰
۹..... ۱۳۹۵/۱۲/۲۳	خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ	۲ (۹۶) آیه ۳۵۱
۱۵..... ۱۳۹۵/۱۲/۲۴	اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ	۳ (۹۶) آیه ۳۵۲
۲۳..... ۱۳۹۵/۲/۱۲	الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ	۴ (۹۶) آیه ۴۳
۲۵..... ۱۳۹۵/۲/۱۳	عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم	۵ (۹۶) آیه ۴۴
۲۷..... ۱۳۹۵/۱۲/۲۵	كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيْطَغِي	۶ (۹۶) آیه ۳۵۳
۳۲..... ۱۳۹۵/۱۲/۲۶	أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى	۷ (۹۶) آیه ۳۵۴
۳۹..... ۱۳۹۵/۱۲/۲۷	إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ	۸ (۹۶) آیه ۳۵۵
۴۴..... ۱۳۹۵/۱۲/۲۸	أُ رَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ	۹-۱۰ (۹۶) آیات ۳۵۶-۳۵۷
۴۸..... ۱۳۹۵/۱۲/۲۹	أُ رَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَىٰ الْهُدَىٰ	۱۱ (۹۶) آیه ۳۵۸
۵۱..... ۱۳۹۵/۱۲/۳۰	أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَىٰ	۱۲ (۹۶) آیه ۳۵۹
۵۶..... ۱۳۹۶/۱/۱	أُ رَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّىٰ	۱۳ (۹۶) آیه ۳۶۰
۵۸..... ۱۳۹۵/۱/۲۰	أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ	۱۴ (۹۶) آیه ۲۰
۶۰..... ۱۳۹۶/۱/۲	كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ	۱۵ (۹۶) آیه ۳۶۱
۶۸..... ۱۳۹۶/۱/۳	نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ	۱۶ (۹۶) آیه ۳۶۲
۷۱..... ۱۳۹۵/۱/۴	فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ	۱۷ (۹۶) آیه ۳۶۳
۷۶..... ۱۳۹۵/۱/۵	سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ	۱۸ (۹۶) آیه ۳۶۴
۸۳..... ۱۳۹۶/۱/۶	كَلَّا لَا تُطَعُّهُ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ	۱۹ (۹۶) آیه ۳۶۵
۸۸.....	جمع بندی سوره علق	

توجه: شروع سوره علق

از آبان ۱۳۹۵، قرار بر این شد که در انتخاب آیات یک سیر موضوعی مد نظر قرار گیرد و اولین موضوع کلان، «انسان‌شناسی» بود. ابتدا چند دسته از آیاتی که به خلقت انسان در مرتبه قبل از دنیا ناظر بود، پرداخته شد؛ و اینک مدتی است «ابعاد خلقت انسان در دنیا» موضوع بحث قرار گرفته است. در همین راستا، اینک سراغ آیات سوره علق می‌رویم.

ترجمه

به نام خداوند گسترده مهر مهرورز، بخوان به نام پروردگارت که آفرید؛

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«اَقْرَأْ» از ماده «قرء» است که از نظر اغلب اهل لغت، معنایش تقریباً معادل با ماده «قری» می‌باشد، که دلالت بر «جمع و اجتماع» می‌کند، چنانکه کلمه «قریة» به معنای محلی است که عده‌ای از انسانها در آن جمع شده باشند (معجم المقاییس اللغة، ج ۵، ص ۷۸-۷۹) و به «ایام حیض» زنان هم «قرء» گفته می‌شود به خاطر اینکه خون در رحم آنها جمع می‌شود؛^۱ و «قرائت» هم نوعی جمع کردن است از این جهت که عبارت است از اینکه حروف و کلمات را همراه با هم ادا کردن، لذا به عمل کسی که فقط یک حرف را ادا کند، «قرائت» نمی‌گویند؛ و «قرآن» هم مصدر از همین ماده است، یا از این جهت که همه آن در یکجا [مثلاً در لوح محفوظ] جمع شده است و یا از این جهت که جامع و مشتمل بر همه حقایق است (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۶۸) و چه بسا از همین جهت «قرائت» باشد، یعنی چون کتابی است که بر قرائت آن بسیار تاکید شده است: «فَأَقْرَأْ مَا تَبَيَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» (مزمّل/۲۰).

البته بین «قرائت» و «تلاوت» این تفاوت هست که در مورد یک کلمه هم تعبیر «قرائت» و «خواندن» به کار می‌رود، اما در مورد تلاوت، چون پیاپی بودن شرط است، حتماً باید دو کلمه یا بیشتر در کار باشد (مثلاً می‌گویند اسم فلانی را بخوان، اما نمی‌گویند اسم فلانی را تلاوت کن) (الفروق فی اللغة، ص ۱۸)؛ و همچنین تفاوت «قرآن» با «فرقان» - با اینکه هر دو از اسمهای این کتاب آسمانی‌اند - در این است که «قرآن» ناظر به جمع بودن مطالب در کنار هم است؛ اما «فرقان» ناظر به اینکه بین حق و باطل جدایی می‌افکند. (الفروق فی اللغة، ص ۴۹)

لازم به ذکر است برخی از اهل لغت، بین معنای «قرء» با «قری» و «قرو» تفاوت گذاشته، بر این باورند که اگرچه «قری» به معنای «جمع کردن و اجتماع» می‌باشد و «قریة» هم از همین ماده است؛ اما دو ماده دیگر با آن متفاوتند؛ و معنای اصلی ماده

^۱ راغب اصفهانی معتقد است که «قرء» در حقیقت برای ورود از حالت پاکی به حالت حیض است:

و الْقُرْءُ فِي الْحَقِيقَةِ: اسْمٌ لِلدَّخُولِ فِي الْحَيْضِ عَنْ طَهْرٍ. وَ لَمَّا كَانَ اسْمًا جَامِعًا لِلْأَمْرَيْنِ الطَّهْرِ وَ الْحَيْضِ الْمُتَعَقَّبِ لَهُ أُطْلِقَ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا، لِأَنَّ كُلَّ اسْمٍ مَوْضُوعٍ لِمَعْنِيَيْنِ مَعًا يُطْلَقُ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِذَا انْفَرَدَ، كَالْمَاءِ: لِلخَوَانِ وَ لِلطَّعَامِ، ثُمَّ قَدْ يَسْمَى كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بَانْفِرَادِهِ. وَ لَيْسَ الْقُرْءُ اسْمًا لِلطَّهْرِ مُجَرَّدًا، وَ لَا لِلْحَيْضِ مُجَرَّدًا بَدَلًا لِأَنَّ الطَّاهِرَ الَّذِي لَمْ تَرَ أَثَرَ الدَّمِ لَا يُقَالُ لَهَا: ذَاتُ قَرءٍ. وَ كَذَا الْحَائِضُ الَّتِي اسْتَمَرَّ بِهَا الدَّمُ وَ النَّفْسَاءُ لَا يُقَالُ لَهَا ذَلِكَ. وَ قَوْلُهُ: يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ [البقرة/ ۲۲۸] أَيْ: ثَلَاثَةَ دُخُولٍ مِنَ الطَّهْرِ فِي الْحَيْضِ. وَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ: «أَقْعُدِي عَنِ الصَّلَاةِ أَيَّامَ أَقْرَائِكَ» أَيْ أَيَّامَ حَيْضِكَ، فَإِنَّمَا هُوَ كَقَوْلِ الْقَائِلِ: أَفْعَلُ كَذَا أَيَّامَ وُرُودِ فُلَانٍ، وَ وُرُودُهُ إِنَّمَا يَكُونُ فِي سَاعَةٍ وَ إِن كَانَ يَنْسَبُ إِلَى الْأَيَّامِ. وَ قَوْلُ أَهْلِ اللُّغَةِ: إِنَّ الْقُرْءَ مِنْ: قَرَأَ، أَيْ: جَمَعَ، فَإِنَّهُمْ اعْتَبَرُوا الْجَمْعَ بَيْنَ زَمَنِ الطَّهْرِ وَ زَمَنِ الْحَيْضِ حَسْبَمَا ذَكَرْتُ لِاجْتِمَاعِ الدَّمِ فِي الرَّحْمِ.

«قرء» همان معنای «قرائت» (فهم و ضبط معانی مکتوب با چشم) می‌باشد؛ و سعی کرده‌اند که معانی ای همچون «قرء» (ایام حیض) را نیز به این معنا برگردانند (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۹، ص ۲۵۳)¹.

«أَقْرَأُ بِاسْمِ رَبِّيكَ»

اینکه حرف «ب» چه جایگاهی دارد و «باسم ربک» متعلق به چیست، چند دیدگاه مطرح شده است:

الف. حرف «ب» باء زائده (برای تاکید در کلام) است (اعراب القرآن الکریم، ج ۳، ص ۴۵۷) و درواقع، «اسم ربک» در جایگاه مفعول می‌باشد؛ و منظور آیه این است که «بخوان اسم پروردگارت را» یعنی خدا را اسمهای مقدسش خطاب قرار بده (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۰) و یا اینکه «بسم الله الرحمن الرحیم» را بخوان (المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۳)²

ب. «باسم ربک» در جایگاه «حال» است (الکشاف، ج ۴، ص ۷۷۵)؛ یعنی متعلق به یک مطلب مُقَدَّر است مانند «مفتتحاً یا مبتدئاً» که آن مطلب «حال» برای «اقرأ» بوده است، یعنی: بخوان در حالی که شروع می‌کنی با اسم پروردگارت (یعنی در حالی که با بسم الله ... شروع می‌کنی، این آیات نازل شده قرآن را بخوان) (المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۳) یا به تعبیر دیگر: بسم الله بگو و سپس آیات را بخوان. (الکشاف، ج ۴، ص ۷۷۵)

ج. حرف «ب»، باء ملامسه است، یعنی بخوان همراه با اسم پروردگارت (یعنی همراه با بسم الله ... این آیات را بخوان) (المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۳)

شان نزول

اغلب³ روایات متعدد از طریق شیعه و سنی، دلالت دارند که این اولین سوره‌ای است که در نزول تدریجی قرآن، بر پیامبر اکرم ص نازل شد.⁴ در این زمینه به روایتی از امام هادی ع بسنده می‌کنیم:

۱. «و «قرو» را هم به معنای «قصد همراه با اقدام و عمل دانسته، که البته در قرآن کریم به کار نرفته است». ایشان برای کلماتی مانند «استقراء» برای هر یک از این سه ماده، معنای متفاوتی در نظر گرفته است: فالاستقراء من المهموز: يدلّ على طلب التفهّم والضبط. و بالواو: يدلّ على طلب القصد في إقدام. و بالياء: يدلّ على طلب جمع و تنظيم. مع أنّ اللغويين يذكرون الكلمة في ذيل كلّ من الموادّ الثلاث، و يفسّرونها بالتبّع، و المناسب هو اليائيّ. و أيضا يذكرون مفهوم الجمع في ذيل كلّ منها، مع أنّ الجمع و التجمّع من معاني اليائيّ.

۲. البته علامه طباطبایی این معنا را برای این آیه قابل قبول نمی‌داند، بلکه فرموده بر اساس اینکه باء را زائده بگیریم، معنایش چنین می‌شود. عبارت ایشان چنین است:

أن التقدير اقرأ القرآن أو ما في معناه، و ليس المراد ... و لا أن قوله: «بِاسْمِ رَبِّيكَ» مفعول «أَقْرَأُ» و الباء زائده و التقدير اقرأ اسم ربك أي بسم. ۲. البته زمخشری در تفسیرش، با اینکه روایاتی درباره اول بودن این سوره آورده، اما معتقد است اغلب مفسران بر این باورند که اولین سوره نازل شده، سوره حمد است «عن ابن عباس و مجاهد: هي أول سورة نزلت و أكثر المفسرين على أن الفاتحة أول ما نزل ثم سورة القلم» (الکشاف، ج ۴، ص ۷۷۵) شاید وجه جمعش به این باشد که این آیات ابتدایی سوره علق، اولین آیات باشد، اما اولین سوره‌ای که به طور کامل نازل شده (یا اولین سوره‌ای که آیاتش کامل شد) سوره حمد باشد.

۴ از باب نمونه می‌توانید مواردی زیر را ملاحظه کنید:

(١) عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَهْلِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ السَّرِيِّ عَنْ عَمِّهِ عَلِيِّ بْنِ السَّرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَوَّلُ مَا نَزَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ص - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ وَ آخِرُهُ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ (الكافي، ج ٢، ص ٤٢٨)

(٢) رَوَى أَنَّ جَبْرِئِيلَ أَخْرَجَ قِطْعَةً دِيبَاجٍ فِيهِ خَطٌّ فَقَالَ أَقْرَأْ كَيْفَ أَقْرَأَ وَ لَسْتُ بِقَارِئٍ إِلَى ثَلَاثِ مَرَّاتٍ فَقَالَ فِي الْمَرَّةِ الرَّابِعَةِ أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ إِلَى قَوْلِهِ مَا لَمْ يَعْلَمْ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى جَبْرِئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ ع وَ مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ أَتَى بِالْكَرَاسِيِّ وَ وُضِعَ تَاجٌ عَلَى رَأْسِ مُحَمَّدٍ ص وَ أُعْطِيَ لَوَاءً الْأَحْمَدُ بِيَدِهِ فَقَالَ اصْعُدْ عَلَيْهِ وَ أَحْمَدُ اللَّهُ فَلَمَّا نَزَلَ عَنِ الْكُرْسِيِّ تَوَجَّهَ إِلَى خَدِيجَةَ فَكَانَ كُلُّ شَيْءٍ يَسْجُدُ لَهُ وَ يَقُولُ بِلِسَانٍ فَصِيحٍ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ فَلَمَّا دَخَلَ الدَّارَ صَارَتِ الدَّارُ مَنْوَرَةً فَقَالَتْ خَدِيجَةُ وَ مَا هَذَا النُّورُ قَالَ هَذَا نُورُ النَّبُوَّةِ قَوْلِي لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَتْ طَالَ مَا قَدْ عَرَفْتُ ذَلِكَ ثُمَّ اسَلَمْتُ فَقَالَ يَا خَدِيجَةُ إِنِّي لَأَجِدُ بَرْدًا فَدَثَرْتُ عَلَيْهِ فَنَامَ فَنَوَدَى يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِرُ الْآيَةَ فَقَامَ وَ جَعَلَ إصْبَعُهُ فِي أُذُنِهِ وَ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ فَكَانَ كُلُّ مَوْجُودٍ يَسْمَعُهُ يُوَافِقُهُ. (مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ١، ص ٤٦)

(٣) حَدَّثُونَا عَنْ أَبِي الشَّيْخِ الْأَصْبَهَانِيِّ [قَالَ:] أَخْبَرَنَا يَهُوَالُ الْأَنْبَارِيُّ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي جَعْفَرِ الرَّازِيِّ حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ هَارُونَ حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عَطَاءٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرِ الْمُفَسِّرُ حَدَّثَنَا عَمِّي أَبُو حَامِدٍ إِمْلَاءً سَنَةَ سَبْعٍ وَ أَرْبَعِينَ [وَ ثَلَاثَمِائَةَ قَالَ:] حَدَّثَنَا أَبُو يُوسُفَ يَعْقُوبُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمُقْرِيُّ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ السُّلَمِيُّ حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ أَبِي مُوسَى حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ هَارُونَ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَطَاءٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ: أَوَّلُ مَا نَزَلَ بِمَكَّةَ أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ وَ ذَكَرَ [كَلَامَهُ] إِلَى قَوْلِهِ: هَذَا مَا نَزَلَ بِمَكَّةَ [وَ هِيَ] خَمْسٌ وَ ثَمَانُونَ سُورَةً. وَ أَوَّلُ مَا نَزَلَ بِالْمَدِينَةِ الْبَقْرَةَ، وَ آلَ عِمْرَانَ، وَ الْأَنْفَالَ، وَ الْأَحْزَابَ، وَ الْمُتَحَنَّنَةَ، وَ إِذَا زُلْزِلَتْ وَ الْحَدِيدَ، وَ مُحَمَّدَ، وَ الرَّعْدَ، وَ الرَّحْمَنَ، وَ هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ!، وَ الطَّلَاقُ. وَ ذَكَرَ إِلَى قَوْلِهِ: فَذَلِكَ ثَمَانِي وَ عِشْرُونَ سُورَةً - مِمَّا نَزَلَ بِالْمَدِينَةِ... (شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ٢، ص ٤١٠)

(٤) وَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عُبَيْدٍ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ جَابِرٍ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَّارَةَ الرَّقِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْقُرَشِيُّ حَدَّثَنَا خُصَيْفٌ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ: أَوَّلُ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ نَبِيِّهِ مِنَ الْقُرْآنِ أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ وَ سَأَقَ الْحَدِيثَ إِلَى قَوْلِهِ: ثُمَّ هَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ الْبَقْرَةَ، وَ الْأَنْفَالَ إِلَى [قَوْلِهِ] ثُمَّ الرَّحْمَنَ، ثُمَّ هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ، ثُمَّ الطَّلَاقُ، ثُمَّ لَمْ يَكُنْ، الْحَدِيثَ بِطَوْلِهِ. [وَ] رَوَاهُ جَمَاعَةٌ عَنْ إِسْمَاعِيلَ [بِنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَّارَةَ]. (شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ٢، ص ٤١١)

(٥) قَرَأَتْ فِي التَّفْسِيرِ تَأْلِيفَ أَبِي الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ [قَالَ:] كَتَبَ إِلَيْنَا أَبُو سَهْلٍ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الطَّلَقَانِيُّ [قَالَ:] أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَلِيمٍ حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدِ التَّرْمِذِيِّ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَرْوَانَ، عَنِ الْكَلْبِيِّ عَنِ أَبِي صَالِحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: أَوَّلُ شَيْءٍ نَزَلَ بِمَكَّةَ أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ، ثُمَّ نَ وَ الْقَلَمِ، ثُمَّ وَ الضُّحَى ثُمَّ يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ، ثُمَّ يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِرُ، ثُمَّ تَبَّتْ، ثُمَّ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ. وَ ذَكَرَ إِلَى قَوْلِهِ: وَ هِيَ ثَلَاثٌ وَ ثَمَانُونَ سُورَةً مِمَّا نَزَلَ بِمَكَّةَ. وَ أَوَّلُ شَيْءٍ نَزَلَ بِالْمَدِينَةِ وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ، ثُمَّ الْبَقْرَةَ، ثُمَّ الْأَنْفَالَ، ثُمَّ آلَ عِمْرَانَ ثُمَّ الْأَحْزَابَ ثُمَّ الْمُتَحَنَّنَةَ ثُمَّ النَّسَاءَ ثُمَّ إِذَا زُلْزِلَتْ ثُمَّ الْحَدِيدَ ثُمَّ سُورَةُ مُحَمَّدٍ ص ثُمَّ هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ ثُمَّ الطَّلَاقُ. وَ ذَكَرَ [كَلَامَهُ] إِلَى قَوْلِهِ: وَ إِذَا كَانَتْ فَاتِحَةً سُورَةً نَزَلَتْ بِمَكَّةَ كَتَبَتْ [السُّورَةَ] مَكِّيَّةً، ثُمَّ يَزِيدُ اللَّهُ فِيهَا مَا يَشَاءُ بِالْمَدِينَةِ، فَذَلِكَ ثَلَاثُونَ سُورَةً نَزَلَتْ بِالْمَدِينَةِ. (شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ٢، ص ٤١١-٤١٢)

(٦) أَخْبَرَنَا أَبُو نَصْرِ الْمُقْرِيُّ حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو بْنُ مَطَرٍ إِمْلَاءً فِي الْمَحْرَمِ سَنَةَ تِسْعٍ وَ خَمْسِينَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ نَصْرِ الْحَافِظُ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ التَّقْفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ وَاقِدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنِي يَزِيدُ عَنْ عِكْرِمَةَ، وَ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ أَنَّ أَوَّلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْقُرْآنِ بِمَكَّةَ أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ [الَّذِي خَلَقَ] وَ نَ وَ الْقَلَمِ. وَ ذَكَرَ [كَلَامَهُ] إِلَى قَوْلِهِ: وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِالْمَدِينَةِ وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ. وَ الْبَقْرَةَ، وَ الْأَنْفَالَ، وَ آلَ عِمْرَانَ، وَ الْأَحْزَابَ [وَ سَأَقَ كَلَامَهُ] إِلَى [قَوْلِهِ]: وَ الرَّحْمَنُ، وَ هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ، وَ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمْ. الْحَدِيثَ. (شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ٢، ص ٤١٣)

(٧) أَخْبَرَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ بْنُ زَيْدِ الْعَدَلِ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الدُّورَقِيُّ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ نَصْرِ بْنِ مَالِكِ الْخُزَاعِيِّ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ وَاقِدٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنِي يَزِيدُ النَّحْوِيُّ عَنْ عِكْرِمَةَ وَ الْحَسَنِ قَالَا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْقُرْآنِ بِمَكَّةَ: أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ وَ ذَكَرَ إِلَى قَوْلِهِ: وَ [أَمَّا] مَا أَنْزَلَ بِالْمَدِينَةِ [فَهِيَ] وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ، وَ الْبَقْرَةَ وَ آلَ عِمْرَانَ، وَ الْأَنْفَالَ، وَ الْأَحْزَابَ، وَ الْمَائِدَةَ، وَ الْمُتَحَنَّنَةَ، وَ النَّسَاءَ، وَ إِذَا زُلْزِلَتْ وَ الْحَدِيدَ، وَ مُحَمَّدَ، وَ الرَّعْدَ، وَ الرَّحْمَنَ، وَ هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ، وَ الطَّلَاقُ، وَ لَمْ يَكُنْ. (شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ٢، ص ٤١٣)

۱) امام هادی ع بعد از توضیحاتی درباره رفت و آمدهای حضرت پیامبر ص به غار حرا می‌فرماید:

پس هنگامی که چهل سالش تمام شد، خداوند عز و جل به قلب او نگاهی انداخت و آن را برترین و جلیل‌ترین و مطیع‌ترین و خاشع‌ترین و خاضع‌ترین قلوب یافت، پس به درهای آسمان اجازه داد که گشوده شوند در حالی که حضرت محمد ص بدانها می‌نگریست؛ و به فرشتگان اجازه داد که نازل شوند، در حالی که حضرت محمد ص بدانها می‌نگریست؛ و به رحمت [خاصه خود] دستور داد که از ساق عرش تا سر حضرت محمد ص نازل شود و او را در برگیرد؛ و به جبرئیل روح الامین، که گردنبندی از نور دارد و طاووس فرشتگان است، نگاهی افکند و او به نزد حضرت محمد ص فروآمد، بازوهایش را گرفت و تکانش داد و به او گفت: محمد! بخوان!

گفت: چه بخوانم؟

گفت: «بخوان به نام پروردگارت که آفرید؛ انسان را از «علق» آفرید» - تا این آیه که - «بدو آموخت آنچه را نمی‌دانست.» (علق/۱-۵) سپس آنچه را خداوند عز و جل به او وحی کرده بود، به پیامبر ص وحی کرد، سپس او به جایگاه عالی خود برگشت و حضرت محمد ص از کوه پایین آمد در حالی که عظمت جلال الهی او را در بر گرفته، و از بزرگی آنچه بر او وارد شده بود، تب و لرز کرده بود...

التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ۱۵۶-۱۵۸

قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ع:

... ۱ فَمَا اسْتَكْمَلَ أَرْبَعِينَ سَنَةً [وَأَ] نَظَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى قَلْبِهِ فَوَجَدَهُ أَفْضَلَ الْقُلُوبِ وَ أَجْلَهَا، وَ أَطْوَعَهَا وَ أُخْشَعَهَا وَ أَخْضَعَهَا، أذنَ لِأَبْوَابِ السَّمَاءِ فَفُتِحَتْ، وَ مُحَمَّدٌ ص يَنْظُرُ إِلَيْهَا، وَ أذنَ لِلْمَلَائِكَةِ فَنَزَلُوا وَ مُحَمَّدٌ ص يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ، وَ أَمَرَ بِالرَّحْمَةِ فَانزَلَتْ عَلَيْهِ مِنْ لَدُنْ سَاقِ الْعَرْشِ إِلَى رَأْسِ مُحَمَّدٍ وَ غَمْرَتِهِ، وَ نَظَرَ إِلَى جِبْرِئِيلِ الرُّوحِ الْأَمِينِ الْمُطَوَّقِ بِالنُّورِ، طَاوُسِ الْمَلَائِكَةِ هَبَطَ إِلَيْهِ، وَ أَخَذَ بِضَبْعِهِ وَ هَزَّهُ وَ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ اقْرَأْ. قَالَ: وَ مَا أَقْرَأُ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ - خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ - إِلَى قَوْلِهِ - مَا لَمْ يَعْلَمْ» ثُمَّ أَوْحَى [إِلَيْهِ] مَا أَوْحَى إِلَيْهِ رَبُّهُ عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ صَعِدَ إِلَى الْعُلُوِّ، وَ نَزَلَ مُحَمَّدٌ ص مِنَ الْجَبَلِ - وَ قَدْ غَشِيَهُ مِنَ تَعْظِيمِ جَلَالِ اللَّهِ، وَ وَرَدَ عَلَيْهِ مِنْ كَبِيرِ شَأْنِهِ مَا رَكِبَهُ بِهِ الْحُمَى وَ النَّافِضُ... ۲

(۸) حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْحَسَنِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَبِيبٍ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ الْبَغَوِيِّ بِهَا قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو النَّضْرِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْمَلْقَانِيُّ حَدَّثَنَا الْمُطَهَّرُ بْنُ الْحَكَمِ الْكَرَابِيسِيُّ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ وَقْدٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: أَوَّلُ مَا نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ بِمَكَّةَ بِلَا خِلَافٍ أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ ثُمَّ يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ [وَ سَاقَ الْكَلَامَ] إِلَى [قَوْلِهِ]: وَ أَوَّلُ مَا نَزَلَ بِالْمَدِينَةِ الْبَقْرَةَ، ثُمَّ الْأَنْفَالُ إِلَى قَوْلِهِ: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبِكَ اللَّهُ ثُمَّ آلَ عِمْرَانَ، ثُمَّ الْأَحْزَابَ، ثُمَّ الْمُمْتَحِنَةَ، ثُمَّ النَّسَاءَ، ثُمَّ إِذَا زَلْزَلْتَ ثُمَّ الْحَدِيدَ، ثُمَّ مُحَمَّدَ، ثُمَّ الرَّعْدَ، ثُمَّ الرَّحْمَنَ، ثُمَّ هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ، ثُمَّ الطَّلَاقَ، ثُمَّ لَمْ يَكُنْ، ثُمَّ الْحَشْرَ. وَ سَاقَ الْحَدِيثَ. (شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ۲، ص ۴۱۴)

۱. وَ أَمَّا تَسْلِيمُ الْجِبَالِ وَ الصُّخُورِ وَ الْأَجْبَارِ عَلَيْهِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لَمَّا تَرَكَ التَّجَارَةَ إِلَى الشَّامِ، وَ تَصَدَّقَ بِكُلِّ مَا رَزَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ تِلْكَ التَّجَارَاتِ، كَانَ يَغْدُو كُلَّ يَوْمٍ إِلَى حِرَاءٍ يَصْعَدُهُ، وَ يَنْظُرُ مِنْ قَلْبِهِ إِلَى آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ أَنْوَاعِ عَجَائِبِ رَحْمَتِهِ وَ بَدَائِعِ حِكْمَتِهِ، وَ يَنْظُرُ إِلَى أَكْنَافِ السَّمَاءِ وَ أَقْطَارِ الْأَرْضِ وَ الْبِحَارِ، وَ الْمَفَاوِزِ، وَ الْفِيَاظِ، فَيَعْتَبِرُ بِتِلْكَ الْآثَارِ، وَ يَتَذَكَّرُ بِتِلْكَ الْآيَاتِ، وَ يَعْبُدُ اللَّهَ حَقَّ عِبَادَتِهِ.

۲. يَقُولُ وَ قَدْ اسْتَدَّ عَلَيْهِ مَا يَخَافُهُ - مِنْ تَكْذِيبِ قُرَيْشٍ فِي خَبْرِهِ، وَ نَسْبَتِهِمْ [بِه] إِلَى الْجَنُونِ، [وَ أَنَّهُ] يَعْتَرِيهِ شَيْطَانٌ وَ كَانَ مِنْ أَوَّلِ أَمْرِهِ أَعْقَلُ خَلِيقَةٍ اللَّهِ، وَ أَكْرَمُ بَرِيَاةٍ وَ أَبْغَضُ الْأَشْيَاءِ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ وَ أَعْمَالُ الْمَجَانِينِ وَ أَقْوَالُهُمْ. فَارَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَشْرَحَ صَدْرَهُ وَ يَشْجَعَ قَلْبَهُ، فَانْطَقَ الْجِبَالُ وَ الصُّخُورُ وَ

۲) امیرالمومنین ع در فرازی از خطبه «قاصعه» می فرماید:

... و چنین بود که من هر سال در حراء همراه پیامبر ص بودم؛ او تنها مرا می دیدی و کس دیگری را نمی دید؛ و آن زمان جز یک خانه واحد در اسلام نبود که در آن رسول خدا ص بود و خدیجه، و من سومین آنها بودم، نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را استشمام می کردم؛ و هنگامی که وحی بر او ص نازل شد، صدای ناله شیطان را شنیدم و گفتم: با رسول الله! این ناله چیست؟

فرمود: این شیطان است که از عبادتش ناامید شد؛ همانا تو آنچه می شنوم، می شنوی؛ و آنچه می بینم، می بینی، جز اینکه تو پیامبر ص نیستی، بلکه وزیر هستی و قطعاً که تو بر خیر و خوبی می باشی.

نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲

و من خطبه له ع تسمى القاصعه

... وَ لَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحَرَاءِ فَأَرَاهُ وَ لَا يَرَاهُ غَيْرِي وَ لَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ خَدِيجَةَ وَ أَنَا ثَالِثُهُمَا أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَ الرَّسَالَهَ وَ أَشْمُ رِيحَ التُّبُوَّةِ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ ص فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّنَّةُ فَقَالَ هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ أَيْسَ مِنْ عِبَادَتِهِ إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ ...

۳) از امام صادق ع روایت شده است:

الْمَدْرَ، وَ كَلَّمَا وَصَلَ إِلَى شَيْءٍ مِنْهَا نَادَاهُ: [السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ، آيَشِرُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ فَضَّلَكَ وَ جَمَّلَكَ وَ زَيَّنَكَ - وَ أَكْرَمَكَ فَوْقَ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ لَا يَحْزُنُكَ قَوْلُ قُرَيْشٍ: إِنَّكَ مَجْنُونٌ، وَ عَنِ الدِّينِ مَفْتُونٌ، فَإِنَّ الْفَاضِلَ مِنْ فَضْلِهِ [اللَّهُ] رَبُّ الْعَالَمِينَ، وَ الْكَرِيمَ مِنْ كَرَمِهِ خَالِقَ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ، فَلَا يَضِيقَنَّ صَدْرُكَ مِنْ تَكْذِيبِ قُرَيْشٍ وَ عِتَاءِ الْعَرَبِ لَكَ، فَسَوْفَ يُبَلِّغُكَ رَبُّكَ أَقْصَى مُنْتَهَى الْكِرَامَاتِ وَ يَرْفَعُكَ إِلَى أَرْفَعِ الدَّرَجَاتِ. وَ سَوْفَ يُنْعِمُ وَ يُفْرِحُ أَوْلِيَاءَكَ - بَوْصِيكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع، وَ سَوْفَ يُبَيِّثُ عُلُومَكَ فِي الْعِبَادِ وَ الْبِلَادِ، بِمِفْتَاحِكَ وَ بَابِ مَدِينَةِ عِلْمِكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع، وَ سَوْفَ يَقْرُءُ عَيْنَكَ بَيْنَتِكَ فَاطِمَةَ ع، وَ سَوْفَ يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مِنْ عَلِيٍّ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدِي شِبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ سَوْفَ يَنْشُرُ فِي الْبِلَادِ دِينَكَ، وَ سَوْفَ يَعْظُمُ أَجْرُ الْمُحِبِّينَ لَكَ وَ لِأَخِيكَ، وَ سَوْفَ يَضَعُ فِي يَدِكَ لَوَاءَ الْحَمْدِ، فَتَضَعُهُ فِي يَدِ أَخِيكَ عَلِيٍّ، فَيَكُونُ تَحْتَهُ كُلُّ نَبِيٍّ وَ صَدِيقٍ وَ شَهِيدٍ، يَكُونُ قَائِدَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَى جَنَّاتِ النَّعِيمِ.

فَقُلْتُ فِي سِرِّي: يَا رَبِّ - مِنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي وَعَدْتَنِي بِهِ وَ ذَلِكَ بَعْدَ مَا وُلِدَ عَلِيُّ ع وَ هُوَ طِفْلٌ - أَوْ هُوَ وَ لِدُ عَمِّي وَ قَالَ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَّا تَحَرَّكَ عَلِيُّ قَلِيلًا وَ هُوَ مَعَهُ: أَوْ هُوَ هَذَا فَفِي كُلِّ مَرَّةٍ مِنْ ذَلِكَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ مِيزَانَ الْجَلَالِ، فَجَعَلَ مُحَمَّدٌ ص فِي كِفَّةٍ مِنْهُ - وَ مِثْلُ لَهُ عَلِيُّ ع وَ سَائِرُ الْخَلْقِ مِنْ أُمَّتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ [فِي كِفَّةٍ] فَوْزَنَ بِهِمْ فَجَرِحَ. ثُمَّ أُخْرِجَ مُحَمَّدٌ ص مِنَ الْكِفَّةِ - وَ تَرَكَ عَلِيُّ فِي كِفَّةٍ مُحَمَّدٌ ص الَّتِي كَانَ فِيهَا فَوْزَنَ بِسَائِرِ أُمَّتِهِ، فَجَرِحَ بِهِمْ، فَعَرَفَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص بِعَيْنِهِ وَ صَفْتِهِ. وَ نُودِيَ فِي سِرِّهِ: يَا مُحَمَّدُ هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَفِيِّ الَّذِي أُؤَيَّدُ بِهِ هَذَا الدِّينَ، يَرْجِحُ عَلِيٍّ جَمِيعِ أُمَّتِكَ بَعْدَكَ. فَذَلِكَ حِينَ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرِي بِأَدَاءِ الرَّسَالَةِ، وَ خَفَّفَ عَنِّي مُكَافَحَةَ الْأُمَّةِ وَ سَهَّلَ عَلَيَّ مُبَارَزَةَ الْعِتَاءِ الْجَبَّارَةِ مِنْ قُرَيْشٍ.

کسی که در روز یا شبش [سوره] «أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ...» را بخواند و در آن روز یا شب بمیرد، شهید از دنیا رفته است و خداوند او را شهید برمی‌انگیزاند و به عنوان شهید زنده می‌کند و همانند کسی است که در راه خدا و همراه رسول خدا با شمشیرش جهاد کرده است.

ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۱۲۴

أَبِي رِه قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ الْحَسَنِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ قَرَأَ فِي يَوْمِهِ أَوْ لَيْلَتِهِ أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ ثُمَّ مَاتَ فِي يَوْمِهِ أَوْ لَيْلَتِهِ مَاتَ شَهِيداً وَ بَعَثَهُ اللَّهُ شَهِيداً وَ أَحْيَاهُ شَهِيداً وَ كَانَ كَمَنْ ضَرَبَ بِسَيْفِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص.

(۴) از امام باقر ع [در تاویل یکی از باطن‌های این آیه] روایت شده است:

جبرئیل بر حضرت محمد ص نازل شد و گفت: محمد! بخوان!

گفت: چه بخوانم؟

گفت: «بخوان به نام پروردگارت که آفرید» یعنی آفرید نور قدیم تو را قبل از هر چیزی؛ «انسان را از علق آفرید» یعنی تو را از نطفه‌ای آفرید و [حضرت] علی ع را از تو منشق و جدا کرد، «بخوان در حالی که پروردگارت کریم‌ترین است؛ کسی که با قلم آموخت» یعنی به علی بن ابی طالب آموخت «به آن انسان آنچه را نمی دانست آموخت» یعنی به [حضرت] علی ع آنچه قبل از آن نمی دانست، آموخت.

تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۳۰

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الشَّيْبَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ يُوسُفَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَيْسَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ نَزَلَ جِبْرَائِيلُ عَلَى مُحَمَّدٍ ص فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ أَقْرَأْ قَالَ وَ مَا أَقْرَأُ قَالَ أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ يَعْنِي خَلَقَ نُورَكَ الْأَقْدَمَ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ يَعْنِي خَلَقَكَ مِنْ نُطْفَةٍ [عَلَقَهُ] وَ شَقَّ مِنْكَ عَلِيًّا أَقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ يَعْنِي عَلَّمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ يَعْنِي عَلَّمَ عَلِيًّا مَا لَمْ يَعْلَمْ قَبْلَ ذَلِكَ.

(۵) از امام صادق ع روایت شده است:

از رسول خدا ص درباره اسم اعظم سوال شد؛ فرمود: هر اسمی از اسماء الله، اعظم است؛ تو قلبت را از هر آنچه ما سواي اوست، فارغ کن و او را با هر اسمی که می‌خواهی بخوان، چرا که خداوند در حقیقت، اسمی و نه اسم دیگر، نیست، بلکه او خداوند واحد قهار است.

مصباح الشریعه، ص ۱۳۳

قَالَ الصَّادِقُ ع

سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَ عَنْ اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ فَقَالَ صَ كُلُّ اسْمٍ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ أُعْظِمُ فَفَرَّغْتُ قَلْبَكَ عَنْ كُلِّ مَا سِوَاهُ وَ ادْعُهُ تَعَالَى بِأَيِّ اسْمٍ شِئْتَ فَلَيْسَ لِلَّهِ فِي الْحَقِيقَةِ اسْمٌ دُونِ اسْمِ بَلْ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ.^۱

تدبر

(۱) «اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»

اولین آیه‌ای که بر پیامبر اسلام ص نازل شده، دعوت به «خواندن» است؛ آن هم خواندن به اسم پروردگاری که همه چیز را او آفریده است.

اگر جایگاه زبان و خواندن در هویت انسان - به عنوان شاید مهمترین عامل تمایز انسان از سایر موجودات - را درک کرده باشیم (جلسه ۲۲۱، تدبیر ۳)

و اگر جایگاه توحید و بویژه اهمیت منحصر دانستن ربوبیت (چه ربوبیت تکوینی و تدبیر عالم؛ و چه ربوبیت تشریحی و برنامه‌ریزی برای زندگی) در «خالق» (یعنی اینکه فقط خدا را تدبیرکننده و قانون‌گذار زندگی خود بدانیم)، بر ما معلوم شده باشد (توضیح در تدبیر ۲)؛

آنگاه درمی‌یابیم که چه بسا همه پیام دین در همین یک آیه خلاصه شده باشد.

(۲) «رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»

«رب» تو (آنکه تو را تدبیر می‌کند و برایت قانون می‌گذارد) همان «خالق» است.

نکته تخصصی دین‌شناسی

در قرآن کریم، وجود «خدا» امری بدیهی دانسته شده (أَفِي اللَّهِ شَكٌّ؛ ابراهیم/۱۰) که اغلب مشرکان و کافران هم در اصل وجود او تردید نداشته‌اند (مثلاً عنکبوت/۶۱-۶۳) و حتی طبق برخی از احادیث، بسیاری از کسانی که رسماً خود را «طبیعت‌گرا» و «منکر خدا» می‌دانسته‌اند، اختلافشان در حد یک دعوای لفظی بوده است: همه آنچه ما درباره «خدا» می‌گوییم (که همه عالم به او وابسته است و او به چیزی وابسته نیست و ...) آنها در مورد «طبیعت» معتقد بوده‌اند؛ در واقع، به جای نام «خدا»، کلمه «طبیعت» را گذاشته بودند.

در حقیقت، مهمترین نزاع کافران و مشرکان با موحدان و انبیاء، نه درباره «وجود» و یا حتی «خالقیت» خدا، بلکه بر سر قبول یا رد «ربوبیت» خداوند بوده است. آنها این گونه می‌پنداشتند که خدا جهان را آفریده، اما یا کار جهان (تدبیر عالم، ربوبیت

۱. این روایت هم قابل توجه است که برای رعایت اختصار در کانال نگذاشتم:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَاطٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ عَبْدِ اللَّهِ بِالتَّوَهُّمِ فَقَدْ كَفَرَ وَ مَنْ عَبْدِ الْأَسْمِ وَ لَمْ يَعْبُدِ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَ مَنْ عَبْدِ الْأَسْمِ وَ الْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ وَ مَنْ عَبْدِ الْمَعْنَى بِإِقْبَاعِ الْأَسْمَاءِ عَلَيْهِ بِصِفَاتِهِ الَّتِي وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ فَعَقَدَ عَلَيْهِ قَلْبَهُ وَ نَطَّقَ بِهِ لِسَانَهُ فِي سِرَائِرِهِ وَ عَلَانِيَتِهِ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ أَوْلَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا. (التوحيد (للصدوق)، ص ۲۲۰)

تکوینی) را به دیگران واگذار کرده است؛ و یا اگر تدبیر تکوینی عالم را هم عهده‌دار باشد، با قانون‌گذاری و برنامه‌ریزی زندگی انسان (ربوبیت تشریحی) کاری ندارد؛ و این شاید مهمترین معضل اعتقادی انسانها از قدیم بوده است:

در دوران قدیم، این ربوبیت تشریحی را فرعون‌ها و کاهنان و قارون‌ها و هامان‌ها مدعی می‌شدند، تا جایی که فرعون بانگ «أنا ربکم اعلیٰ» (نازعات/۲۴) سر می‌دهد (دقت کنید: نگفت: «أنا خالقکم الاعلیٰ: من آفریننده برتر شمایم»؛ بلکه گفت: «من رب و مدبر و تدبیرکننده برتر شمایم»؛) و امروزه هم صاحبان زر و زور و تزویر (سرمایه و قدرت و رسانه) با تکیه بر علوم انسانی و اجتماعی‌ای که جایی برای خدا در زندگی انسان قبول ندارد، همین ادعای «أنا ربکم الاعلیٰ» سر می‌دهند.

من درباره جهان مسیحی قضاوت نمی‌کنم، اما آنچه بسیار جای شگفتی دارد وجود پاره‌ای از مدعیان «روشنفکری دینی» در میان مسلمانان است که به «سکولار» بودن خود افتخار می‌کنند؛ می‌گویند ما خدا را و حتی عبادت شخصی خدا را قبول داریم؛ اما ربوبیت خدا و حضور دین (سخن و خواست خدا) در عرصه برنامه‌ریزی اجتماعی را قبول نداریم؛ در حالی که: هم اولین جمله‌ای که اسلام با آن شروع شد، این بود که «خواندن» (و به تبع آن، سخن گفتن و موضع‌گیری کردن و ...) به نام آن رب تدبیرکننده (ربوبیت تکوینی) و برنامه‌ریز (= ربوبیت تشریحی) ای باشد که خالق همه چیز است؛ و هم آخرین سخنی که خبر از کامل شدن دین داده شد (مائده/۳)، تاکید چندباره بر نصب امیرالمومنین ع به جانشینی پیامبر ص بود، یعنی تاکید بر تداوم همیشگی نقش آفرینی قرآن ناطق در عرصه اجتماع.

۳) «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ...»

چرا نفرمود «پروردگارت را بخوان»، و فرمود «اسم پروردگارت را بخوان»؟

الف. بزرگداشت اسم، بزرگداشت مسمی (کسی که اسم بر او نهاده شده) است؛ و انسانی به «اسم» کسی احترام می‌گذارد، که به عظمت و احترام آنکه این اسم اوست پی برده و نسبت به او معرفت پیدا کرده باشد. (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۰)

ب. مقصود از این تعبیر، شروع کردن هر کار با «خواندن» (= گفتن) «بسم الله...» است. (المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۳)

ج. تنها راهی که برای توجه به خدا داریم، خواندن او به اسمش است تا از این اسم، به مسمی توجه شود؛ چرا که حقیقت خداوند برتر از هر درک، و منزّه (صافات/۱۵۹) و برتر از هر توصیفی است (الله اکبر، یعنی الله اکبر من أن یوصف: خدا بزرگتر از آن است که در وصف آید؛ کافی، ج ۱، ص ۱۱۸).^۱ به قول سعدی شیرین سخن:

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم
وز هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم
مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر

۱. علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن ابن محبوب عن ذکره عن أبي عبد الله ع قال: قال رجل عند الله أكبر فقال الله أكبر من أي شيء فقال من كل شيء فقال أبو عبد الله ع حدّته فقال الرجل كيف أقول قال قل الله أكبر من أن يوصف. و رواه محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى عن مروك بن عبید عن جميع بن عمير قال قال أبو عبد الله ع أي شيء الله أكبر فقلت الله أكبر من كل شيء فقال وكان ثم شيء فيكون أكبر منه فقلت و ما هو قال الله أكبر من أن يوصف.

د. ...

۴) «أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»

بخوان به نام پروردگارت که آفرید؛

چه چیزی را بخوانم؟

قرآن را. (المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۳)

آیا فقط قرآن؟

اگرچه این خطاب به پیامبر ص در آن لحظه عظیم تاریخی، ناظر به خواندن قرآن و دریافت وحی الهی بود، اما اگر مخاطب آیات قرآن کریم، همه زمانها و همه انسانهاست؛ دلیلی نداریم که این آیه را فقط به آن موقعیت محدود کنیم.

پس، می‌توان از این آیه نتیجه گرفت: هر خواندنی را با بسم الله شروع کنیم،

و بدین ترتیب، این آیه پشتوانه آن حدیث نبوی می‌شود که «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذْكَرْ «بِسْمِ اللَّهِ» فِيهِ فَهُوَ أَتْر: هر کار مهمی

که در آن از بسم الله خبری نباشد، اتر می‌ماند» (تفسیر منسوب به امام حسن عسکری، ص ۲۵)^۱

۵) «أَقْرَأُ...»

اولین دستور اسلام، یک دستور فرهنگی است. (تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۵۳۴)

۱۳۹۵/۱۲/۲۳

۳۵۱) سوره علق (۹۶) آیه ۲ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ

حدیث

۲) امیرالمومنین ع در فرازی از خطبه «قاصعه» می‌فرماید:

... و چنین بود که من هر سال در حراء همراه پیامبر ص بودم؛ او تنها مرا می‌دید و کس دیگری را نمی‌دید؛ و آن زمان

جز یک خانه واحد در اسلام نبود که در آن رسول خدا ص بود و خدیجه، و من سومین آنها بودم، نور وحی و رسالت را

می‌دیدم و بوی نبوت را استشمام می‌کردم؛ و هنگامی که وحی بر او ص نازل شد، صدای ناله شیطان را شنیدم و گفتم: با

رسول الله! این ناله چیست؟

فرمود: این شیطان است که از عبادتش ناامید شد؛ همانا تو آنچه می‌شنوم، می‌شنوی؛ و آنچه می‌بینم، می‌بینی، جز اینکه تو

پیامبر ص نیستی، بلکه وزیر هستی و قطعاً که تو بر خیر و خوبی می‌باشی.

۱. عن أمير المؤمنين ...: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص حَدَّثَنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّهُ قَالَ: كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذْكَرْ «بِسْمِ اللَّهِ» فِيهِ فَهُوَ أَتْر.

و من خطبه له ع تسمى القاصعه

... وَ لَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحَرَاءِ فَارَاهُ وَ لَا يَرَاهُ غَيْرِي وَ لَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ خَدِيجَةَ وَ أَنَا تَالِثُهُمَا أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَ الرَّسَالَهَ وَ أَشْمُ رِيحَ النُّبُوَّةِ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَبَّنَا الشَّيْطَانَ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ ص فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّئَةُ فَقَالَ هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ آيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ...

(۳) از امام صادق ع روایت شده است:

کسی که در روز یا شبش [سوره] «اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ...» را بخواند و در آن روز یا شب بمیرد، شهید از دنیا رفته است و خداوند او را شهید برمی‌انگیزاند و به عنوان شهید زنده می‌کند و همانند کسی است که در راه خدا و همراه رسول خدا با شمشیرش جهاد کرده است.

ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۱۲۴

أَبِي رِهَ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَهْرَانَ عَنِ الْحَسَنِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ قَرَأَ فِي يَوْمِهِ أَوْ لَيْلَتِهِ أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ ثُمَّ مَاتَ فِي يَوْمِهِ أَوْ لَيْلَتِهِ مَاتَ شَهِيداً وَ بَعَثَهُ اللَّهُ شَهِيداً وَ أَحْيَاهُ شَهِيداً وَ كَانَ كَمَنْ ضَرَبَ بِسَيْفِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص.

(۴) از امام باقر ع [در تاویل یکی از باطن‌های این آیه] روایت شده است:

جبرئیل بر حضرت محمد ص نازل شد و گفت: محمد! بخوان!

گفت: چه بخوانم؟

گفت: «بخوان به نام پروردگارت که آفرید» یعنی آفرید نور قدیم تو را قبل از هر چیزی؛ «انسان را از علق آفرید» یعنی تو را از نطفه‌ای آفرید و [حضرت] علی ع را از تو منشق و جدا کرد، «بخوان در حالی که پروردگارت کریم‌ترین است؛ کسی که با قلم آموخت» یعنی به علی بن ابی طالب آموخت «به آن انسان آنچه را نمی‌دانست آموخت» یعنی به [حضرت] علی ع آنچه قبل از آن نمی‌دانست، آموخت.

تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۳۰

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الشَّيْبَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَثْمَانُ بْنُ يُوسُفَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَيْسَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ نَزَلَ جِبْرَائِيلُ عَلَى مُحَمَّدٍ ص فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ أَقْرَأْ قَالَ وَ مَا أَقْرَأُ قَالَ أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ يَعْنِي خَلَقَ نُورَكَ الْأَقْدَمَ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ يَعْنِي خَلَقَكَ مِنْ نُطْفَةٍ [عَلَقَهُ] وَ شَقَّ مِنْكَ عَلِيًّا أَقْرَأْ وَ رَبِّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ يَعْنِي عَلَّمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ يَعْنِي عَلَّمَ عَلِيًّا مَا لَمْ يَعْلَمْ قَبْلَ ذَلِكَ.

۵) از امام صادق ع روایت شده است:

از رسول خدا ص درباره اسم اعظم سوال شد؛ فرمود: هر اسمی از اسماء الله، اعظم است؛ تو قلبت را از هر آنچه ما سوای اوست، فارغ کن و او را با هر اسمی که می خواهی بخوان، چرا که خداوند در حقیقت، اسمی و نه اسم دیگر، نیست، بلکه او خداوند واحد قهار است.

مصباح الشریعة، ص ۱۳۳

قَالَ الصَّادِقُ ع

سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَنِ اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ فَقَالَ ص كُلُّ اسْمٍ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ أَعْظَمُ فَفَرَّغْ قَلْبَكَ عَنْ كُلِّ مَا سِوَاهُ وَادْعُهُ تَعَالَى بِأَيِّ اسْمٍ شِئْتَ فَلَيْسَ لِلَّهِ فِي الْحَقِيقَةِ اسْمٌ دُونَ اسْمِ بَلْ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ.^۱

ترجمه

انسان را از «عَلَق» ی آفرید.

نکات ترجمه

«عَلَق»

ماده «عَلَق» در اصل دلالت دارد بر آویختن چیزی به چیزی که برتر از اوست؛ و به همین جهت، به «زالو» «عَلَق» گفته می شود؛ همچنین به خون «لخته شده ای که هنوز کاملاً خشک نشده» «عَلَقَه» (جمع آن: علق) گویند چون حالت چسبندگی دارد و و به صورت آویزان باقی می ماند. (معجم المقایس اللغة، ج ۴، ص ۱۲۵؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۸۰) درباره کلمه «عَلَق» در این آیه، علاوه بر مطالب فوق، یک احتمال دیگری که مطرح شده، این است که منظور «گل» ی باشد که به خاطر مرطوب بودنش به دست می چسبد (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۷۹).

دلیل این را که چرا «عَلَق» - اگر جمع «عَلَقَه» باشد- به صورت «جمع» آمده است، چنین گفته اند که چون «انسان» در این آیه، در معنای جمع است [یعنی انسان اسم جنس است و به معنای همه انسانها به کار رفته است] [معانی القرآن، ج ۳، ص ۲۷۸] در قرآن کریم جمعا ۷ بار از این ماده به کار رفته که شش بار آن به همین صورت «عَلَق» و «عَلَقَه» است و یکبار هم در معنای آویزان و در هوا معلق ماندن «كالمعلقة» (نساء/ ۱۲۹) و کنایه از وضعیت بلا تکلیفی به کار رفته است.

۱. این روایت هم قابل توجه است که برای رعایت اختصار در کانال نگذاشتم:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ رَبَّابٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ عَبَدَ اللَّهَ بِالتَّوَهُّمِ فَقَدْ كَفَرَ وَمَنْ عَبَدَ اللَّهَ بِاللَّغْوِ فَقَدْ كَفَرَ وَمَنْ عَبَدَ اللَّهَ بِالْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ وَمَنْ عَبَدَ اللَّهَ بِإِيْقَاعِ الْأَسْمَاءِ عَلَيْهِ بِصِفَاتِهِ الَّتِي وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ فَعَقَدَ عَلَيْهِ قَلْبَهُ وَنَطَقَ بِهِ لِسَانَهُ فِي سِرَائِرِهِ وَعَلَانِيَتِهِ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ أُمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ أَوْلَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا. (التوحيد (للصدوق)، ص ۲۲۰)

(۱) امام حسین ع در فرازی از دعای عرفه فرموده‌اند:

خدایا، به تو روی آورده‌ام و به ربوبیت تو شهادت می‌دهم و اقرار می‌کنم که تو پروردگارم هستی و بازگشتم به سوی توست؛ مرا به نعمت خود آغاز کردی پیش از آنکه چیز قابل ذکری باشم؛ و مرا از خاک آفریدی؛ سپس مرا در صُلب‌ها جای دادی، ایمن از حوادث روزگار و فراز و نشیب زمانه؛

پس همواره در گذر روزها و قرن‌ها از صُلبی به رَحِمی در حرکت بودم، و به خاطر مهربانی و لطف و احسانت به من، مرا در زمانه حکومت کافرانی که عهد تو را شکستند و پیامبرانت را تکذیب کردند، به دنیا نیاوردی؛ بلکه از باب مهربانی و ملاحظتی که در حقم داشتی مرا در زمانه‌ای بیرون آوردی که هدایتی که برایم میسر کرده بودی بر من سبقت گرفته بود و در چنین زمانه‌ای مرا آفریدی و پیش از آن هم با صُنْع زیبا و نعمتهای فراوانت، در حقم مهربانی کرده بودی؛ پس آفرینش مرا از منی‌ای جهنده آغاز کردی، سپس مرا در ظلمت‌های سه‌گانه بین گوشت و پوست و خون جای دادی، مرا شاهد بر آفرینشم قرار ندادی و کارم را به خودم و انهدادی، سپس مرا تمام و سالم به دنیا بیرون آوردی ...

الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۲، ص ۷۵

عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع فِي دُعَاءِ يَوْمِ عَرَفَةَ

اللَّهُمَّ إِنِّي أُرْغَبُ إِلَيْكَ، وَ أَشْهَدُ بِالرَّبُوبِيَّةِ لَكَ، مُفْرَأً بِأَنَّكَ رَبِّي، وَ أَنَّ إِلَيْكَ مَرَدِّي، ابْتِدَأْتَنِي بِنِعْمَتِكَ قَبْلَ أَنْ أَكُونَ شَيْئاً مَذْكُوراً وَ خَلَقْتَنِي مِنَ التُّرَابِ ثُمَّ أَسْكَنْتَنِي الْأَصْلَابَ أَمناً لِرَبِّ الْمُنُونِ وَ اخْتَلَفَ الدُّهُورِ فَلَمْ أَزَلْ طَاعِناً مِنْ صُلبِ إلی رَحِمِ فِي تَقَادُمِ الْأَيَّامِ الْمَاضِيَةِ وَ الْقُرُونِ الْخَالِيَةِ لَمْ تُخْرِجْنِي لِرَأْفَتِكَ بِي وَ لَطْفِكَ لِي وَ إِحْسَانِكَ إِلَيَّ فِي دَوْلَةِ أَيَّامِ الْكُفْرَةِ الَّذِينَ نَقَضُوا عَهْدَكَ وَ كَذَّبُوا رُسُلَكَ لَكِنَّكَ أَخْرَجْتَنِي رَأْفَةً مِنْكَ وَ تَحَنُّناً عَلَيَّ لِلذِّي سَبَقَ لِي مِنَ الْهُدَى الَّذِي يَسِّرْتَنِي وَ فِيهِ أَنْشَأْتَنِي وَ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ رَأُفْتَ بِي بِجَمِيلِ صُنْعِكَ وَ سَوَابِغِ نِعْمَتِكَ فَابْتَدَعْتَ خَلْقِي مِنْ مَنِيَّ يُمْنِي ثُمَّ أَسْكَنْتَنِي فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ بَيْنَ لَحْمٍ وَ جِلْدٍ وَ دَمٍ لَمْ تُشْهِدْنِي بِخَلْقِي وَ لَمْ تَجْعَلْ إِلَيَّ شَيْئاً مِنْ أَمْرِي ثُمَّ أَخْرَجْتَنِي إِلَى الدُّنْيَا تَاماً سَوِيّاً.

(۲) امیرالمومنین ع در فرازی از خطبه‌ای که به نام خطبه «غراء» معروف است، می‌فرماید:

[با شما سخن گویم از این انسان] که در تاریکجای زهدانش بیافرید، و در پرده‌های تیره‌اش در پیچید. نطفه‌ای بود جهنده، سپس علقه‌ای شد لخته و ناتمام، و جنین در رحم و طفل شیرخوار، و کودک و نوجوان. آن گاه برای او قلبی حافظ، و زبانی گویا، و چشمی بینا قرار داد، تا بفهمد و پند گیرد، و از گناه خودداری نماید...

نهج البلاغه، خطبه ۸۳

و من خطبه له ع و هی الخطبة العجیبة تسمى «الغراء»

أَمْ هَذَا الَّذِي أَنْشَأَهُ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ وَ شُعْفِ الْأُسْتَارِ نُطْفَةً دِهَاقًا وَ عَلَقَةً مَحَاقًا وَ جَنِينًا وَ رَاضِعًا وَ وِلِيدًا وَ يَافِعًا ثُمَّ مَنَحَهُ قَلْبًا حَافِظًا وَ لِسَانًا لَافِظًا وَ بَصَرًا لَاحِظًا لِيَفْهَمَ مُعْتَبِرًا وَ يَقْصُرَ مُزْدَجِرًا...^۱

تدبر

(۱) «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ»

خدا انسان را از علق آفرید. نطفه انسان از ابتدای تکوینش تا وقتی به صورت بچه از شکم مادر خارج می‌شود، مراحل را طی می‌کند. «علقه» (جمع آن: علق) اسمی است که برای اولین مرحله‌ای که نطفه تغییر شکل داده، گذاشته شده است؛ که وقتی جنین در این مرحله سقط می‌شود، شبیه یک لخته خون دیده می‌شود.

شبهه

جنین در هیچیک از مراحلش صرفاً یک تکه خون نیست؛ پس، آیا استفاده از کلمه «علقه» برای اشاره به یک مرحله از مراحل جنین، خلاف کشفیات علم نیست؟

پاسخ

بسیاری از مترجمان، «علقه» را به «خون بسته شده» یا «لخته خون» ترجمه کرده‌اند و ظاهراً همین موجب بروز این شبهه شده است. در نکات ترجمه نشان داده شد که «علق» همان طور که در مورد «لخته خون» به کار می‌رود، در مورد زالو، و حتی در مورد گل چسبنده‌ای هم که آویزان می‌ماند، به کار می‌رود. در واقع، درست است که به «خون لخته شده» هم علقه می‌گویند؛ اما ظاهراً استعمال این واژه در خصوص یکی از مراحل جنین، به نحو «اسم»ی است، و نه «وصف»ی. یعنی قرآن کریم هر یک از مراحل جنین را «اسم» گذاری کرده و طبیعی است که در مقام اسم گذاری، از مشابهت‌های ظاهری استفاده شود. وقتی جنین در اولین مرحله‌ی بعد از نطفه بودن، سقط می‌شود، آنچه دیده می‌شود شبیه یک لخته خون است، پس اگر بخواهیم برای این مرحله جنین اسمی بگذاریم که آن را از مراحل قبلی و بعدی متمایز کند، «علق» اسم مناسبی است؛ اما نه اینکه این شیء لزوماً یک لخته خون باشد. پس، چه بسا ترجمه «علقه» به «لخته خون» (که یکی از معانی این واژه بوده و به مناسبت شباهت جنین با آن، این واژه را برای جنین استفاده کرده‌اند) ترجمه‌ای ناروا و رهن اذهان شده است (زیرا به مخاطب القا می‌کند که «علقه» به عنوان مرحله‌ای از مراحل جنین، همان لخته خون بوده، و شبهه فوق را پدید آورده است).

^۱ . این حدیث از امام صادق ع هم قابل توجه است:

نَبَدِيٌّ يَا مُفَضَّلُ بِذِكْرِ خَلْقِ الْإِنْسَانِ فَاعْتَبِرْ بِهِ فَأُولَ ذَلِكَ مَا يُدَبَّرُ بِهِ الْجَنِينَ فِي الرَّحِمِ وَ هُوَ مُحَجَّبٌ فِي ظُلُمَاتِ ثَلَاثِ ظُلْمَةِ الْبَطْنِ وَ ظُلْمَةِ الرَّحِمِ وَ ظُلْمَةِ الْمَشِيمَةِ حَيْثُ لَا حِيلَةَ عِنْدَهُ فِي طَلَبِ غَدَاءٍ وَ لَا دَفْعِ أَدَى وَ لَا اسْتِجْلَابِ مَنْفَعَةٍ وَ لَا دَفْعِ مَضْرَةٍ فَإِنَّهُ يَجْرِي إِلَيْهِ مِنْ دَمِ الْحَيْضِ مَا يَغْذُوهُ كَمَا يَغْذُو الْمَاءُ النَّبَاتَ فَلَا يَزَالُ ذَلِكَ غَدَاءَهُ حَتَّى إِذَا كَمَلَ خَلْقُهُ وَ اسْتَحْكَمَ بَدَنُهُ وَ قَوِيَ أَدِيمُهُ عَلَى مَبَاشَرَةِ الْهَوَاءِ وَ بَصَرُهُ عَلَى مُلَاقَاةِ الضِّيَاءِ هَاجَ الطَّلُقُ بِأَمِّهِ فَازْعَجَهُ أَشَدُّ إِزْعَاجٍ وَ اعْتَفَهُ حَتَّى يُولَدَ وَ إِذَا وُلِدَ صَرَفَ ذَلِكَ الدَّمُ الَّذِي كَانَ يَغْذُوهُ مِنْ دَمِ أُمِّهِ إِلَى تَدْيِيهَا فَانْقَلَبَ الطَّعْمُ وَ اللَّوْنُ إِلَى ضَرْبِ آخِرٍ مِنَ الْغَدَاءِ وَ هُوَ أَشَدُّ مُوَافَقَةً لِلْمَوْلُودِ مِنَ الدَّمِ فَيَوَافِيهِ فِي وَقْتِ حَاجَتِهِ إِلَيْهِ فَحِينَ يُولَدُ قَدْ تَلَمَّظَ وَ حَرَّكَ شَفْتَيْهِ طَلِبًا لِلرَّضَاعِ فَهُوَ يَجِدُ تَدْيِي أُمِّهِ كَالْإِدَاوَتَيْنِ الْمُعَلَّقَتَيْنِ لِحَاجَتِهِ فَلَا يَزَالُ يَغْتَدِي بِاللَّبَنِ مَا دَامَ رَطَبَ الْبَدَنِ رَفِيقَ الْأَمْعَاءِ لِيَنَّ الْأَعْضَاءَ حَتَّى إِذَا تَحَرَّكَ وَ احْتِاجَ إِلَى غَدَاءٍ فِيهِ صَلَابَةٌ لِيَشْتَدَّ وَ يَقْوَى بَدَنُهُ طَلَعَتْ لَهُ الطَّوَّاحِنُ مِنَ الْأَسْنَانِ وَ الْأَضْرَاسِ لِيَمِضَنَّ بِهِ الطَّعَامَ فَيَلْبِنَ عَلَيْهِ وَ يَسْهَلُ لَهُ إِسَاغَتُهُ فَلَا يَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يُدْرِكَ (تَوْحِيدَ الْمُفَضَّلِ، ص ۴۶)

خلاصه اینکه، استفاده از یک واژه در یک زبان، برای اشاره به چیزی خاص، غیر از استفاده وصفی از آن واژه در آن معناست. (البته چنان که در تدبر ۵ خواهد آمد، چه بسا همین نام‌گذاری هم دلالت بر ابعادی از این واقعیت می‌کند)

۲) «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ»

در قرآن کریم، گاه به آفرینش انسان از خاک یا از نطفه اشاره شده، که اولی اشاره به نقطه آغاز مطلق انسان، و دومی اشاره به نقطه آغاز هر فرد انسان است. اما چرا در این آیه به آفرینش انسان «از علق» اشاره کرد؟

الف. می‌خواهد اشاره کند به این نعمت که از چه پستی‌ای خداوند انسان را به چه مقامی می‌رساند (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۱) و برای نشان دادن این پستی، موقعیت «علقه» که کاملاً شبیه یک لخته خون است، این حالت پستی را بهتر می‌رساند. ب. در آیه قبل، به ربوبیت خالق اشاره شد، و در این آیه، برای اینکه این ربوبیت واضح شود، به یکی از مراحل میانی آفرینش انسان اشاره شد. (اقتباس از المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۴)

ج. چه بسا علق در معنای لغویش مورد نظر باشد یعنی «امری که معلق و آویزان است». در واقع، اینکه انسان موجودی است که خلقتش او را یکسره بند به این و آن کرده و هیچ استقلالی از خود ندارد و لذا نیازمند ربوبیت خداوند است، مورد نظر می‌باشد.

د. ...

۳) «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ»

آیا اینکه «انسان» به عنوان اسم جنس به کار رفته و شامل همه انسانها می‌باشد، می‌تواند موید کسانی باشد که خلقت انسان از خاک را نه امری دفعی، بلکه امری تدریجی (در قالب تطور داروینی) می‌دانند؟ (از این جهت که این آیه اگر شامل همه انسانها شود، شامل حضرت آدم و حوا هم می‌شود؛ پس آفریده شدن آدم از خاک، به معنای دفعی نبوده است.) (قبلاً اشاره شد که مشکل اصلی نظریه داروین، نه این است که در مساله تدریجی یا دفعی بودن آفرینش انسان نیست، بلکه مشکل اصلی این است که سابقه وجودی انسان را صرفاً از خاک بدانیم یا روحی الهی را هم جزء سابقه وجودی او به حساب آوریم. جلسه ۲۳۲، تدبر ۴)

۴) «... رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ؛ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ»

این آیه را بعد از آیه قبل (که از مطلق آفرینش سخن گفته بود) مصداق تخصیص بعد از تعمیم دانسته‌اند (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۷۷۹). یعنی بعد از اینکه از «خالق بودن خداوند» (که به معنای خالق همه چیز بودن است) سخن گفت، در این آیه بر خلقت انسان تاکید شد.

چرا؟

الف. چون انسان اشرف مخلوقات است و آیات هم به انسان نازل می‌شود (الکشاف، ج ۴، ص ۷۷۵)

ب. ...

۵) «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ»

این کلیپ را یکی از اعضا ارسال کرده. در «معانی لغات» سه معنا برای «علق» گفتیم و جالب است که هر سه در این آیه صادق است.

از پزشکی صحت مطلب را سوال کردم، تایید کرد.

<http://yekave.ir/al-alaq-96-2/%d8%b9%d9%84%d9%82%d9%87/>

۱۳۹۵/۱۲/۲۴

۳۵۲) سوره علق (۹۶) آیه ۳ اَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ

ترجمه

بخوان در حالی که پروردگارت بسیار کریم [کریم‌ترین] است؛

نکات ترجمه

«الْأَكْرَمُ»

ماده «کرم»، در اصل به معنای «بزرگواری» (شرافت در ذات شخص) و «بزرگ‌منشی» (شرافت در اعمال و رفتار) می‌باشد (معجم المقایس اللغة، ج ۵، ص ۱۷۲).

برخی تاکید کرده‌اند که این کلمه در جایی به کار می‌رود که این بزرگواری و بزرگ‌منشی ظهور و بروز داشته باشد؛ و اساساً شرافت و بزرگواری در هر چیزی که به نحوی بروز کند، کرامت خوانده می‌شود چنانکه در «قرآن کریم» (واقعه/۷۷) تعبیری مانند «زَوْجِ كَرِيمٍ» (لقمان/۱۰)، «زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ» (دخان/۲۶)، «قَوْلًا كَرِيمًا» (إسراء/۲۳) به کار رفته؛ و «اکرام» و «تکریم» هم متعدی از همین باب و به معنای بزرگواری کردن در حق دیگران بدون هیچ چشمداشت، یا چیزی ارزشمند را به کسی بخشیدن می‌باشد (مثلاً: «ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ»: مهمانان مورد اکرام حضرت ابراهیم ع) «ذاریات/۲۴» و یا «عِبَادٌ مُكْرَمُونَ»: بندگان مورد اکرام). همچنین در تعبیر «کرام» (کراماً کاتبین؛ انفطار/۱۱؛ کرام برره؛ عبس/۱۶) ظاهراً هر دو معنا (هم بزرگواری خود شخص و هم مورد اکرام و احترام واقع شدن) نهفته است (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۷۰۷)

برای فهم بهتر این معنا خوب است به تفاوت آن با کلمات مشابه (عزت، شرف، کبر) نیز توجه شود:

تفاوت «کرم» با «عزت» در این است که در مفهوم عزت نوعی برتری و استعلا نسبت به دیگران نهفته است، در حالی که در «کرامت» لزوماً مقایسه‌ای در کار نیست و بزرگواری خود شخص مد نظر است؛ تفاوتش با «شرافت» در این است که این کلمه غالباً در مورد برتری و بزرگی مادی استفاده می‌شود و لذا به خداوند «کریم» گفته می‌شود اما «شریف» گفته نمی‌شود.

[«کبر: بزرگی» هم به معنای مطلق بزرگ بودن است ولی «کرم» بزرگی‌ای است که حالت متعالی دارد و لذا تفاوت «کبر»

و «کرم» در زبان عربی، شبیه تفاوت «بزرگی» و «بزرگواری» در زبان فارسی است.]

در زبان عربی، «کرامه» نقطه مقابل «هوان» (حقارت و پستی) است (حج/۱۸)، در حالی که نقطه مقابل «عزت»، «ذلت» است (منافقون/۸) و نقطه مقابل «کبر» (بزرگی)، «صغر» (کوچکی) می‌باشد. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۰، ص ۴۶) «اکرم» صیغه تفضیل از ماده «کرم» است، اما آن را به معنای مبالغه در «کرم» دانسته‌اند (الجدول فی اعراب القرآن، ج ۳۰، ص ۳۶۷) و توضیح داده‌اند که وزن «أفعل» (اکرم) گاه در معنای «فعلیل» (کریم) به کار می‌رود؛ چنانکه در آیاتی مانند «وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» (۱) «لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى» و «وَسَيَجَنَّبُهَا الْأَتَقَى»، نیز سه کلمه «أهون، أشقى، و أتقى» به ترتیب در معنای «هین: آسان» «شقی: بدبخت» و «تقی: پرهیزکار» به کار رفته است. (التوحيد (للصدوق)، ص ۲۰۰)

حدیث

۱) از امام حسن عسکری از پدرانشان مناجاتی از امیرالمومنین ع روایت شده است که در فرازی از آن آمده:
 خدایا؛ کریم و بزرگوار هستی، پس در حقم بزرگواری کن هنگامی که از گدایان درگاہت شدم؛ و با من نیکی کن و مرا در زمره کسانی که بدانها عطا کرده‌ای قرار ده ...
 خدایا، تو مرا به اینکه از تو بهشت را بخواهم راهنمایی کردی، و بعد از این شناخت بود که دل من به درخواست آن از تو روی آورد؛ آیا به درخواست خوبی‌هایت راهنمایی می‌کنی، و آنگاه از بخشش دریغ می‌ورزی؟ در حالی که تو کریم و بزرگواری هستی که همه کارهایت دلپسند است، ای صاحب جلال و کرامت!
 خدایا! اگر من سزاوار آنچه از رحمت که بدان امیدوارم، نیستم، تو سزاواری که با کرم خود بر من تفضل کنی؛ چرا که کریم، این گونه نیست که فقط در حق کسانی که شایستگی‌اش را دارند، نیکی کند...

البلد الامین و الدرع الحصین، ص ۳۱۶

مناجات مولانا امیر المؤمنین ع، مرویه عن العسکری عن آبائه ع^۱

۱. متن کامل دعا (ص ۳۱۱-۳۱۹) چنین است:

إِلَهِي صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ إِذَا انْقَطَعَ مِنَ الدُّنْيَا أَثَرِي وَامْتَحَى مِنَ الْمَخْلُوقِينَ ذِكْرِي وَصِرْتُ فِي الْمَنْسِيِّينَ كَمَنْ قَدْ نَسِيَ إِلَهِي كَبُرَتْ سُنِّي وَرَقَّ جِلْدِي وَدَقَّ عَظْمِي وَنَالَ الدَّهْرُ مَنِّي وَاقْتَرَبَ أَجْلِي وَنَفَدَتْ أَيَّامِي وَذَهَبَتْ شَهَوَاتِي وَبَقِيَتْ تَبَعَاتِي إِلَهِي ارْحَمْنِي إِذَا تَغَيَّرَتْ صُورَتِي وَامْتَحَتْ مَحَاسِنِي وَبَلَى جِسْمِي وَتَقَطَّعَتْ أَوْصَالِي وَتَفَرَّقَتْ أَعْضَائِي إِلَهِي أَفْحَمْتَنِي ذُنُوبِي وَقَطَّعْتَ مَقَاتِلِي فَلَا حِجَّةَ لِي وَلَا عُدْرَ فَإِنَّا الْمُقْرَبِينَ بِجُرْمِي الْمُعْتَرَفِينَ بِإِسَاءَتِي الْأَسِيرِ بِذُنُوبِي الْمُتَهَنِّ بِعَمَلِي الْمُتَهَوِّرِ فِي بُحُورِ خَطِيئَتِي الْمُتَحِيرِ عَنِ قَصْدِي الْمُنْقَطِعِ بِي فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدُ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْنِي بِرَحْمَتِكَ وَتَجَاوَزْ عَنِّي يَا كَرِيمُ بِفَضْلِكَ إِلَهِي إِنْ كَانَ صَغُرَ فِي جَنْبِ طَاعَتِكَ عَمَلِي فَقَدْ كَبُرَ فِي جَنْبِ رَجَائِكَ أَمَلِي إِلَهِي كَيْفَ انْقَلَبَ بِالْخَبِيئَةِ مِنْ عِنْدِكَ مَحْرُومًا وَكَانَ ظَنِّي بِكَ وَبِجُودِكَ أَنْ تَقْلِبَنِي بِالنَّجَاهِ مَرْحُومًا إِلَهِي لَمْ أُسَلِّطْ عَلَيَّ حَسُنَ ظَنِّي بِكَ فَنُوطَ الْأَيْسِينَ وَلَا تُبْطِلْ صِدْقَ رَجَائِي لَكَ بَيْنَ الْأَمَلِينَ إِلَهِي عَظُمَ جُرْمِي إِذْ كُنْتُ الْمُبَارِزَ بِهِ وَكَبُرَ ذَنْبِي إِذْ كُنْتُ الْمُطَالِبَ بِهِ إِلَّا أَنِّي إِذَا ذَكَرْتُ كَبِيرَ جُرْمِي وَعَظِيمَ غُفْرَانِكَ وَجَدْتُ الْحَاصِلَ لِي مِنْ بَيْنَهُمَا عَفْوَ رِضْوَانِكَ إِلَهِي إِنْ دَعَانِي إِلَى النَّارِ بِذُنُوبِي مَخْشَى عِقَابِكَ فَقَدْ نَادَانِي إِلَى الْجَنَّةِ بِالرَّجَاءِ حَسُنَ ثَوَابِكَ إِلَهِي إِنْ أَوْحَشْتَنِي الْخَطَايَا عَنْ مَحَاسِنِ لُطْفِكَ فَقَدْ آتَسْتَنِي بِالْيَقِينِ مَكَارِمَ عَطْفِكَ إِلَهِي إِنْ أَنَامْتَنِي الْغَفْلَةَ عَنِ الِاسْتِعْدَادِ لِلْقَائِكِ فَقَدْ أَنَهَيْتَنِي الْمَعْرِفَةَ يَا سَيِّدِي بِكَرِيمِ الْإِنَّاكَ إِلَهِي إِنْ عَزَبَ لُبِّي عَنْ تَقْوِيمِ مَا يُصْلِحُنِي فَمَا عَزَبَ إِيقَانِي بِنَظْرِكَ لِي فِيمَا يَنْفَعُنِي إِلَهِي إِنْ أَنْفَرَضْتَ بَعْضَ مَا أَحْبَبْتَ مِنَ السَّعْيِ أَيَّامِي فَبِالْإِيمَانِ أَمْضَيْتَ [أَمْضَيْتَ] الْمَاضِيَّاتِ مِنْ أَعْوَامِي إِلَهِي جِئْتُكَ مَلْهُوفًا قَدْ أَلْبَسْتُ عَدَمَ فَاقَتِي وَأَقَامْتَنِي مَقَامَ الْأَذْلَاءِ بَيْنَ يَدَيْكَ ضَرُّ حَاجَتِي إِلَهِي كَرُمْتُ فَأَكْرَمْتَنِي إِذْ كُنْتُ مِنْ سُؤَالِكَ وَجُدْتُ بِالْمَعْرُوفِ فَاخْلَطْنِي بِأَهْلِ نَوَالِكَ إِلَهِي مَسْكَنْتَنِي لَا يَجْبُرُهَا إِلَّا عَطَاؤُكَ وَآمَنْتَنِي لَا يُغْنِيهَا إِلَّا جِرَاؤُكَ إِلَهِي أَصْبَحْتُ عَلَى بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ مَنْحِكَ سَائِلًا وَعَنِ التَّعَرُّضِ لِسَوَاكِ بِالْمَسْأَلَةِ عَادِلًا وَلَيْسَ مِنْ جَمِيلِ امْتِنَانِكَ

رُدُّ سَائِلٍ مَلْهُوفٍ وَ مُضْطَّرٍّ لَانْتِظَارِ خَيْرِكَ الْمَأْلُوفِ إِلَهِي أَمَتُّ عَلَى قَطْرَةٍ مِنْ قَطَائِرِ الْأَخْطَارِ مَبْلُوءًا بِالْأَعْمَالِ وَالْإِعْتِبَارِ فَإِنَّا الْهَالِكُ إِن لَمْ تُعِنْ عَلَيْنَا بِتَخْفِيفِ الْأَثْقَالِ إِلَهِي أَمْ مِنْ أَهْلِ الشَّقَاءِ خَلَقْتَنِي فَأَطِيلُ بَكَائِي أَمْ مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ خَلَقْتَنِي فَأَبَشِّرْ رَجَائِي إِلَهِي إِن حُرْمَتِي رُؤْيَةً مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي دَارِ السَّلَامِ وَ أَدَمْتَنِي تَطَوُّافِ الْوُصَفَاءِ مِنَ الْخُدَامِ وَ صَرَفْتَ وَجْهَ تَأْمِيلِي بِالْخَبِيئَةِ فِي دَارِ الْمَقَامِ فَغَيَّرَ ذَلِكَ مَنَّتِي نَفْسِي مِنْكَ يَا ذَا الْفَضْلِ وَالْإِنْعَامِ إِلَهِي وَ عَزَّتْكَ وَ جَلَالُكَ وَ لَوْ قَرَنْتَنِي فِي الْأَصْفَادِ طُولَ الْأَيَّامِ وَ مَنَعْتَنِي سَبِيكَ مِنْ بَيْنِ الْأَنَامِ وَ حُلَّتْ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْكِرَامِ مَا قَطَعْتَ رَجَائِي مِنْكَ وَ لَا صَرَفْتَ وَجْهَ ائْتِظَارِي لِلْعَفْوِ عَنكَ إِلَهِي لَوْ لَمْ تَهْدِنِي إِلَى الْإِسْلَامِ مَا اهْتَدَيْتُ وَ لَوْ لَمْ تَرْزُقْنِي الْإِيمَانَ بِكَ مَا آمَنْتُ وَ لَوْ لَمْ تُطْلِقْ لِسَانِي بِدُعَائِكَ مَا دَعَوْتُ وَ لَوْ لَمْ تَعْرِفْنِي حِلَاوَةَ مَعْرِفَتِكَ مَا عَرَفْتُ وَ لَوْ لَمْ تُبَيِّنْ لِي شَدِيدَ عِقَابِكَ مَا اسْتَجَرْتُ إِلَهِي أَطَعْتُكَ فِي أَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ وَ هُوَ التَّوْحِيدُ وَ لَمْ أَعْصِكَ فِي أَبْغَضِ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ وَ هُوَ الْكُفْرُ فَاعْفُرْ لِي مَا بَيْنَهُمَا إِلَهِي أَحِبُّ طَاعَتَكَ وَ إِن قَصَّرْتُ عَنْهَا وَ أَكْرَهُ مَعْصِيَتَكَ وَ إِن رَكِبْتُهَا فَتَفَضَّلْ عَلَيَّ بِالْجَنَّةِ وَ إِن لَمْ أَكُنْ مِنْ أَهْلِهَا وَ خَلَّصْنِي مِنَ النَّارِ وَ إِن اسْتَوْجَبْتُهَا إِلَهِي إِن أَقْعَدْنِي التَّخَلُّفَ عَنِ السَّبْقِ مَعَ الْأَبْرَارِ فَقَدْ أَقَامْتَنِي الثَّقَةَ بِكَ عَلَى مَدَارِجِ الْأَخْيَارِ إِلَهِي قَلْبُ حَشَوْتِهِ مِنْ مَحَبَّتِكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا كَيْفَ تَطَّلِعُ عَلَيْهِ نَارٌ مُحْرِقَةٌ فِي لَطْفِي إِلَهِي نَفْسٌ أَعَزَّتْهَا بِتَأْيِيدِ إِيْمَانِكَ كَيْفَ تَذُلُّهَا بَيْنَ أَطْبَاقِ نِيرَانِكَ إِلَهِي لِسَانٌ كَسَوْتَهُ مِنْ تَمَاجِيدِكَ أَنْيَقُ أَثْوَابِهَا كَيْفَ تَهْوِي إِلَيْهِ مِنَ النَّارِ مُشْتَعَلَاتِ النَّهَابِهَا إِلَهِي كُلُّ مَكْرُوبٍ إِلَيْكَ يَلْتَجِي وَ كُلُّ مَحْزُونٍ إِلَيْكَ يَرْتَجِي إِلَهِي سَمِعَ الْعَابِدُونَ بِجَزِيلِ نَوَائِكَ فَخَشَعُوا وَ سَمِعَ الزَّاهِدُونَ بِسَعَةِ رَحْمَتِكَ فَفَقَعُوا وَ سَمِعَ الْمُؤْمِنُونَ عَنِ الْقَصْدِ بِجُودِكَ فَارْجَعُوا وَ سَمِعَ الْمُجْرِمُونَ بِسَعَةِ غُفْرَانِكَ فَطَمَعُوا وَ سَمِعَ الْمُؤْمِنُونَ بِكَرَمِ عَفْوِكَ وَ فَضْلِ عَوَارِفِكَ فَارْغَبُوا حَتَّى ازْدَحَمَتْ مَوْلَى بِيَابِكَ عَصَائِبُ الْعُصَاةِ مِنَ عِبَادِكَ وَ عَجَّتْ إِلَيْكَ مِنْهُمْ عَجِيحُ الضَّجِيحِ بِالِدُّعَاءِ فِي بِلَادِكَ وَ لِكُلِّ أَمَلٍ قَدْ سَاقَ صَاحِبُهُ إِلَيْكَ مُحْتَاجًا وَ قَلْبُ تَرْكِهِ وَ جِيبُ خَوْفِ الْمَنَعِ مِنْكَ مَهْتَاجًا وَ أَنْتَ الْمَسْتَوْلُ الَّذِي لَا تَسْوَدُ لَدَيْهِ وَجُوهُ الْمَطَالِبِ وَ لَمْ تَرْزَأْ بِنَزِيلِهِ فَطِيعَاتِ الْمَعَاطِبِ إِلَهِي إِن أَخْطَأْتُ طَرِيقَ النَّظَرِ لِنَفْسِي بِمَا فِيهِ كَرَامَتُهَا فَقَدْ أَصَبْتُ طَرِيقَ الْفِرَاقِ إِلَيْكَ بِمَا فِيهِ سَلَامَتُهَا إِلَهِي إِن كَانَتْ نَفْسِي اسْتَسْعَدْتَنِي مُتَمَرِّدَةً عَلَيَّ مَا يُرِيدُهَا فَقَدْ اسْتَسْعَدْتَهَا الْآنَ بِدُعَائِكَ عَلَيَّ مَا يُنْجِيهَا إِلَهِي إِن عَدَانِي الْجَاهِدَافِي فِي ابْتِغَاءِ مَنَفَعَتِي فَلَمْ يَعْذِنِي بَرُّكَ بِي فِيمَا فِيهِ مَصْلَحَتِي إِلَهِي إِن قَسَطْتُ فِي الْحُكْمِ عَلَيَّ نَفْسِي بِمَا فِيهِ حَسْرَتُهَا فَقَدْ أَقْسَطْتُ الْآنَ بِتَعْرِيفِي إِيَّاهَا مِنْ رَحْمَتِكَ إِشْفَاقَ رَأْفَتِهَا إِلَهِي إِن أَحْجَفَ بِي قَلَّةُ الزَّادِ فِي الْمَسِيرِ إِلَيْكَ فَقَدْ وَصَلْتَهُ الْآنَ بِذَخَائِرِ مَا أَعَدَدْتَهُ مِنْ فَضْلِ تَعْوِيلِي عَلَيْكَ إِلَهِي إِذَا ذَكَرْتُ رَحْمَتَكَ ضَحِكْتُ إِلَيْهَا وَجُوهٌ وَسَائِلِي وَ إِذَا ذَكَرْتُ سَخَطَكَ بَكَتْ لَهَا عْيُونٌ مَسَائِلِي إِلَهِي فَأَقْضُ بِسَجَلٍ مِنْ سَجَالِكَ عَلَى عَبْدِ آيسٍ [يَائِسٍ] فَقَدْ أَتْلَفَهُ الطَّمَأُ وَ أَحَاطَ بِخَيْطِ جِيدِهِ كَلَالُ الْوَنَى إِلَهِي أَدْعُوكَ دُعَاءَ مَنْ لَمْ يَرْجُ غَيْرَكَ بِدُعَائِهِ وَ ارْجُوكَ رَجَاءَ مَنْ لَمْ يَقْصِدْ غَيْرَكَ بِرَجَائِهِ إِلَهِي كَيْفَ أَرُدُّ عَارِضَ تَطَّلُعِي إِلَى نَوَالِكَ وَ إِنَّمَا أَنَا فِي اسْتِرْزَاقِي لِهَذَا الْبَدَنِ أَحَدُ عِبَالِكَ إِلَهِي كَيْفَ أُسَكِّتُ بِالْإِفْحَامِ لِسَانَ ضِرَاعَتِي وَ قَدْ أَقْلَقْتَنِي مَا أُبْهِمُ عَلَيَّ مِنْ مَصِيرِ عَاقِبَتِي إِلَهِي قَدْ عَلِمْتُ حَاجَةَ نَفْسِي إِلَى مَا تَكْفَلْتُ لَهَا بِهِ مِنَ الرِّزْقِ فِي حَيَاتِي وَ عَرَفْتُ قَلَّةَ اسْتِغْنَائِي عَنْهُ مِنَ الْجَنَّةِ بَعْدَ وَقَاتِي فِيهَا مِنْ سَمَحٍ لِي بِهِ مُتَفَضِّلًا فِي الْعَاجِلِ لَا تَمْنَعْنِيهِ يَوْمَ فَاقَتِي إِلَيْهِ فِي الْآجِلِ فَمَنْ شَوَّهَدَ نِعْمَاءَ الْكَرِيمِ اسْتِنْتَمَ نِعْمَائِهِ وَ مِنْ مَحَاسِنِ آلَاءِ الْجُودِ اسْتِكْمَالَ الْآئَةِ إِلَهِي لَوْ لَا مَا جَهَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا شَكَوْتُ عَثْرَاتِي وَ لَوْ لَا مَا ذَكَرْتُ مِنَ الْإِفْرَاطِ مَا سَفَحْتُ عِبْرَاتِي إِلَهِي صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَمِحْ مُثَبِّتَاتِ الْعَثْرَاتِ بِمُرْسَلَاتِ الْعِبْرَاتِ وَ هَبْ لِي كَثِيرَ السَّيِّئَاتِ لِقَلِيلِ الْحَسَنَاتِ إِلَهِي إِن كُنْتُ لَا تَرْحَمُ إِلَّا الْمُجْدِبِينَ فِي طَاعَتِكَ فَإِلَيَّ مِنَ الْيَفْرَعِ الْمُقْصِرُونَ وَ إِن كُنْتُ لَا تَقْبَلُ إِلَّا مِنَ الْمُجْتَهِدِينَ فَإِلَيَّ مِنَ يَلْتَجِي الْمُفْرَطُونَ وَ إِن كُنْتُ لَا تُكْرِمُ إِلَّا أَهْلَ الْإِحْسَانِ فَكَيْفَ يَصْنَعُ الْمُسِيئُونَ وَ إِن كَانَ لَا يَفُوزُ يَوْمَ الْحَشْرِ إِلَّا الْمُتَّقُونَ فِيمَنْ يَسْتَعِيثُ الْمَدِينُونَ [الْمُجْرِمُونَ] إِلَهِي إِن كَانَ لَا يَجُوزُ عَلَى الصَّرَاطِ إِلَّا مَنْ أَجَازَتْهُ بَرَاءَةٌ عَمَلِهِ فَأَنِّي بِالْجَوَازِ لِمَنْ لَمْ يَتَّبِعْ إِلَيْكَ قَبْلَ انْقِضَاءِ أَجَلِهِ إِلَهِي إِن لَمْ تَجِدْ إِلَّا عَلَيَّ مِنْ قَدِّ عَمْرِ بِالزُّهْدِ مَكُونِ سَرِيرَتِهِ فَمَنْ لِلْمُضْطَّرِّ الَّذِي لَمْ يَرْضِهِ بَيْنَ الْعَالَمِينَ سَعَى تَقْيِينَتِهِ إِلَهِي إِن حَجَبْتُ عَنْ مَوْحِدِيكَ نَظَرَ تَعْمُدِكَ لِجَنَابَاتِهِمْ أَوْ قَعَهُمْ غَضَبِكَ بَيْنَ الْمُشْرِكِينَ فِي كُرْبَاتِهِمْ إِلَهِي إِن لَمْ تَلْنَلْنَا يَدَ إِحْسَانِكَ يَوْمَ الْوُرُودِ اخْتَلَطْنَا فِي الْجَزَاءِ بِذَوِي الْجُحُودِ اللَّهُمَّ فَأَوْجِبْ لَنَا بِالْإِسْلَامِ مَذْخُورَ هَيَاتِكَ وَ اسْتَصْفِ مَا كَدَّرْتَهُ الْجَرَائِرُ مِنَّا بِصَفْوِ صَلَاتِكَ إِلَهِي أَرْحَمْنَا غُرَبَاءَ إِذَا تَضَمَّنْتَنَا بَطُونِ لِحُودِنَا وَ غَمَّيْتَ بِاللَّبَنِ سُقُوفَ بُيُوتِنَا وَ أَضْجَعْنَا مَسَاكِينَ عَلَى الْإِيمَانِ فِي قُبُورِنَا وَ خَلَّفْنَا فِرَادِي فِي أَصْيَقِ الْمَضَاجِعِ وَ صَرَعْتَنَا الْمَنَايَا فِي أَعْجَبِ الْمَصَارِعِ وَ صَرْنَا فِي دَارِ قَوْمٍ كَانَتْهَا مَاهُولَةٌ وَ هِيَ مِنْهُمْ بِلَاقِعِ إِلَهِي إِذَا جِئْنَاكَ عِرَاءَ حِفَاءِ مُغْبَرَةٍ مِنْ ثَرَى الْأَجْدَاثِ رَعُوسْنَا وَ شَاحِبَةً مِنْ تَرَابِ الْمَلَايِدِ وَجُوهِنَا وَ خَاشِعَةً مِنْ أَفْرَاحِ الْقِيَامَةِ أَبْصَارِنَا وَ ذَابِلَةً مِنْ شِدَّةِ الْعَطَشِ شِفَاهِنَا وَ جَائِعَةً لَطُولِ الْمَقَامِ بَطُونِنَا وَ بَادِيَةً هُنَالِكَ لِلْعِيُونِ سَوَاءَتُنَا وَ مَوْقَرَةً مِنْ ثِقَلِ الْأَوْزَارِ ظُهُورِنَا وَ مَشْغُولِينَ بِمَا قَدْ دَهَانَا عَنْ أَهَالِينَا وَ أَوْلَادِنَا فَلَا تُضْعَفِ الْمَصَائِبُ عَلَيْنَا بِإِعْرَاضِ وَجْهِكَ عَنَّا وَ سَلِّبْ عَائِدَةً مَا مَثَلُهُ الرَّجَاءُ مِنَّا إِلَهِي مَا حَنَّتْ هَذِهِ الْعِيُونُ إِلَى بَكَائِهَا وَ لَا جَادَتْ مُتَسَرِّبَةً بِمَائِهَا وَ لَا أَسْهَدَهَا بِنَحِيْبِ التَّكَلَّاتِ فَقَدْ عَزَانَهَا إِلَّا لِمَا أَسْلَفْتَهُ مِنْ عَمْدِهَا وَ خَطَائِهَا وَ مَا دَعَاها إِلَيْهِ عَوَاقِبُ بَلَائِهَا وَ أَنْتَ الْقَادِرُ يَا عَزِيزُ عَلَى كَشْفِ غَمَائِهَا إِلَهِي إِن كُنَّا مُجْرِمِينَ فَإِنَّا نَبِيكِي عَلَى إِضَاعَتِنَا مِنْ حُرْمَتِكَ

مَا تَسْتَوْجِبُهُ وَإِنْ كُنَّا مَحْرُومِينَ فَإِنَّا نَبْكِي إِذْ فَاتَنَا مِنْ جُودِكَ مَا نَطْلُبُهُ إِلَهِي شُبَّ حَلَاوَةٌ مَا يَسْتَعْذِبُهُ لِسَانِي مِنَ النَّطْقِ فِي بَلَاغَتِهِ بِزَهَادَةٍ مَا يَعْرِفُهُ قَلْبِي مِنَ النَّصْحِ فِي دَلَالَتِهِ إِلَهِي أَمَرْتُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْتَ أَوْلَى بِهِ مِنَ الْمَأْمُورِينَ وَأَمَرْتُ بِصَلَاةٍ وَأَنْتَ خَيْرُ الْمَسْئُولِينَ إِلَهِي كَيْفَ يَقْبَلُ بِنَا الْيَأْسُ إِلَى الْأَمْسَاكِ عَمَّا لَهَجْنَا بِطَلَابِهِ وَقَدْ أَدْرَعْنَا مِنْ تَأْمِيلِنَا إِيَّاكَ أَسْبَغَ أَثْوَابَهُ إِلَهِي إِذَا هَزَّتْ الرَّهْبَةُ أَفْئَانَ مَخَافَتِنَا انْقَلَعَتْ مِنَ الْأُصُولِ أَشْجَارُهَا وَإِذَا تَسَمَّتْ أَرْوَاحُ الرَّغْبَةِ مِنَّا أَغْصَانَ رَجَاتِنَا أَيْعَتْ بِتَلْفِيحِ الْبِشَارَةِ أَمَارَهَا إِلَهِي إِذَا تَلَوْنَا مِنْ صِفَاتِكَ شَدِيدِ الْعِقَابِ أَسْفَنًا وَإِذَا تَلَوْنَا مِنْهَا الْعُفُورَ الرَّحِيمِ فَرَحْنَا فَحَنَّا بَيْنَ أَمْرَيْنِ فَلَا سَخَطَكَ تَوْمِنًا وَلَا رَحْمَتَكَ تَوْيْسِنًا إِلَهِي إِنْ قَصَرْتُ مَسَاعِينَا عَنْ اسْتِحْقَاقِ نَظَرَتِكَ فَمَا قَصَرْتُ رَحْمَتَكَ بِنَا عَنْ دِفَاعِ تَقَمَّتِكَ إِلَهِي إِنَّكَ لَمْ تَزَلْ عَلَيْنَا بِحُظُوظِ صَنَائِعِكَ مُنْعَمًا وَلَنَا مِنْ بَيْنِ الْأَقَالِيمِ مُكْرَمًا وَتِلْكَ عَادَتُكَ اللَّطِيفَةِ فِي أَهْلِ الْخَيْفَةِ فِي سَالَفَاتِ الدُّهُورِ وَغَابِرَاتِهَا وَخَالِيَاتِ اللَّيَالِيِ وَبَاقِيَاتِهَا إِلَهِي اجْعَلْ مَا حَبَّوْنَا بِهِ مِنْ نُورِ هِدَايَتِكَ دَرَجَاتٍ تَرْقَى بِهَا إِلَى مَا عَرَفْتَنَا مِنْ جَنَّتِكَ إِلَهِي كَيْفَ تَفْرَحُ بِصُحْبَةِ الدُّنْيَا صُدُورُنَا وَكَيْفَ تَلْتَمِسُ فِي عَمْرَاتِهَا أُمُورُنَا وَكَيْفَ يَخْلُصُ لَنَا فِيهَا سُورُنَا وَكَيْفَ يَمْلِكُنَا بِاللَّهُوِ وَاللَّعِبِ غُرُورُنَا وَقَدْ دَعَتْنَا بِاقْتِرَابِ الْأَجَالِ قُبُورُنَا إِلَهِي كَيْفَ نَبْتَهِّجُ فِي دَارِ حِفْرَتِنَا فِيهَا حَفَائِرُ صَرَغَتِهَا وَفَلَتَتْ بِأَيْدِي الْمَنَابِي حَبَائِلَ غَدْرَتِهَا وَجَرَعَتْنَا مُكْرَهِينَ جَرَعَ مَرَارَتِهَا وَدَلَّتْنَا النَّفْسُ عَلَى انْقِطَاعِ عَيْشَتِهَا لَوْ لَا مَا صَعَتْ إِلَيْهِ هَذِهِ النَّفُوسُ مِنْ رَفَائِعِ لَدَّتِهَا وَافْتِنَانِهَا بِالْفَانِيَّاتِ مِنْ فَوَاحِشِ زِينَتِهَا إِلَهِي فَإِلَيْكَ نَلْتَجِي مِنْ مَكَائِدِ خُدَعَتِهَا وَبِكِ نَسْتَعِينُ عَلَى عُبُورِ فَنَطْرَتِهَا وَبِكِ نَسْتَقْطِطُ الْجَوَارِحَ عَنْ أَخْلَافِ شَهْوَتِنَا وَبِكِ نَسْتَكْشِفُ جَلَابِيبَ حَيْرَتِهَا وَبِكِ نَقُومُ مِنَ الْقُلُوبِ اسْتِصْعَابِ جِهَالَتِهَا إِلَهِي كَيْفَ لِلدُّورِ بَانَ تَمَنُّعٌ مِنْ فِيهَا مِنْ طَوَارِقِ الرِّزَايَا وَقَدْ أُصِيبَ فِي كُلِّ دَارٍ سَهْمٌ مِنْ أَسْهَمِ الْمَنَابِي إِلَهِي مَا تَفَجَّعُ أَنْفُسُنَا مِنَ النُّقْلَةِ عَنِ الدِّيَارِ إِنْ لَمْ تُوَحِّشْنَا هُنَالِكَ مِنْ مِرَاقِقَةِ الْأَبْرَارِ إِلَهِي مَا تَضِيرُنَا فِرْقَةُ الْإِخْوَانِ وَالْقَرَابَاتِ إِنْ قَرَّبْتَنَا مِنْكَ يَا ذَا الْعَطِيَّاتِ إِلَهِي مَا تَجِفُّ مِنْ مَاءِ الرَّجَاءِ مَجَارِي لَهَوَاتِنَا إِنْ لَمْ تَحْمِ طَيْرَ الْأَشَانِمِ بِحِيَاضِ رَغَبَاتِنَا إِلَهِي إِنْ عَذَّبْتَنِي فَعَبِدْ خَلْقَتَهُ لِمَا أَرَدْتَهُ فَعَذَّبْتَهُ وَإِنْ رَحِمْتَنِي فَعَبِدْ وَجَدْتَهُ مَسِينًا فَانْجِيئْتَهُ إِلَهِي لَا سَبِيلَ إِلَى الْإِحْتِرَاسِ مِنَ الذَّنْبِ إِلَّا بِعِصْمَتِكَ وَلَا وَصُولَ إِلَى عَمَلِ الْخَيْرَاتِ إِلَّا بِمَشِيئَتِكَ فَكَيْفَ لِي بِإِفَادَةٍ مَا أَسْلَفْتَنِي فِيهِ مَشِيئَتِكَ وَكَيْفَ لِي بِالْإِحْتِرَاسِ مِنَ الذَّنْبِ مَا إِنْ لَمْ تُدْرِكْنِي فِيهِ عِصْمَتُكَ إِلَهِي أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَى سَوَالِ الْجَنَّةِ قَبْلَ مَعْرِفَتِهَا فَأَقْبَلْتَ النَّفْسَ بَعْدَ الْعِرْفَانِ عَلَى مَسَائِلِهَا أَفْتَدُلُّ عَلَى خَيْرِكَ السُّؤَالَ ثُمَّ تَمَنُّعُهُمُ النَّوَالَ وَأَنْتَ الْكَرِيمُ الْمُحْمَدُ فِي كُلِّ مَا تَصْنَعُهُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ إِلَهِي إِنْ كُنْتُ غَيْرَ مُسْتَوْجِبٍ لِمَا أَرْجُو مِنْ رَحْمَتِكَ فَانْتِ أَهْلُ التَّفَضُّلِ عَلَى بَكْرَمِكَ فَالْكَرِيمُ لَيْسَ يَصْنَعُ كُلَّ مَعْرُوفٍ عِنْدَ مَنْ يَسْتَوْجِبُهُ إِلَهِي إِنْ كُنْتُ غَيْرَ مُسْتَأْهِلٍ لِمَا أَرْجُو مِنْ رَحْمَتِكَ فَانْتِ أَهْلُ أَنْ تَجُودَ عَلَى الْمُذْنِبِينَ بِسَعَةِ رَحْمَتِكَ إِلَهِي إِنْ كَانَ ذَنْبِي قَدْ أَخَافَنِي فَإِنَّ حَسَنَ ظَنِّي بِكَ قَدْ أَجَارَنِي إِلَهِي لَيْسَ تُشْبِهُهُ مَسْأَلَتِي مَسْأَلَةَ السَّائِلِينَ لِأَنَّ السَّائِلَ إِذَا مَنَعَ امْتَنَعَ عَنِ السُّؤَالِ وَأَنَا لَا غِنَاءَ بِي عَمَّا سَأَلْتُكَ عَلَى كُلِّ حَالٍ إِلَهِي ارْضَ عَنِّي فَإِنْ لَمْ تَرْضَ عَنِّي فَاعْفُ عَنِّي فَقَدْ يَعْفُو السَّيِّدُ عَنْ عِبْدِهِ وَهُوَ عَنْهُ غَيْرُ رَاضٍ إِلَهِي كَيْفَ ادْعُوكَ وَأَنَا أَنَا أَمْ كَيْفَ أَيَّاسُ مِنْكَ وَأَنْتَ أَنْتَ إِلَهِي إِنْ نَفْسِي قَائِمَةٌ بَيْنَ يَدَيْكَ وَقَدْ أَظْهَلَهَا حُسْنُ تَوَكُّلِي عَلَيْكَ فَصَنَعْتَ بِهَا مَا يُشْبِهُكَ وَتَعَمَّدْتَنِي بِعَفْوِكَ إِلَهِي إِنْ كَانَ قَدْ دَنَا أَجَلِي وَلَمْ يُقْرَبْنِي مِنْكَ عَمَلِي فَقَدْ جَعَلْتَ الْإِعْتِرَافَ بِالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَسَائِلَ عَلَيَّ فَإِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ أَوْلَى مِنْكَ بِذَلِكَ وَإِنْ عَذَّبْتَ فَمَنْ أَعْدَلُ مِنْكَ فِي الْحُكْمِ هُنَالِكَ إِلَهِي إِنْ جُرْتُ عَلَى نَفْسِي فِي النَّظَرِ لَهَا وَبَقِيَ نَظْرُكَ لَهَا فَالْوَيْلُ لَهَا إِنْ لَمْ تَسَلِّمْ بِهَ إِلَهِي إِنَّكَ لَمْ تَزَلْ بِي بَارًا أَيَّامَ حَيَاتِي فَلَا تَقْطَعْ بَرَكَ عَنِّي بَعْدَ وَفَاتِي إِلَهِي كَيْفَ أَيَّاسُ مِنْ حُسْنِ نَظْرِكَ لِي بَعْدَ مَمَاتِي وَأَنْتَ لَمْ تُوَلِّنِي إِلَّا الْجَمِيلَ فِي أَيَّامِ حَيَاتِي إِلَهِي إِنْ ذُنُوبِي قَدْ أَخَافَتْنِي وَمَحَبَّتِي لَكَ قَدْ أَجَارَتْنِي فَتَوَلَّ مِنْ أَمْرِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَعُدْ بِفَضْلِكَ عَلَيَّ مِنْ عَمْرِهِ جَهْلُهُ يَا مَنْ لَا تَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّدٍ وَاعْفُرْ لِي مَا قَدْ خَفِيَ عَلَيَّ النَّاسِ مِنْ أَمْرِي إِلَهِي سَتَرْتَ عَلَيَّ فِي الدُّنْيَا ذُنُوبًا وَلَمْ تُظْهِرْهَا وَأَنَا إِلَى سِتْرِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحْوَجُ وَقَدْ أَحْسَنْتَ بِي إِذْ لَمْ تُظْهِرْهَا لِلْعِبَادَةِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلَا تَفْضَحْنِي بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيَّ رُءُوسِ الْعَالَمِينَ إِلَهِي جُودُكَ بَسَطَ أَمَلِي وَشُكْرُكَ قَبْلَ عَمَلِي فَسَرَّنِي بِلِقَائِكَ عِنْدَ اقْتِرَابِ أَجَلِي إِلَهِي لَيْسَ اعْتِدَارِي اعْتِدَارَ مَنْ يَسْتَعْنِي عَنْ قَبُولِ عَذْرِهِ فَأَقْبَلْ عَذْرِي يَا خَيْرَ مَنْ اعْتَدَرَ إِلَيْهِ الْمُسِيئُونَ إِلَهِي لَا تَرُدَّنِي فِي حَاجَةٍ قَدْ أَفْنَيْتُ عَمْرِي فِي طَلَبِهَا مِنْكَ وَهِيَ الْمَغْفِرَةُ إِلَهِي إِنَّكَ لَوْ أَرَدْتَ إِهَانَتِي لَمْ تَهْدِنِي وَلَوْ أَرَدْتَ فَضِيحَتِي لَمْ تَسْتُرْنِي فَمَتَعْنِي بِمَا لَهْ قَدْ هَدَيْتَنِي وَأَدَمَ لِي مَا بِهِ سَتَرْتَنِي إِلَهِي مَا وَصَفْتُ مِنْ بِلَاءِ ابْتِلَائِيَّتِهِ أَوْ إِحْسَانِ أَوْلِيَّتِيَّتِهِ فَكُلُّ ذَلِكَ بِمَنْكَ فَعَلْتَهُ وَعَفْوُكَ تَمَامَ ذَلِكَ إِنْ أْتَمَمْتَهُ إِلَهِي لَوْ لَا مَا قَرَفْتُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا فَرَقْتُ عِقَابَكَ وَلَوْ لَا مَا عَرَفْتُ مِنْ كَرَمِكَ مَا رَجَوْتُ ثَوَابَكَ وَأَنْتَ أَوْلَى الْأَكْرَمِينَ بِتَحْقِيقِ أَمَلِ الْأَمَلِينَ وَأَرْحَمُ مِنَ اسْتَرْحَمِ فِي تَجَاوُزِهِ عَنِ الْمُذْنِبِينَ إِلَهِي نَفْسِي تَمَنِّي بِأَنَّكَ تَغْفِرُ لِي فَأَكْرَمُ بِهَا أُمِّيَّةً بَشَرَتْ بِعَفْوِكَ فَصَدَّقْ بِكَرَمِكَ مَبْشَرَاتِ تَمَنِّي وَهَبْ لِي بِجُودِكَ مَدْمَرَاتِ تَجَنُّبِهَا إِلَهِي الْقَتْنِي الْحَسَنَاتِ بَيْنَ جُودِكَ وَكَرَمِكَ وَالْقَتْنِي السَّيِّئَاتِ بَيْنَ عَفْوِكَ وَمَغْفِرَتِكَ وَقَدْ رَجَوْتُ أَلَّا يَضِيغَ بَيْنَ ذَيْنِ وَذَيْنِ مُسِيءٌ وَمُحْسِنٌ إِلَهِي إِذَا شَهِدَ لِي الْإِيمَانُ بِتَوْحِيدِكَ وَأَنْطَلَقَ لِسَانِي بِتَمَجِيدِكَ وَدَلَّنِي الْقُرْآنُ عَلَى فَوَاضِلِ جُودِكَ فَكَيْفَ لَا يَبْتَهِّجُ رَجَائِي بِحُسْنِ مَوْعُودِكَ إِلَهِي تَتَابَعُ إِحْسَانُكَ إِلَيَّ يَدُلُّنِي عَلَى حُسْنِ نَظْرِكَ لِي فَكَيْفَ يَسْتَقِي أَمْرُ حَسَنٍ لَهُ مِنْكَ النَّظَرُ إِلَهِي إِنْ نَظَرْتَ إِلَيَّ بِالْهَالِكَةِ

إِلَهِي كَرُمْتَ فَأَكْرَمْنِي إِذْ كُنْتُ مِنْ سُؤَالِكَ وَجُدْتَ بِالْمَعْرُوفِ فَأَخْلَطَنِي بِأَهْلِ نَوَالِكَ...

إِلَهِي أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَى سُؤَالِ الْجَنَّةِ قَبْلَ مَعْرِفَتِهَا فَأَقْبَلْتَ النَّفْسَ بَعْدَ الْعُرْفَانِ عَلَى مَسْأَلَتِهَا أ فَتَدَلُّ عَلَى خَيْرِكَ السُّؤَالُ ثُمَّ تَمَنُّهُمْ النَّوَالُ وَأَنْتَ الْكَرِيمُ الْمَحْمُودُ فِي كُلِّ مَا تَصْنَعُهُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ؛

عِيُونُ سَخَطِكَ فَمَا نَامَتْ عَنْ اسْتِغْفَادِي مِنْهَا عِيُونُ رَحْمَتِكَ إِلَهِي إِنْ عَرَضَنِي ذَنْبِي لِعِقَابِكَ فَقَدْ أَدَانَنِي رَجَائِي مِنْ ثَوَابِكَ إِلَهِي إِنْ عَفَوْتَ فَبِفَضْلِكَ وَإِنْ عَذَّبْتَ فَبِعَدْلِكَ فَيَا مَنْ لَا يُرْجَى إِلَّا فَضْلُهُ وَلَا يَخَافُ إِلَّا عَدْلُهُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَمِّنْ عَلَيْنَا بِفَضْلِكَ وَلَا تَسْتَقْصِ عَلَيْنَا فِي عَدْلِكَ إِلَهِي خَلَقْتَ لِي جِسْمًا وَجَعَلْتَ لِي فِيهِ آتَاتٍ أَطِيعُكَ بِهَا وَأَعْصِيكَ وَأَعْضِبُكَ بِهَا وَأَرْضِيكَ وَجَعَلْتَ لِي مِنْ نَفْسِي دَاعِيَةً إِلَى الشَّهَوَاتِ وَأَسْكَنْتَنِي دَارًا قَدْ مَلَأْتَ مِنَ الْآفَاتِ ثُمَّ قُلْتَ لِي أَنْزِرْ فِيكَ أَنْزِرْ وَبِكِ أَسْتَجِيرُ وَبِكِ أَحْتَرِزُ وَأَسْتَوْفِقُ لِمَا يُرْضِيكَ وَأَسْأَلُكَ يَا مَوْلَايَ فَإِنْ سَأَلْتَنِي لَمْ يَحْفَبِكِ إِلَهِي أَدْعُوكَ دَعَاءَ مَلِحٍ لَا يَمِلُ دَعَاءَ مَوْلَاهُ وَأَتَضَرَّعُ إِلَيْكَ تَضَرُّعَ مَنْ قَدْ أَقْرَعَ عَلَى نَفْسِهِ بِالْحُجَّةِ فِي دَعْوَاهُ إِلَهِي لَوْ عَرَفْتُ اعْتِدَارًا مِنَ الذَّنْبِ فِي التَّنَصُّلِ أَبْلَغَ مِنَ الْاعْتِرَافِ بِهِ لَأَتَيْتُهُ فَهَبْ لِي ذَنْبِي بِالاعْتِرَافِ وَلَا تَرُدَّنِي بِالْخَيْبَةِ عِنْدَ الْأَنْصِرَافِ إِلَهِي سَعَتِ نَفْسِي إِلَيْكَ لِنَفْسِي تَسْتَوْهِبُهَا وَفَتَحْتَ أَفْوَاهَ أَمَالِهَا نَحْوَ نَظَرَةِ مَنْكَ لَا تَسْتَوْجِبُهَا فَهَبْ لَهَا مَا سَأَلْتُ وَجُدْ عَلَيْهَا بِمَا طَلَبْتُ فَإِنَّكَ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ بِتَحْقِيقِ أَمَلِ الْأَمَلِينَ إِلَهِي قَدْ أَصَبْتُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا قَدْ عَرَفْتُ وَأَسْرَفْتُ عَلَى نَفْسِي بِمَا قَدْ عَلِمْتُ فَاجْعَلْنِي عَبْدًا إِمَّا طَائِعًا فَأَكْرَمْتَهُ وَإِمَّا عَاصِيًا فَرَحِمْتَهُ إِلَهِي كَأَنِّي بِنَفْسِي قَدْ أَضْجَعْتُ فِي حُفْرَتِهَا وَأَنْصَرَفْتُ عَنْهَا الْمُتَبِعُونَ مِنْ جِيرَتِهَا وَبَكَى الْغَرِيبُ عَلَيْهَا لِغُرْبَتِهَا وَجَادَ بِالذُّمُوعِ عَلَيْهَا الْمَشْفِقُونَ مِنْ عَشِيرَتِهَا وَنَادَاهَا مِنْ شَفِيرِ الْقَبْرِ ذُووُ مَوَدَّتِهَا وَرَحِمَهَا الْمَعَادِي لَهَا فِي الْحَيَاةِ عِنْدَ صِرْعَتِهَا وَلَمْ يَخَفْ عَلَى النَّاطِرِينَ إِلَيْهَا عِنْدَ ذَلِكَ ضُرَّ فَاقْتِهَا وَلَا عَلَى مَنْ رَأَاهَا قَدْ تَوَسَّدَتِ الثَّرَى عَجَزَ حِيلَتِهَا فَقُلْتُ مَلَأَكُنِّي فَرِيدَ نَائِ عِنْدَ الْأَقْرَبُونَ وَوَحِيدَ جَفَاءِ الْأَهْلُونَ نَزَلَ بِي قَرِيبًا وَأَصْبَحَ فِي اللَّحْدِ غَرِيبًا وَقَدْ كَانَ لِي فِي دَارِ الدُّنْيَا دَاعِيًا وَلِنَظَرِي إِلَيْهِ فِي هَذَا الْيَوْمِ رَاجِيًا فَتُحْسِنُ عِنْدَ ذَلِكَ ضِيَافَتِي وَتَكُونُ أَرْحَمَ بِي مِنْ أَهْلِي وَقَرَابَتِي إِلَهِي لَوْ طَبَّقْتُ ذُنُوبِي مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَخَرَقْتَ التُّجُومَ وَبَلَغْتَ أَسْفَلَ الثَّرَى مَا رَدَّنِي الْيَأْسُ عَنْ تَوْقِعِ غُفْرَانِكَ وَلَا صَرَفَنِي الْقُنُوطُ عَنِ انْتِظَارِ رِضْوَانِكَ

إِلَهِي دَعَوْتُكَ بِالْإِعْتِمَادِ الَّذِي عَلَّمْتَنِيهِ فَلَا تَحْرِمْنِي جَزَاءَكَ الَّذِي وَعَدْتَنِيهِ فَمِنَ النِّعْمَةِ أَنْ هَدَيْتَنِي لِحُسْنِ دُعَايِكَ وَمِنْ تَمَامِهَا أَنْ تُوجِبَ لِي مَحْمُودَ جَزَائِكَ إِلَهِي وَعِزَّتِكَ وَجَلَالِكَ لَقَدْ أَحْبَبْتِكَ مَحَبَّةً اسْتَقَرَّتْ حَلَاوَتُهَا فِي قَلْبِي وَمَا تَعَقَّدَ ضَمَائِرُ مَوْحِدِيكَ عَلَى أَنَّكَ تُبْغِضُ مُجِيبِيكَ إِلَهِي أَنْتَظِرُ عَفْوَكَ كَمَا يَنْتَظِرُهُ الْمُدْنُونَ وَلَسْتُ أَيَّاسٌ مِنْ رَحْمَتِكَ الَّتِي يَتَوَقَّعُهَا الْمُحْسِنُونَ إِلَهِي لَا تَغْضَبْ عَلَيَّ فَلَسْتُ أَقْوَى لَغَضَبِكَ وَلَا تَسْخَطْ عَلَيَّ فَلَسْتُ أَقْوَمُ لِسَخَطِكَ إِلَهِي أَلِنَارِ رَبَّتَنِي أُمِّي فَلَيْتَهَا لَمْ تُرَبَّنِي أُمَّ لِلشَّقَاءِ وَلَدَتْنِي فَلَيْتَهَا لَمْ تَلِدْنِي إِلَهِي أَنهَمَلْتَ عِبْرَاتِي حِينَ ذَكَرْتُ عُثْرَاتِي وَمَا لَهَا لَا تَهْتَمُّ وَلَا أَدْرِي إِلَى مَا يَكُونُ مُصِيرِي وَعَلَى مَا ذَا يَهْجُمُ عِنْدَ الْبَلَاغِ مَسِيرِي وَارَى نَفْسِي تُخَاتَلُنِي وَأَيَّامِي تُخَادَعُنِي وَقَدْ خَفَقْتُ فَوْقَ رَأْسِي أَجْنَحَةَ الْمَوْتِ وَرَمَقْتَنِي مِنْ قَرِيبٍ أَعْيُنُ الْفُوتِ فَمَا عُدْرِي وَقَدْ حَشَا مَسَامِعِي رَافِعَ الصَّوْتِ إِلَهِي لَقَدْ رَجَوْتُ مَمَّنَ الْبَسْنَى بَيْنَ الْأَحْيَاءِ ثَوْبَ عَافِيَتِهِ أَلَا يَعْرِينِي مِنْهُ بَيْنَ الْأُمُوتِ بِجُودِ رَافَتِهِ وَلَقَدْ رَجَوْتُ مَمَّنَ تَوَلَّانِي فِي حَيَاتِي بِإِحْسَانِهِ أَنْ يَشْفَعَهُ لِي عِنْدَ وَفَاتِي بِغُفْرَانِهِ يَا أُنَيْسَ كُلِّ غَرِيبٍ آنَسَ فِي الْقَبْرِ غُرْبَتِي وَيَا ثَانِي كُلِّ وَحِيدٍ أَرْحَمَ فِي الْقَبْرِ وَحْدَتِي وَيَا عَالِمَ السِّرِّ وَالنَّجْوَى وَيَا كَاشِفَ الضَّرِّ وَالْبَلْوَى كَيْفَ نَظَرْتُكَ لِي بَيْنَ سَكَّانِ الثَّرَى وَكَيْفَ صَنِيعَكَ إِلَيَّ فِي دَارِ الْوَحْشَةِ وَالْبَلَى فَقَدْ كُنْتُ بِي لَطِيفًا أَيَّامَ حَيَاةِ الدُّنْيَا يَا أَفْضَلَ الْمُنْعِمِينَ فِي آثَانِهِ وَأَنْعَمَ الْمُفْضِلِينَ فِي نِعْمَانِهِ كَثُرَتْ أَيَادِيكَ عِنْدِي فَعَجَزْتُ عَنْ إِحْصَائِهَا وَضِقَّتْ ذُرْعَايَ فِي شُكْرِي لَكَ بِجَزَائِهَا فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا أَوْلَيْتَ وَلَكَ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَبْلَيْتَ يَا خَيْرَ مَنْ دَعَاكَ دَاعٍ وَأَفْضَلَ مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ بِذِمَّةِ الْإِسْلَامِ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ وَبِحُرْمَةِ الْقُرْآنِ أَعْتَمَدْتُ عَلَيْكَ وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَرِّفْ ذِمَّتِي الَّتِي بِهَا رَجَوْتُ قَضَاءَ حَاجَتِي بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ثُمَّ أَقْبِلْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ عَلَى نَفْسِهِ يُعَاتِبُهَا وَيَقُولُ أَيُّهَا الْمُنَاجِي رَبُّهُ بِأَنْوَاعِ الْكَلَامِ وَالطَّلَبِ مِنْهُ مَسْكَنًا فِي دَارِ السَّلَامِ وَالْمُسُوفُ بِالتَّوْبَةِ عَامًا بَعْدَ عَامٍ مَا أَرَاكَ مُنْصِفًا لِنَفْسِكَ مِنْ بَيْنِ الْأَنَامِ فَلَوْ دَافَعْتَ تَوَمَّكَ يَا غَافِلًا بِالْقِيَامِ وَقَطَعْتَ يَوْمَكَ بِالصِّيَامِ وَأَقْصَرْتَ عَلَى الْقَلِيلِ مِنَ لَعْنِ الطَّعَامِ وَأَحْيَيْتَ مَجْتَهِدًا لِيْلِكَ بِالْقِيَامِ كُنْتَ أَحْرَى أَنْ تَنَالَ أَشْرَفَ الْمَقَامِ أَيُّهَا النَّفْسُ أَخْطِي لِيْلِكَ وَنَهَارَكَ بِالذَّاكِرِينَ لَعَلَّكَ أَنْ تَسْكُنِي رِيَاضَ الْخُلْدِ مَعَ الْمُتَّقِينَ وَتَشْبِهِي بِنُفُوسٍ قَدْ أَقْرَحَ السَّهْرَ رِقَّةً جَفُونَهَا وَدَامَتْ فِي الْخُلُوتِ شِدَّةً حَيْنَهَا وَابْكِي الْمُسْتَمْعِينَ عَوْلَهُ أَنْبِيَهَا وَالْآنَ قَسُوءَ الضَّمَائِرِ ضَجَّةً رَيْنَهَا فَإِنَّهَا نُفُوسٌ قَدْ بَاعَتْ زِينَةَ الدُّنْيَا وَآثَرَتِ الْآخِرَةَ عَلَى الْأُولَى أَوْلَيْتَكَ وَقَدْ الْكَرَامَةَ يَوْمَ يَخْسَرُ فِيهِ الْمُبْطَلُونَ وَيُحْشَرُ إِلَى رَبِّهِمُ بِالْحَسَنَى وَالسُّرُورِ الْمُتَّقُونَ.

إِلَهِي إِنْ كُنْتُ غَيْرَ مُسْتَوْجِبٍ لِمَا أَرْجُو مِنْ رَحْمَتِكَ فَأَنْتَ أَهْلُ التَّفْضِيلِ عَلَيَّ بِكَرَمِكَ فَالْكَرِيمُ لَيْسَ يَصْنَعُ كُلَّ مَعْرُوفٍ عِنْدَ مَنْ يَسْتَوْجِبُهُ...^۱

تدبر

(۱) «أَفْرَأَ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ»

بخوان؛ و پروردگارت بسیار کریم و کریم‌ترین کریمان است؛

چه نسبتی هست بین «دستور به خواندن» و «کریم بودن پروردگار تو»؟

الف. شاید اشاره دارد که توانایی «خواندن» در آدمی، همان کرامتی است که خدا برای انسان قرار داده و بدین جهت او را بر اغلب مخلوقات برتری داده است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ... وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (اسراء/۷۰) (توضیح در تدبر ۲)

ب. در آیه قبل، اشاره شد که پروردگار انسان را از «علق» آفرید، چیزی شبیه لخته خون که در نظر ما بسیار پست و حقیر می‌نماید. شاید با این تاکید دوباره بر «خواندن» می‌خواهد توجه دهد که: ببین خدا چه اندازه کریم است که از چنان امر حقیری، چنین موجودی می‌سازد که این اندازه فرهیخته است که با خواندن سر و کار دارد.

ج. با توجه به اینکه تعبیر «ربک» آمد، نه «الرب» یا «الله» یا «ربکم»، چه بسا اشاره دارد به اکرامی که خداوند با نزول قرآن بر پیامبر اکرم ص در حق او روا داشته است؛ یعنی: تو این قرآن را که بر تو فرو فرستادیم، بخوان؛ و توجه کن که پروردگارت در حق تو چه اندازه کرامت به خرج داده است.

د. «إِقْرَأْ» در این آیه، چه بسا به معنای این است که «بر مردم بخوان» و تعبیر «ربک الاکرم» هم در مقام تشویق پیامبر بر این کار است، بدین معنا که تو این قرآن را بر مردم بخوان و بدان پروردگارت بسیار کریم است و هم پاداش مناسبی به تو خواهد

۱. این فراز هم در اواخر دعا قابل توجه است:

... إِلَهِي لَوْ لَأ مَا قَرَفْتُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا فَرَقْتُ عِقَابَكَ وَ لَوْ لَأ مَا عَرَفْتُ مِنْ كَرَمِكَ مَا رَجَوْتُ ثَوَابَكَ وَ أَنْتَ أَوْلَى الْأَكْرَمِينَ بِتَحْقِيقِ أَمَلِ الْأَمَلِينَ وَ أَرْحَمُ مَنْ اسْتَرْحَمَ فِي تَجَاوُزِهِ عَنِ الْمُذْنِبِينَ إِلَهِي نَفْسِي تُمَنِّي بِأَنَّكَ تَغْفِرُ لِي فَأَكْرَمُ بِهَا أَمْنِيَّةً بَشَّرْتَ بِعَفْوِكَ فَصَدَّقْ بِكَرَمِكَ مَبَشِّرَاتِ تَمَنِّيهَا وَ هَبْ لِي بِجُودِكَ مَدْمَرَاتِ تَجْنِيهَا إِلَهِي الْقَتْنِي الْحَسَنَاتِ بَيْنَ جُودِكَ وَ كَرَمِكَ وَ الْقَتْنِي السَّيِّئَاتِ بَيْنَ عَفْوِكَ وَ مَغْفِرَتِكَ وَ قَدْ رَجَوْتُ أَلَا يَضِيعُ بَيْنَ ذَيْنِ وَ ذَيْنِ مُسِيءٌ وَ مُحْسِنٌ.

همچنین این دو عبارت از امام سجاد و امیرالمؤمنین ع درباره کریم و کرامت:

... لَا يُنْكِرُ - يَا إِلَهِي - عَدْلَكَ إِنْ عَاقَبْتَهُ، وَ لَا يَسْتَعْظِمُ عَفْوَكَ إِنْ عَفَوْتَ عَنْهُ وَ رَحِمْتَهُ، لِأَنَّكَ الرَّبُّ الْكَرِيمُ الَّذِي لَا يَتَعَاطَمُهُ غُفْرَانُ الذَّنْبِ الْعَظِيمِ. ...

(الصحيفة السجادية، دعاء ۳۱)

وَ قَالَ ع مِنْ أَشْرَفِ [أَفْعَالِ] أَعْمَالِ الْكَرِيمِ غَفْلَتُهُ عَمَّا يَعْلَمُ (نهج البلاغة، حکمت ۲۲۲)

۲. در قرآن کریم گاهی از تعبیر «ربک» استفاده شده و گاه از تعابیر «ربکم»، «رب الناس» «رب الفلق» و ... یکی از نکاتی که گفته‌اند این است که این مضاف‌الیه‌های مختلف، اشاره به میزان و اهمیت کاری که خدا انجام می‌دهد، دارد؛ یعنی مثلاً «رب الفلق» ربوبیت خدا در حد پدیده فلق (سپیده صبح) مد نظر است؛ اما در «رب الناس» ربوبیت و تدبیری که خداوند برای «مردم» به خرج می‌دهد، مد نظر بوده است. با توجه به مقام ویژه پیامبر خاتم ص - که برترین مخلوق خداوند و مظهر اصلی خلیفه‌الله است - شاید این تعبیر «ربک» بر امتنان خاص بر پیامبر ص اشاره دارد.

داد و هم نگران نباش چرا که او با بزرگواریش تو را در این امر تبلیغ یاری خواهد کرد. (جبائی، به نقل از مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۱)

... ۵

یادآوری: با توجه به قاعده «امکان استفاده از یک لفظ در چند معنا»، ممکن است تمام موارد فوق – و نیز موارد دیگری که فعلاً به ذهن ما خطور نکرده – در این آیه، مورد نظر بوده باشد. یعنی صحتِ قطعیِ یکی از اینها بتنهایی دلیل بر نادرست بودن بقیه نمی‌شود.

(۲) «اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ»

بخوان؛ و پروردگارت بسیار کریم و کریم‌ترینِ کریمان است؛

اینکه دستور به «خواندن» را در کنار «بسیار کریم بودن» پروردگار ذکر کرد، آیا می‌خواهد اشاره کند به اینکه توانایی «خواندن» در آدمی، همان کرامتی است که خدا برای انسان قرار داده و بدین جهت او را بر اغلب مخلوقات برتری داده است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً» (اسراء/۷۰)؟!

نکته تخصصی انسان‌شناسی

اغلب ما بهره‌مندی انسان از «زبان» را به «سخن گفتن» مربوط می‌دانیم؛ اما برخی از فیلسوفان (مثلاً: دریدا) نشان داده‌اند که اساساً «زبان» پیوند وثیقی با «کتابت» دارد و لذا اگر انسان بودن انسان تا حدود زیادی به برخورداری وی از «زبان» مرتبط می‌شود (جلسه ۲۲۱، تدبیر ۳) این ارتباط، بیش و پیش از هر چیز، ناشی از توانایی انسان در عرصه خواندن و نوشتن است. شاید بتوان گفت آنچه پشتوانه تمام توانمندی‌های انسان (در فهم عالم و پدید آوردن تکنولوژی‌ها و انتقال فرهنگ‌ها و سیطره بر همه چیز و ...) است، و به او چنین جایگاه رفیعی در میان سایر موجودات داده (کَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) و بر موجودات دیگر سوار کرده (حَمَلْنَاهُمْ ...) و وضعیت غذایی او را چنین متفاوت با سایر آفریدگان قرار داده (رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ) (توضیح در جلسه ۲۳۰، تدبیر ۴) و در یک کلام، او را برتر از اغلب مخلوقات خدا قرار داده (وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً) همین توان خواندن [و نوشتن] است که می‌تواند تمامی اندوخته‌های معرفتی دیگران را – هرچند هزاران فرسنگ آن‌طرف‌تر یا هزاران سال پیش، زیسته باشند – در اختیار بگیرد.

تنها تصور کنید انسان «خواندن» را رها کند، آیا بعد از گذشت یکی دو نسل، زندگی‌ش تفاوت آشکاری با حیوانات خواهد داشت؟

پس «بخوان» و بدان خدایی بسیار کریم تو را بر این کار توانا کرد.

توجه: چیزی که این برداشت از آیه را بیشتر تقویت می‌کند، آیه بعد است که می‌فرماید: «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ»

(این آیه قبلاً در جلسه ۴۳ مورد بحث قرار گرفت و بویژه تدبرهای ۱ و ۲ و ۴ کاملاً موید این برداشت هستند؛ لینک زیر

<http://yekaye.ir/al-alaq-96-4>

۳) «اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ»

در آیه اول، دستور «بخوان» آمده بود. چرا دوباره دستور به «خواندن» داد؟

الف. این تکرار است برای تاکید بر دستور قبل (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۱؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۴) ویا برای مبالغه و نشان دادن اهمیت مطلب (تفسیر کنز الدقائق، ج ۱۴، ص ۳۴۶)

ب. امر اول، دستور به قرائت خود ایشان بوده و امر دوم، دستور به اینکه ایشان قرآن را بر مردم بخواند. (جبائی، به نقل از مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۱)^۱
ج. ...^۲

۴) «وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ»

پروردگارت بسیار کریم است:

پس،

اگر چیزی می‌بخشد، لزوماً به خاطر استحقاق مخاطب نیست (المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۴)؛
به طوری که حتی اگر کسی استحقاق هم نداشته باشد، او همچنان از دادن بسیاری از نعمت‌هایش دریغ نمی‌ورزد.
(حدیث ۱)

پس،

اگر در حق کسی کرامت ورزید، لزوماً دلیل بر اینکه او مورد توجه ویژه خداست، نمی‌شود، چنانکه اگر روزی را بر کسی تنگ گرفت هم دلیل بر اینکه از چشم خدا افتاده نمی‌شود:

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ؛ وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ؛ كَلَّا بَلْ ... اما انسان، هر گاه که پروردگارش او را آزمایش کند و اکرام نماید و نعمت بخشد، گوید: پروردگارم مرا گرامی داشت! و

۱. برخی گفته‌اند این امر دوم، تکرار نیست بلکه امر اول امر به مطلق قرائت بوده، اما امر دوم، امر به قرائت برای تبلیغ یا امر به قرائت در نماز است (الأوّل مطلق، و الثانی للتبلیغ أو فی الصلاة؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۱۴، ص ۳۴۶) چون این احتمال اخیر بسیار دور از ذهن می‌نمود، در متن نیاوردم.

۲. صاحب تفسیر کنز الدقائق به عنوان یک احتمال دیگر، مطرح کرده است (ج ۱۴، ص ۳۴۶) چه بسا به پیامبر دستور داده شده که «بخوان» و ایشان گفته‌اند «خواندن نمی‌دانم» و دوباره دستور داده شده که بخوان. (لعله لما قیل له: اقرأ باسم ربک، قال: ما أنا بقارئ، فقیل له: اقرأ) اگرچه چنین حکایتی در منابع اهل سنت درباره نزول وحی مطرح شده، اما اولاً اصل داستان مشکوک است؛ زیرا اغلب روایات مربوطه به نحوی است که گویی پیامبر ص در اینکه این آورنده فرشته وحی بوده مشکوک بوده، در حالی که بر اساس آیات و روایات دیگر، قطعاً چنین شکی در پیامبر ص راه نیافته (المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۹) و ثانیاً، حتی اگر اصل آن داستان بدان صورت بوده باشد، علی‌القاعده، آن تکرار از جانب جبرئیل، سخن خود جبرئیل در آن مقام بوده است و غیر از وحی‌ای بوده که از طریق خداوند فرستاده شده، خصوصاً که تعبیر «بخوان» و همین استنکاف مورد ادعا، دلالت آشکاری دارد بر اینکه از روی متنی بخواند؛ و اگر متنی در کار بوده، اینکه او بگوید خواندن نمی‌دانم و دوباره به او بگویند بخوان و این دوبار در آن متن نوشته شده باشد، چندان معقول به نظر نمی‌رسد.

اما هر گاه که او را آزمایش کند و روزی را بر او تنگ گیرد، گوید: پروردگارم مرا خوار کرد! چنین نیست؛ بلکه...» (فجر/۱۵-

(۱۷)

۴۳) سوره علق (۹۶) آیه ۴ اَلَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ۱۳۹۵/۲/۱۲

ترجمه

[همان پروردگاری] که به وسیله قلم تعلیم نمود.

حدیث

(۱) وَقَالَ ص قِيدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابِ!

تحف العقول، ص ۳۶

پیامبر اکرم ص فرمود: علم را با کتاب (کتابت) در قید و بند [خود] آورید.

(۲) تَوْحِيدُ الْمُفْضَلِ، بِرِوَايَةِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْهُ عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ قَالَ: تَأْمَلْ يَا مُفْضَلُ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ مِنْ هَذَا النَّطْقِ الَّذِي يُعْبَرُ بِهِ عَمَّا فِي ضَمِيرِهِ إِلَى أَنْ قَالَ وَكَذَلِكَ الْكِتَابَةُ الَّتِي بِهَا تُقَيَّدُ أَخْبَارُ الْمَاضِينَ لِلْبَاقِينَ وَ أَخْبَارُ الْبَاقِينَ لِلتَّائِينَ وَ بِهَا تُخَلَّدُ الْكُتُبُ فِي الْعُلُومِ وَ الْأَدَابِ وَ غَيْرِهَا وَ بِهَا يَحْفَظُ الْإِنْسَانُ ذِكْرَ مَا يَجْرِي بَيْنَهُ وَ بَيْنَ غَيْرِهِ مِنَ الْمُعَامَلَاتِ وَ الْحِسَابِ وَ لَوْلَاهُ لَانْقَطَعَ أَخْبَارُ بَعْضِ الْأَزْمَنَةِ عَنْ بَعْضٍ وَ أَخْبَارُ الْغَائِبِينَ عَنْ أَوْطَانِهِمْ وَ دَرَسَتْ الْعُلُومُ وَ ضَاعَتْ الْأَدَابُ وَ عَظُمَ مَا يَدْخُلُ عَلَى النَّاسِ مِنَ الْخَلَلِ فِي أُمُورِهِمْ وَ مُعَامَلَاتِهِمْ وَ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَى النَّظَرِ فِيهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ وَ مَا رَوَى لَهُمْ مِمَّا لَا يَسْعَهُمْ جَهْلُهُ وَ لَعَلَّكَ تَظُنُّ أَنَّهَا مِمَّا يُخْلَصُ إِلَيْهِ بِالْحِيلَةِ وَ الْفِطْنَةِ وَ لَيْسَتْ مِمَّا أُعْطِيَ الْإِنْسَانُ مِنْ خَلْقِهِ وَ طِبَاعِهِ إِلَى أَنْ قَالَ فَأَصْلُ ذَلِكَ فِطْرَةُ الْبَارِي جَلَّ وَ عَزَّ وَ مَا تَفْضَلُ بِهِ عَلَى خَلْقِهِ فَمَنْ شَكَرَ أَثِيبَ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ.^۲

۱. در سرائر ابن ادریس، ج ۱، ص ۴۴؛ و «أعلام الدين في صفات المؤمنين» (ديلمی م ۸۴۱)، ص ۸۲ بدین صورت آمده است «وَقَالَ قِيدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ» و در منیه المرید، ص ۲۶۷ بدین صورت آمده است وَ قَدْ رَوَى عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: قِيدُوا الْعِلْمَ قَيْلٍ وَ مَا تَقْيِيدُهُ قَالَ كِتَابَتُهُ.

۲. متن کاملتر کلام امام که این فقره از بحث را تمام می کند بدین صورت است:

تَأْمَلْ يَا مُفْضَلُ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ بِهِ عَلَى الْإِنْسَانِ مِنْ هَذَا الْمَنْطِقِ الَّذِي يُعْبَرُ بِهِ عَمَّا فِي ضَمِيرِهِ وَ مَا يَخْطُرُ بِقَلْبِهِ وَ يَنْتَجِهُ فِكْرُهُ وَ بِهِ يَفْهَمُ عَنْ غَيْرِهِ مَا فِي نَفْسِهِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الْبِهَائِمِ الْمَهْمَلَةِ الَّتِي لَا تُخْبِرُ عَنْ نَفْسِهَا بِشَيْءٍ وَ لَا تَفْهَمُ عَنْ مُخْبِرٍ شَيْئاً وَ كَذَلِكَ الْكِتَابَةُ الَّتِي بِهَا تُقَيَّدُ أَخْبَارُ الْمَاضِينَ لِلْبَاقِينَ وَ أَخْبَارُ الْبَاقِينَ لِلتَّائِينَ وَ بِهَا تُخَلَّدُ الْكُتُبُ فِي الْعُلُومِ وَ الْأَدَابِ وَ غَيْرِهَا وَ بِهَا يَحْفَظُ الْإِنْسَانُ ذِكْرَ مَا يَجْرِي بَيْنَهُ وَ بَيْنَ غَيْرِهِ مِنَ الْمُعَامَلَاتِ وَ الْحِسَابِ وَ لَوْلَاهُ لَانْقَطَعَ أَخْبَارُ بَعْضِ الْأَزْمَنَةِ عَنْ بَعْضٍ وَ أَخْبَارُ الْغَائِبِينَ عَنْ أَوْطَانِهِمْ وَ دَرَسَتْ الْعُلُومُ وَ ضَاعَتْ الْأَدَابُ وَ عَظُمَ مَا يَدْخُلُ عَلَى النَّاسِ مِنَ الْخَلَلِ فِي أُمُورِهِمْ وَ مُعَامَلَاتِهِمْ وَ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَى النَّظَرِ فِيهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ وَ مَا رَوَى لَهُمْ مِمَّا لَا يَسْعَهُمْ جَهْلُهُ وَ لَعَلَّكَ تَظُنُّ أَنَّهَا مِمَّا يُخْلَصُ إِلَيْهِ بِالْحِيلَةِ وَ الْفِطْنَةِ وَ لَيْسَتْ مِمَّا أُعْطِيَ الْإِنْسَانُ مِنْ خَلْقِهِ وَ طِبَاعِهِ وَ كَذَلِكَ الْكَلَامُ إِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ يَصْطَلِحُ عَلَيْهِ النَّاسُ فَيَجْرِي بَيْنَهُمْ وَ لِهَذَا صَارَ يَخْتَلَفُ فِي الْأُمَمِ الْمُخْتَلِفَةِ وَ كَذَلِكَ لِكِتَابَةِ الْعَرَبِيِّ وَ السَّرْيَانِيِّ وَ الْعِبْرَانِيِّ وَ الرُّومِيِّ وَ غَيْرِهَا مِنْ سَائِرِ الْكِتَابَةِ الَّتِي هِيَ مُتَفَرِّقَةٌ فِي الْأُمَمِ إِنَّمَا اصْطَلَحُوا عَلَيْهَا كَمَا اصْطَلَحُوا عَلَى الْكَلَامِ فَيُقَالُ لِمَنْ ادَّعَى

ای مفضل! تامل نما در این «نطق»ی که با آن از آنچه در نهان توست تعبیر می کنی ... و همچنین کتابتی که با آن اخبار گذشتگان برای حاضران و اخبار حاضران برای آیندگان باقی می ماند و به وسیله آن است که کتابها در علوم و آداب و غیره جاودانه می شود و به وسیله آن است که انسان حکایت آنچه بین او و دیگران رخ می دهد (مانند معاملات و حساب و کتابها) را نگه می دارد، و اگر نبود، اخبار یک زمان به زمان دیگر نمی رسید و کسانی که از وطن خود دور مانده اند بی خبر می ماندند و علوم از بین می رفت و آداب ضایع می شد و خلل های عظیمی می افتاد در امور مردم و معاملاتشان و آنچه از امر دینشان به نظر کردن در آن نیاز دارند و آنچه برایشان نقل شده که در ندانستنش معذور نیستند؛ و چه بسا گمان کرده بودی که از آن چیزهایی است که با تدبیر و زیرکی می توانستند از آن رهایی یابند و از آن چیزهایی نیست که در خلقت و طبیعت انسان گذاشته شده است؟! و همچنین است «کلام»^۱

متن کامل حدیث در لینک مقابل: <http://lib.eshia.ir/71404/1/79>

ذَلِكَ أَنَّ الْإِنْسَانَ وَإِنْ كَانَ لَهُ فِي الْأُمُورِ جَمِيعًا فَعَلٌ أَوْ حِيلَةٌ فَإِنَّ الشَّيْءَ الَّذِي يَبْلُغُ بِهِ ذَلِكَ الْفَعْلَ وَالْحِيلَةَ عَظِيمَةٌ وَ هِبَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ فِي خَلْقِهِ فَإِنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُ لِسَانٌ مُهَيَّبًا لِلْكَلامِ وَ ذَهْنٌ يَهْتَدِي بِهِ لِلْأُمُورِ لَمْ يَكُنْ لِيَتَكَلَّمَ أَبَدًا وَ لَوْ لَمْ تَكُنْ لَهُ كَفٌّ مُهَيَّبَةٌ وَ أَصَابِعٌ لِلْكِتَابَةِ لَمْ يَكُنْ لِيَكْتُبَ أَبَدًا وَ اعْتَبِرْ ذَلِكَ مِنَ الْبَهَائِمِ الَّتِي لَا كَلَامَ لَهَا وَ لَا كِتَابَةَ فَاصْلُ ذَلِكَ فِطْرَةُ الْبَارِي جَلَّ وَ عَزَّ وَ مَا تَفَضَّلَ بِهِ عَلَيَّ خَلْقَهُ فَمَنْ شَكَرَ أَتَيْبٌ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ. توحيد المفضل، ص: ۷۹-۸۱

۱. این احادیث هم بسیار ارتباط داشت که به علت ضیق مجال در کانال نیاوردم

(۱) قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ فَقَالَ لَهُ اكْتُبْ فَكَتَبَ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۹۸

(۲) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ النَّخَعِيِّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ بْنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع أَنَّهُ قَالَ: الْأَشْتِهَارُ بِالْعِبَادَةِ رِبِيَّةٌ إِنْ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ عَلِيِّ ع أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ أَعْبُدُ النَّاسَ مِنْ أَقَامِ الْفَرَائِضِ ... وَ أَعْلَمُ النَّاسَ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ وَ أَشْجَعَ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ وَ أَكْثَرَ النَّاسِ قِيَمَةً أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَ أَقَلُّ النَّاسِ قِيَمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْمًا ...

الأمالي (للسدوق)، ص: ۲۱

(۳) «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» و عن قتادة في تفسيرها: "القلم نعمة من الله عظيمة، لو لا القلم ما قام دين و لم يصلح عيش ... و نبه على فضل علم الكتابة، لما فيه من المنافع العظيمة التي لا يحيط بها إلا هو، و ما دوت العلوم و لا قيدت الحكم و لا ضبطت أخبار الأولين و مقالاتهم، و لا كتب الله الكتب المنزلة إلا بالكتابة، و لولاها ما استقامت أمور الدين و الدنيا".

مكاتيب الرسول صلى الله عليه و آله و سلم، ج ۱، ص ۳۸۹ (الدر المنثور ۲۵۰: ۶ و ۳۶۹ و القرطبي ۱۲۰: ۲۰ و المجمع ۵۱۴: ۱۰ و الطبري ۱۶۱:

۳۰ و تفسیر الرازی ۱۷: ۳۲ و التبيين ۳۸۰: ۱۰ و الجامع لأخلاق الراوى ۳۹۲: ۱

۱) بنیاد علم انسانی، بر اساس قلم است: تفاوت انسان با سایر موجودات در این است که انسان ادراکاتش منحصر در گزینه نیست، بنابراین فرهنگ و تمدن دارد؛ و فرهنگ و تمدن داشتن در صورتی ممکن می‌شود که انسانها بتوانند دانش خود را بدون حضور فیزیکی منتقل کنند و این کار عظیمی است که «قلم» انجام می‌دهد.

۲) پس خدا با قلم، [تمام] آنچه انسان را نمی‌داند به او می‌آموزد (آیه بعد این است: عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ). شاید بدین جهت است که معجزه پیامبر خاتم (که معجزه جاودان است) از جنس کتاب است؛ البته کتابی که می‌تواند همه حقایق را در خود بگنجاند و منتقل کند.

۳) قلم مایه کرامت و برتری آدم بر سایر موجودات شد (بر اساس آیه قبل، «ربک الاکرم» است که با قلم تعلیم نمود؛ و در آیه ۷۰ سوره اسراء، «کرامت» است که مایه برتری انسان معرفی شده است) چرا که با قلم انسان توانست هر چیزی را که فراگرفته بود، به نسلهای بعدی منتقل کند و جهان را تحت سلطه درآورد.

۴) پس «قلم» نعمت ویژه خدا به انسان است؛ که البته همانند هر نعمت عظیمی ظرفیت عظیمی برای سوءاستفاده دارد؛ اما یادمان باشد، اگر با «قلم» می‌خوانیم و می‌نویسیم، هم‌ه‌اش عنایت ویژه خدا بوده است؛ حتی کسی که علیه خدا و علیه تعالیم الهی قلم می‌زند؛ چقدر رحمان است این خدا، که دشمنش هم با کمک گرفتن از لطف و عنایت خودش با او دشمنی می‌کند!

۴) اگر به این تفاوت انسان به سایر موجودات توجه شود، معلوم می‌شود که برخلاف نظر آنترپولوژیست‌ها (انسان‌شناسان، مردم‌شناسان)، اولین انسان، «انسان ماهر» و «انسان شکارچی» (حدود ۲ میلیون سال قبل) یا «انسان جاوه» (حدود ۱ میلیون سال قبل) و حتی «نئوآندرتال» (حدود ۱۵۰ تا ۳۵ هزار سال قبل) نبوده؛ آن موجودات، اگرچه ظاهری همچون انسان داشتند اما «آدم» نبودند؛ آنچه مربوط به «ما قبل تاریخ» است، انسان نیست؛ انسان از زمانی انسان شد که خدا با «قلم» به او آموزش داد و او توانست فرهنگ خود را منتقل کند و تمدن ایجاد کند؛ لذا حضرت آدم، نه غارنشین بود، نه شکارچی، نه...؛ همه اینها موجوداتی قبل از آدم‌اند؛ اگرچه بدنی کاملاً شبیه انسان داشته باشند (دیروز اشاره شد که اشکال تلقی داروینی از انسان این است که روح را نادیده می‌گیرد و فقط بر اساس بدن حکم می‌کند).

۱۳۹۵/۲/۱۳

۴۴) سوره علق (۹۶) آیه ۵ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ

ترجمه

[پروردگارت] به انسان آنچه را که نمی‌دانست آموخت.

حدیث

۱) عن عُنْوَانَ الْبَصْرِيِّ عَنِ الصَّادِقِ ع:

... لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْتَّعْلُمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ^۱ فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوْلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ وَاطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ وَاسْتَفْهِمِ اللَّهَ يَفْهَمُكَ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۵

امام صادق ع در فرازی از حدیث معروف «عنوان بصری» می فرماید:

[حصول و ایجاد] علم به تعلم نیست [یعنی حقیقت علم، یک حقیقت متعالی است که آنچه آن را ایجاد می کند، صرف یادگیری از دیگران نیست؛ بلکه] آن نوری است که در قلب کسی قرار می گیرد که خداوند تبارک و تعالی بخواهد او را هدایت کند.

(۲) أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ع: يَا هِشَامُ... لَا نَجَاهَ إِلَّا بِالطَّاعَةِ وَالطَّاعَةُ بِالْعِلْمِ وَالْعِلْمُ بِالْتَّعْلُمِ وَالتَّعْلُمُ بِالْعَقْلِ يُعْتَقَدُ وَلَا عِلْمَ إِلَّا مِنْ عَالَمِ رَبَّانِيٍّ وَمَعْرِفَةُ الْعِلْمِ بِالْعَقْلِ

اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷

امام کاظم ع در ضمن حدیث مفصلی فرمودند:

ای هشام! ... نجاتی نیست مگر با طاعت [خداوند]؛ و طاعت به وسیله علم است؛ و علم با تعلم به دست می آید؛ و تعلم با تعقل به عقیده قلبی تبدیل می شود؛ و علمی نیست مگر [آنچه] از عالم ربانی [به دست آوری]؛ و شناخت علم [از شبه علم] به وسیله عقل است.

(۳) عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ رَفَعَهُ قَالَ: سَأَلَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع: مَنْ أَعْلَمَ النَّاسِ؟ قَالَ: مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ المحاسن (للبرقي)، ج ۱، ص ۲۳۰

از امیرالمومنین ع سوال شد که عالم ترین مردم کیست؟

فرمود: کسی که علم دیگران را نزد علم خود گرد آورد.^۲

۱. در کتاب مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، ص ۳۲۶ (نوشته مرحوم طبرسی م ۶۰۰) به جای «بهدیه» «بیدیه» نوشته شده است که ترجمه اش

چنین می شود: در قلب کسی قرار می گیرد که خداوند تبارک و تعالی بخواهد بر او آشکار کند

۲. و حدیثی دیگر در تفسیر کل آیات و تطبیق آن بر پیامبر اکرم ص و امیرالمومنین ع به نقل از تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۳۰:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الشَّيْبَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَثْمَانُ بْنُ يُونُسَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَيْسَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ نَزَلَ جِبْرَائِيلُ عَلَى مُحَمَّدٍ ص فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ اقْرَأْ قَالَ وَ مَا أقرأ قَالَ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ نُورَكَ الْأَقْدَمَ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ يَعْنِي خَلَقَكَ مِنْ نُطْفَةٍ [عَلَقَةٍ] وَ شَقَّ مِنْكَ عَلِيًّا اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ يَعْنِي عَلَّمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ يَعْنِي عَلَّمَ عَلِيًّا مَا لَمْ يَعْلَمْ قَبْلَ ذَلِكَ.

- ۱) هرکس هر علمی دارد (حتی علمی که محصول مطالعه است: بالقلم)، خدا به او داده است؛ پس اگر با علم مان جایگاه اجتماعی ای به دست آوریم، مغرور نشویم؛ به کسانی که علم ندارند، تکبر نورزیم و ...^۱
- ۲) خدا علم را به ما داده است. اما وقتی به این واقعیت توجه نمی‌شود، علم منجر به احساس بی‌نیازی می‌شود و طغیان می‌آورد (دو آیه بعدی همین سوره) شاید همین نکته یکی از علل این واقعیت است که در نظام آموزشی مدرن دینداری در میان تحصیل‌کردگان رو به افول می‌گذارد و علم‌آموزی عمدتاً در راستای کسب ثروت و شهرت قرار می‌گیرد.
- ۳) اگر خدا علم می‌دهد، پس معلم اصلی اوست، پس آنچه حقیقتاً موجب عالم شدن می‌شود ارتباط با خدا (عبودیت) است، تا هر کار دیگر. (حدیث ۱)
- ۴) در عین حال، علمی که محصول مطالعه است، علمی است که خدا داده است: «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عِلْمَ الْإِنْسَانِ مَا لَمْ يَعْلَمْ»: پس نه سزاوار است به بهانه خدادادی بودن، تحصیل و مطالعه و نقش قلم را نادیده بگیریم (حدیث ۲ و ۳)، و نه سزاوار است که مطالعه و قلم را همه‌کاره در عالم شدن بدانیم (حدیث ۱).^۲
- ۵) بسیاری از ما علم حقیقی را در کشف و شهودی جستجو می‌کنیم که راهش از جنس عمل کردن است. دنبال این هستیم که کسی دائماً به ما بگوید «چنین و چنان بکن»
- اما قرآن وقتی می‌خواهد از تعلیم الهی به انسان سخن بگوید، ابتدا نام قلم را می‌آورد.^۳ شاید یکی از علل کم‌اعتنایی ما به «مطالعه جدی قرآن»، این است که: نقش «معرفت حاصل از عمل» را مهم‌تر از «معرفت حاصل از قلم» می‌دانیم، ولو آن قلم، قلم الهی باشد!
- البته باید بدانچه می‌دانیم عمل کنیم و از خدا طلب فهم کنیم (حدیث ۱) تا توان بهره‌گیری مان از قرآن هم بالا رود؛ اما آیا به جای اهتمام به مرشد و حکیم، نباید جدی‌تر سراغ قلم و نوشته (قرآن کریم) برویم!؟

۱۳۹۵/۱۲/۲۵

۳۵۳) سوره علق (۹۶) آیه ۶ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ

ترجمه

حقاً/حاشا، که انسان حتماً سرکشی می‌کند،

۱. خود را برتر نبینیم و فخرفروشی نکنیم و فکر نکنیم خودمان کاره‌ای بوده‌ایم و خودمان زحمت کشیده‌ایم و ... (قصص/۷۸)
۲. هر علمی را که به دست می‌آوریم (حتی علم محصول مطالعه: بالقلم) خدا به ما داده است. پس هم حواسمان باشد که علم را خدا می‌دهد، نه صرف تعلم (حدیث ۱)؛ و هم اینکه این بهانه نشود که تعلم را کنار بگذاریم (حدیث ۲ و ۳).
۳. اگر علم را خدا می‌دهد از راه غیر مطالعه و تعلم ظاهری هم می‌تواند بدهد (بقره/۲۸۲: وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمَكُمُ اللَّهُ؛ و حدیث ۱) اما محور را بر آموزش با قلم گذاشته است (عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عِلْمَ الْإِنْسَانِ مَا لَمْ يَعْلَمْ)

«کَلَّا»: اصلی‌ترین معنایی که برای «کلا» بیان شده این است که حرفی است که در مقام برحذر داشتن و نفی کردن و رد کردن دیدگاه شخص مقابل به کار می‌رود (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۷۲۵) [یعنی به معنای «نه چنین است»؛ که در متون فارسی تعبیر «حاشا و کلا» نیز گاه به کار رفته است.] و تاکیدش از «لا» شدیدتر است (النهاية، ج ۴، ص ۱۳۹) و از کسائی نقل شده که «لا» صرفاً دلالت بر «نفی» می‌کند، اما «کلا» چیزی را نفی می‌کند تا چیز دیگری را اثبات کند؛

و در هر صورت این معنا چنان شیوع دارد که حتی از قول برخی از اهل لغت (مانند سیبویه و زجاج و خلیل و مبرد و اغلب علمای نحو بصره) نقل شده که هر جا در قرآن کریم «کلا» آمده تنها به همین معناست (لسان العرب، ج ۱۵، ص ۲۳۱؛ تاج العروس، ج ۲۰، ص ۳۹۵).

اما بسیاری از اهل لغت گفته‌اند که «کلا» علاوه بر معنای «نفی»، معنای دیگری هم دارد؛ هر چند درباره اینکه آن معنا چیست، نظر واحدی ندارند و جمعا سه معنا گفته شده است: حقا، ألا، نعم (مغنی اللیب، ص ۲۵۰):

برخی گفته‌اند در معنای «حقا» به کار می‌رود و آیه «كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنْتَه لِنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ» (علق/۱۵) را شاهد بر معنای دوم دانسته‌اند (کتاب العین، ج ۵، ص ۴۰۸) [در این صورت معنای آیه چنین می‌شود: حقا اگر او [از گناهش] دست برندارد، پیشانی‌اش [یا: موهای جلوی سرش] را گرفته، [به سمت عذاب] می‌کشانیم]

از ابوحاتم سجستانی نقل شده که معتقد است که در قرآن کریم «کلا» به دو معنای «لا» (نفی) و «ألا» (حرف تنبیه، معادل «هان» در فارسی) به کار می‌رود و «کلا» در آیه محل بحث (كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ) را مشخصا به همین معنا «ألا» دانسته است. (به نقل از لسان العرب، ج ۱۵، ص ۲۳۱).

و نهایتاً برخی معنای غیرمنفی «الا» را به معنای کلمه جواب «ای»، «نعم»، معادل «آری» در فارسی هنگامی که در جواب کسی و برای تاکید بر مطلب گفته می‌شود دانسته‌اند.^۱

^۱ این توضیحات از محبی‌الدین درویش (إعراب القرآن و بیانه، ج ۱۰، ص ۵۳۰) هم قابل توجه است:

کلا ردع و زجر لمن كفر بنعمة الله عليه بطغيانه و إن و اسمها و اللام المزلحقة و جملة يطغى خبر إن و لا أدري لم تهرب المعربون من الردع و هو أوضح من كل ما قدره و إليه ذهب الزمخشري أما الجلال فإنه تبع الكسائي فجعلها بمعنى حقا قال الكرخي «قوله - أي الجلال - حقا هو مذهب الكسائي و من تبعه لأنه ليس قبله و لا بعده شيء يكون كلا ردا له كما قالوا: كلا و القمر فإنهم قالوا معناه إي و القمر و مذهب أبي حبان أنها بمعنى ألا الاستفتاحية و صوبه ابن هشام لكسر همزة إن بعدها أي لكونه مظنة جملة كما بعد حرف التنبية نحو ألا إنهم هم المفسدون و لو كانت بمعنى حقا لما كسرت إن بعدها لكونها مظنة مفرد، أما الكواشي فأجاز في كلا أن تكون تنبیها فيقف على ما قبلها و ردعا فيقف عليها، أما ابن خالويه فقد لفق تليقا عجيبا مضحكا قال: «كلا بيتدا به هاهنا لأنه بمعنى نعم حقا و ليس ردا» و هذا كلام لا مفهوم له، و الحق أن كلا حرف ردع و زجر كما قال سيبويه و قال الزجاج كلا ردع و تنبیه و ذلك قولك كلا لمن قال لك شيئا تنكره نحو فلان يبغضك و شبهه أي ارتدع عن هذا و تنبه عن الخطأ فيه قال الله تعالى بعد قوله: ربى أهانن كلا أى ليس الأمر كذلك لأنه قد يوسع فى الدنيا على من لا يكرمه من الكفار و قد يضيق على الأنبياء و الصالحين للاستصلاح.

«لَيْطَغِي» = «ل» لام مزحلقة برای تاکید + «يَطَغِي» فعل مضارع از ماده «طغی» به معنای سرکشی کردن، که درباره این ماده، قبل در جلسه ۱۳۹ (<http://yekave.ir/az-zumar-039-17>) بحث شد.

شان نزول^۱

حدیث

۱) از امام صادق ع روایت شده است که: شخصی به امیرالمؤمنین ع گفت: مرا نصیحتی کن مختصر و مفید. فرمود: دنیا در حلالش حساب است و در حرامش عقاب؛ و شما کجا و راحتی در دنیا کجا، در حالی که هنوز به سنت پیامبران تاسی نکرده‌اید: چیزی را می‌جوئید که شما را به طغیان وامی‌دارد، و بدانچه شما را کفایت می‌کند راضی نیستید.

الکافی، ج ۲، ص ۴۵۹

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع عِظْنَا وَ أَوْجِزْ فَقَالَ الدُّنْيَا حَلَالُهَا حِسَابٌ وَ حَرَامُهَا عِقَابٌ وَ أَنَى لَكُمْ بِالرُّوحِ وَ لَمَّا تَأَسَّوْا بِسُنَّةِ نَبِيِّكُمْ تَطْلُبُونَ مَا يُطْعِمُكُمْ وَ لَا تَرْضَوْنَ مَا يَكْفِيكُمْ.

۲) از امام صادق ع روایت شده است که پیامبر ص فرمودند:

خداوند عز و جل هیچ مخلوقی را نیافرید مگر اینکه مخلوق دیگری را بر او برتری داد؛ مطلب این گونه است که خداوند تبارک و تعالی هنگامی که دریاها را آفرید [ظاهراً اشاره به مواد مذاب درون کره زمین است] به خود بالید و لبریز شد و گفت: چیست که بر من چیره شود؟ پس خداوند زمین را آفرید و بر رویش گستراند و ذلیل شد.

سپس زمین به خود بالید و گفت: چیست که بر من چیره شود؟ پس خدا کوهها را آفرید و آنها را همچون میخی بر رویش استوار کرد که نتواند آنچه را که بر رویش هست تکان دهد و زمین ذلیل شد.

سپس کوه بر زمین فخر فروخت و سربرافراشت و قد کشید و گفت: چیست که بر من چیره شود؟ پس خدا آهن را آفرید و آن را شکافت پس کوه آرام گرفت و ذلیل شد.

سپس آهن به خود بالید و بر کوه فخر فروخت و گفت: چیست که بر من چیره شود؟ پس خدا آتش را آفرید و آهن را ذوب کرد و آهن ذلیل شد.

سپس آهن به خود بالید و زفیر و شهبی سر داد [شعله‌اش را در خود فرو برد و بیرون داد] و به خود بالید و گفت: چیست که بر من چیره شود؟ پس خدا آب را آفرید و شعله‌اش را خاموش کرد و ذلیل شد.

سپس آب به خود بالید و لبریز شد و گفت: چیست که بر من چیره شود؟ پس خدا باد را آفرید و امواجش را به حرکت درآورد و زیرش را رو آورد و مسیرهایش را بست و آب ذلیل شد.

۱. قيل إنها نزلت في أبي جهل هشام من هنا إلى آخر السور (مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۷۸۲)

سپس باد به خود بالید و طوفان بپا کرد و خرامیدن گرفت و گفت: چیست که بر من چیره شود؟ پس خدا انسان را آفرید و بناهایی ساخت و در مقابل باد حایل ساخت و چیزهایی ساخت که او را از باد و غیر آن حفظ کند و باد ذلیل شد. سپس «انسان طغیان کرد» و گفت چه کسی قویتر از من است؟ پس خداوند برایش مرگ را آفرید و مرگ بر او چیره شد و انسان ذلیل شد.

سپس مرگ به خود بالید و خداوند عز و جل فرمود: فخر مفروش که من تو را بین بهشتیان و جهنمیان ذبح می‌کنم و دیگر هیچگاه حیات نخواهی داشت که کسی به تو امید ببندد یا از تو بترسد.

الكافی، ج ۸، ص ۱۴۹

عَنْهُ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع [عَنْ أَبِيهِ ع] أَنَّهُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ص: مَا خَلَقَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ خَلْقًا إِلَّا وَ قَدْ أَمَرَ عَلَيْهِ آخِرَ يَغْلِبُهُ فِيهِ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا خَلَقَ الْبِحَارَ السُّفْلَى فَخَرَتْ وَ زَخَرَتْ وَ قَالَتْ أَيُّ شَيْءٍ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ الْأَرْضَ فَسَطَحَهَا عَلَى ظَهْرِهَا فَذَكَتْ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْأَرْضَ فَخَرَتْ وَ قَالَتْ أَيُّ شَيْءٍ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ الْجِبَالَ فَاثْبَتَهَا عَلَى ظَهْرِهَا أَوْ تَادًا مِنْ أَنْ تَمِيدَ بِمَا عَلَيْهَا فَذَكَتِ الْأَرْضُ وَ اسْتَقَرَّتْ ثُمَّ إِنَّ الْجِبَالَ فَخَرَتْ عَلَى الْأَرْضِ فَشَمَخَتْ وَ اسْتَطَالَتْ وَ قَالَتْ أَيُّ شَيْءٍ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ الْحَدِيدَ فَقَطَعَهَا فَفَرَّتِ الْجِبَالُ وَ ذَكَتْ ثُمَّ إِنَّ الْحَدِيدَ فَخَرَتْ عَلَى الْجِبَالِ وَ قَالَتْ أَيُّ شَيْءٍ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ النَّارَ فَأَذَابَتِ الْحَدِيدَ فَذَلَّ الْحَدِيدُ ثُمَّ إِنَّ النَّارَ زَفَرَتْ وَ شَهَقَتْ وَ فَخَرَتْ وَ قَالَتْ أَيُّ شَيْءٍ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ الْمَاءَ فَأَطْفَأَهَا فَذَكَتْ ثُمَّ إِنَّ الْمَاءَ فَخَرَ وَ زَخَرَ وَ قَالَتْ أَيُّ شَيْءٍ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ الرِّيحَ فَحَرَّكَتْ أَمْوَاجَهُ وَ أَثَارَتْ مَا فِي قَعْرِهِ وَ حَبَسَتْهُ عَنْ مَجَارِيهِ فَذَلَّ الْمَاءُ ثُمَّ إِنَّ الرِّيحَ فَخَرَتْ وَ عَصَفَتْ وَ أَرخَتْ أَذْيَالَهَا وَ قَالَتْ أَيُّ شَيْءٍ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ الْإِنْسَانَ فَبَنَى وَ احْتَالَ وَ اتَّخَذَ مَا يَسْتَتِرُ بِهِ مِنَ الرِّيحِ وَ غَيْرِهَا فَذَكَتِ الرِّيحُ ثُمَّ إِنَّ الْإِنْسَانَ طَغَى وَ قَالَ مَنْ أَشَدُّ مِنِّي قُوَّةً فَخَلَقَ اللَّهُ لَهُ الْمَوْتَ فَفَهَرَهُ فَذَلَّ الْإِنْسَانُ ثُمَّ إِنَّ الْمَوْتَ فَخَرَ فِي نَفْسِهِ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَا تَفْخَرْ فَإِنِّي ذَابِحُكَ بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ أَهْلِ النَّارِ ثُمَّ لَا أَحْيِيكَ أَبَدًا فُتْرَجِي أَوْ تُخَافِ. ٢١

١. وَ قَالَ أَيْضًا وَ الْحِلْمُ يَغْلِبُ الْغَضَبَ وَ الرَّحْمَةُ تَغْلِبُ السُّخْطَ وَ الصَّدَقَةُ تَغْلِبُ الْخَطِيئَةَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا أَشْبَهَ هَذَا مِمَّا قَدْ يَغْلِبُ غَيْرَهُ.

٢. در الدعوات (للراوندي) ص ۱۷۶، داعی از امام سجاد آمده که این آیه و آیات دیگری مورد استشهاد قرار گرفته‌اند. این دعا به طور کاملتر در کتاب العقیق الغروی آمده است آن گونه که در بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۱۲۱-۱۳۷ ذکر شده است با عنوان: مُنَاجَاةٌ مَوْلَانَا زَيْنِ الْعَابِدِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: وَ مِنْ دُعَائِهِ [زَيْنِ الْعَابِدِينَ ع] رَبِّ إِنَّكَ قَدْ حَسَنْتَ خَلْقِي وَ عَظَّمْتَ عَافِيَتِي وَ وَسَّعْتَ عَلَيَّ فِي رِزْقِكَ وَ لَمْ تَزَلْ تَنْقُلْنِي مِنْ نِعْمَةٍ إِلَى كَرَامَةٍ وَ [مِنْ كَرَامَةٍ] إِلَى رِضَا تُجَدِّدُ لِي ذَلِكَ فِي لَيْلِي وَ نَهَارِي لَا أَعْرِفُ غَيْرَ مَا أَنَا فِيهِ مِنْ عَافِيَتِكَ يَا مَوْلَايَ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّ ذَلِكَ وَاجِبٌ عَلَيْكَ لِي وَ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَكُونَ فِي غَيْرِ مَرْتَبَتِي لِأَنِّي لَمْ أَذُقْ طَعْمَ الْبَلَاءِ فَأَجِدُ لَذَّةَ الرِّضَا وَ لَمْ يَذُلَّنِي الْفَقْرُ فَأَعْرِفُ لَذَّةَ الْغِنَى وَ لَمْ يُلْهِنِي الْخَوْفُ فَأَعْرِفُ فَضْلَ الْأَمْنِ يَا إِلَهِي فَأَصْبَحْتُ وَ أَمْسَيْتُ فِي غَفْلَةٍ مِمَّا فِيهِ غَيْرِي مِمَّنْ هُوَ دُونِي نَكَرْتُ الْآءَكَ وَ لَمْ أَشْكُرْ نِعْمَاكَ وَ لَمْ أَشْكُرْ فِي أَنْ الَّذِي أَنَا فِيهِ دَائِمٌ غَيْرُ زَائِلٍ عَنِّي وَ لَا أُحَدِّثُ نَفْسِي بِإِنْتِقَالِ عَافِيَةٍ وَ لَا حُلُولِ فَقْرٍ وَ لَا خَوْفٍ وَ لَا حُزْنٍ فِي عَاجِلِ دُنْيَايَ وَ فِي آجِلِ آخِرَتِي فَحَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَ بَيْنَ التَّضَرُّعِ إِلَيْكَ فِي دَوَامِ ذَلِكَ لِي مَعَ مَا أَمَرْتَنِي بِهِ مِنْ شُكْرِكَ [وَ وَعَدْتَنِي عَلَيْهِ مِنْ شُكْرِكَ] وَ وَعَدْتَنِي عَلَيْهِ مِنَ الْمَزِيدِ مِنْ لَدَيْكَ فَسَهَوْتُ وَ لَهَوْتُ وَ غَفَلْتُ وَ أَشْرْتُ وَ بَطِرْتُ وَ نَهَاوَنْتُ حَتَّى جَاءَ التَّغْيِيرُ مَكَانَ الْعَافِيَةِ بِحُلُولِ الْبَلَاءِ وَ نَزَلَ الضَّرُّ مِنْزِلَ الصَّحَّةِ بِأَنْوَاعِ الْأَذَى وَ أَقْبَلَ الْفَقْرُ بِإِزَالَةِ الْغِنَى فَعَرَفْتُ مَا كُنْتُ فِيهِ لِلَّذِي صَرْتُ إِلَيْهِ فَسَأَلْتُكَ مَسْأَلَةً مِنْ لَمْ يَسْتَوْجِبْ أَنْ تَسْمَعَ لَهُ دَعْوَةَ لِعَظِيمٍ مَا كُنْتُ فِيهِ مِنَ الْغَفْلَةِ وَ طَلَبْتُ طَلَبَةً مِنْ لَمْ يَسْتَحِقْ نَجَاحَ الطَّلِبَةِ لِلَّذِي كُنْتُ فِيهِ مِنَ اللَّهْوِ وَ الْغَرَّةِ وَ تَضَرَّعْتُ تَضَرُّعًا مِنْ لَمْ يَسْتَوْجِبْ الرَّحْمَةَ الَّذِي كُنْتُ فِيهِ مِنَ الزُّهْوِ وَ الْاسْتِطَالَةِ فَرَكَنْتُ إِلَى مَا إِلَيْهِ صَيْرْتَنِي وَ [إِنْ كَانَ] الضَّرُّ قَدْ مَسَّنِي وَ الْفَقْرُ قَدْ أَذَلَّنِي وَ الْبَلَاءُ قَدْ جَاءَنِي فَإِنْ يَكُ ذَلِكَ [يَا]

۱) «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ»

نه چنین است که گمان کرده‌اید، این انسان حتما طغیان می‌کند.

کدام انسان؟

همان انسانی که در آیات قبل، با این تعبیر که «پروردگار بسیار کریمت به او علم داد»، درباره‌اش سخن گفت.

اگر دقت کنیم این آیات - که بعد از اشاره به خلقت انسان مطرح شده (آیه ۲) - بسیار شبیه آیات ۳۰-۳۱ سوره بقره

است که در جلسه ۲۲۰ (<http://yekaye.ir/al-baqare-2-030>) و جلسه ۲۲۱ (<http://yekaye.ir/baqare-2-31>) مورد

بحث قرار گرفت: در آنجا بعد از اشاره به اینکه خداوند می‌خواهد در زمین خلیفه قرار دهد، اعتراض فرشتگان به خونریزی و

فساد انسان مطرح شد و خداوند برای نشان دادن شایستگی انسان، به علم ویژه‌ای که به انسان داد، استناد کرد؛ در این آیه ابتدا

از علمی که به انسان داده، سخن گفت، سپس بر اینکه او طغیانگر است، تاکید فرمود.

نکته تخصصی انسان‌شناسی

انسانی که خدا آفریده است ظرفیت و امکان خوبی و بدی را با هم دارد.

این اشتباه است که همچون فرشتگان (بقره/۳۰) و ابلیس (حجر/۳۳ <http://yekaye.ir/al-hegr-15-33>)، بدی‌های او

را ببینیم و چرایی خلیفه‌اللهی او را نفهمیم؛

و به همین اندازه اشتباه است که چون عنایات ویژه خدا و اعطای علم با قلم (= نوشتن، که روی دیگر سکه‌ی «خواندن»

و عامل برتری عظیم انسان بر سایر موجودات است؛ جلسه ۳۵۲، تدبر ۲) به انسان را ببینیم، گمان کنیم که این موجود که

خداوند این اندازه اکرامش کرده، دیگر طغیان نمی‌کند.

«نه چنین است که گمان کرده‌اید، این انسان حتما طغیان می‌کند.»

۲) «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ»

نه چنین است که گمان کرده‌اید، این انسان حتما طغیان می‌کند؟

إِلَهِي مِنْ سَخَطِكَ عَلَيَّ فَأَعُوذُ بِحِلْمِكَ مِنْ سَخَطِكَ يَا مَوْلَايَ وَإِنْ كُنْتُ أَرَدْتُ أَنْ تَبْلُونِي فَقَدْ عَرَفْتَ ضَعْفِي وَقَلَّةَ حِيلَتِي إِذْ قُلْتَ إِنَّ الْإِنْسَانَ خَلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا وَقُلْتَ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ وَإِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ وَقُلْتَ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَبِيطْغَى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى وَقُلْتَ وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّكَانَ لِمَ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ وَقُلْتَ وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَقُلْتَ وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَ الْبَاطِلِ وَإِذَا كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا وَقُلْتَ وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْهَا رَحْمَةً فَحَرَّحْنَا بِهَا صَدَقَاتٍ وَبَرَّرْنَا بِهَا صَدَقَاتٍ يَا مَوْلَايَ فَهَذِهِ صِفَاتِي الَّتِي أَعْرِفُهَا مِنْ نَفْسِي قَدْ مَضَتْ بِقُدْرَتِكَ فِي غَيْرِ أَنْ وَعَدْتَنِي مِنْكَ وَعَدَا حَسَنًا أَنْ أَدْعُوكَ فَتَسْتَجِيبَ لِي فَأَنَا أَدْعُوكَ كَمَا أَمَرْتَنِي فَاسْتَجِبْ لِي كَمَا وَعَدْتَنِي وَارْجِعْ عَلَيَّ نِعْمَتَكَ وَانْقُلْنِي مِمَّا أَنَا فِيهِ إِلَى مَا هُوَ أَكْبَرُ مِنْهُ حَتَّى أُبَلِّغَ مِنْهُ رِضَاكَ وَأَنَالَ بِهِ مَا عِنْدَكَ فِيمَا أَعَدَدْتَهُ لِأَوْلِيَائِكَ الصَّالِحِينَ - إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ قَرِيبٌ مُجِيبٌ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ [الطَّاهِرِينَ] الْأَخْيَارِ.

چرا؟

چون اختیار دارد؛ و اختیار داشتن معنی ندارد، مگر اینکه بتواند خلاف آنچه باید انجام دهد، نیز انجام دهد؛ یعنی بتواند طغیان کند؛ و این توانستن، معنی ندارد مگر اینکه واقعا در میان انسانها دیده شود که کسی این راه را برگزیده است.^۱

۳) «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِي»

نه چنین است که گمان کرده‌اید، در میان انسان‌ها حتما کسانی هستند که طغیان می‌کنند.

پس کسانی که دغدغه اصلاح انسان و جامعه انسانی را دارند، انتظار خود را تصحیح کنند:

اگر انتظار دارید کاری کنید که با تلاش‌های شما همه خوب شوند، زهی خیال باطل!

خدا به پیامبرش هم فرمود: تو نمی‌توانی هر که را دلت می‌خواهد هدایت کنی (قصص/۵۶)؛ دیگران که جای خود دارند! تذکر:

سخن فوق به معنای دست روی دست گذاشتن و کاری نکردن نیست؛ بلکه صرفا تصحیح انتظار خود از عالم و آدم است.

کسی که انتظارش از انسان را با نگاه قرآنی تصحیح نکند، چه بسا کارش به جایی برسد که توهم کند علت اینکه مردم در زمان پیامبر اولوالعزمی همچون نوح طغیانگر ماندند، ضعف مدیریت آن پیامبر بوده است!

۱۳۹۵/۱۲/۲۶

۳۵۴) سوره علق (۹۶) آیه ۷ أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى

ترجمه

[انسان حتما سرکشی می‌کند] چون که خود را مستغنی دید.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«اسْتَغْنَى»

از ماده «غنی» است؛ که اصل این ماده در دو معنا به کار رفته است: یکی در معنای «کفایت» و «بی‌نیاز شدن»، و دوم در خصوص حالت خاصی از «صوت» (معجم المقاییس اللغة، ج ۴، ص ۳۹۸) که برخی تذکر داده‌اند که این معنای دوم از زبان عبری وارد عربی شده است و اصلش «عناه» بوده است (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۷، ص ۲۷۵) و در قرآن کریم تمام ۷۳ موردی که از این ماده استفاده شده در همان معنای اول بوده است.

استفاده شایع این تعبیر در مورد مال و ثروت است؛ اما منحصر در آن نیست؛ برخلاف «جده» که تنها در مورد مال و

ثروت به کار می‌رود (الفروق فی اللغة، ص ۱۶۹)

^۱ زیرا توانایی‌ای که هیچ مصداق خارجی نداشته باشد، بیشتر به تعارف شبیه است تا به واقعیت!

تعبیر «استغنی» به معنای «به بی‌نیازی رسیدن» است (کتاب العین، ج ۴، ص ۴۵۰) و با توجه به باب استفعال، در اصل به معنای «طلب غنا و بی‌نیاز شدن» بوده، اما به خاطر کثرت استعمالش در خصوص «غنی» کم‌کم به معنای «بی‌نیازی» به کار رفته است. (الفروق فی اللغة، ص ۱۶۹)

تعبیر «غنی» وقتی در مورد مکان به کار می‌رود، به معنای «اقامت کردن» است (كَأَنَّ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا؛ اعراف/۹۲ و هود/۶۸ و ۹۵) و البته اقامت کردنی است که شخص گویبی دیگر به چیزی نیاز ندارد. (الفروق فی اللغة، ص ۳۰۳)

«أَنْ رَأَاهُ» = «أَنْ» مصدری + «رَأَى» + «ه» (مفعول). این عبارت در مقام مفعول لأجله (مفعول له) برای «یطغی» (در آیه قبل) می‌باشد: طغیان می‌کند به خاطر اینکه ... (إعراب القرآن الکریم، ج ۳، ص ۴۵۷)

حدیث

(۱) از امام صادق ع روایت شده است:

شخص مرفهی با لباسی پاکیزه خدمت رسول خدا ص آمد و نزد ایشان نشست. سپس مرد تنگدستی با لباسی پاره آمد و کنار آن مرفه نشست. آن مرفه لباسش را به سمت خودش جمع کرد.

رسول خدا ص فرمود: آیا ترسیدی از فقر او چیزی به تو برسد؟
گفت: نه.

فرمود: آیا ترسیدی از ثروت تو چیزی به او برسد؟
گفت: نه.

فرمود: آیا ترسیدی لباس کثیف شود؟
گفت: نه.

فرمود: پس چه چیزی تو را بدان کار واداشت؟

گفت: رسول خدا! حقیقت این است که مرا همدمی است که هر کار زشتی را برایم زینت می‌دهد و هر خوبی‌ای را در نظرم زشت جلوه می‌دهد. [به خاطر این کارم] نصف اموالم را برای او قرار می‌دهم.

پیامبر خدا ص به آن تنگدست فرمود: قبول می‌کنی؟
گفت: نه.

آن مرد گفت: آخر، چرا؟

گفت: می‌ترسم آنچه در تو وارد شد، در من هم وارد شود.

الکافی، ج ۲، ص ۲۶۲-۲۶۳

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:
جَاءَ رَجُلٌ مُوسِرٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ نَقَى الثُّوبِ فَجَلَسَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَجَاءَ رَجُلٌ مُعْسِرٌ دَرَنُ الثُّوبِ فَجَلَسَ إِلَى جَنْبِ
المُوسِرِ فَقَبَضَ المُوسِرُ ثِيَابَهُ مِنْ تَحْتِ فَخَذِيهِ.

فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص أَخِفْتَ أَنْ يَمَسَّكَ مِنْ فِقْرِهِ شَيْءٌ؟ قَالَ لَا.

قَالَ فَخِفْتَ أَنْ يُصِيبَهُ مِنْ غِنَاكَ شَيْءٌ؟ قَالَ لَا.

قَالَ فَخِفْتَ أَنْ يُوسِّخَ ثِيَابَكَ؟ قَالَ لَا.

قَالَ فَمَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ؟

فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِي قَرِينًا يُزِينُ لِي كُلَّ قَبِيحٍ وَيُقْبِحُ لِي كُلَّ حَسَنٍ وَ قَدْ جَعَلْتُ لَهُ نِصْفَ مَالِي.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِلْمُعَسِّرِ: أ تَقْبَلُ؟

قَالَ لَا.

فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ وَ لِمَ؟

قَالَ أَخَافُ أَنْ يَدْخُلَنِي مَا دَخَلَكَ.^۱

۲) از امام صادق ع روایت شده است که در مناجاتی که حضرت موسی ع با خدا داشت، خطاب آمد:

موسی! هنگامی که دیدی فقر روی آورده، بگو: مرحبا به شعار و علامت صالحان!

و هنگامی که دیدی بی‌نیازی روی آورده، بگو: گناهی که در عقوبتش عجله کردند!

الکافی، ج ۲، ص ۲۶۳

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: فِي مُنَاجَاةِ مُوسَى ع:

۱. در حکایت زیر عمار شبیه فرد تنگدست فوق، از این آیه استفاده می‌کند:

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: فَأَيُّكُمْ الْيَوْمَ نَفَعَ بِجَاهِهِ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فَقَالَ عَلِيُّ ع: أَنَا. قَالَ: صَنَعْتَ مَا ذَا قَالَ: مَرَرْتُ بِعَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَ قَدْ لَازَمَهُ بَعْضُ الْيَهُودِ فِي ثَلَاثِينَ دِرْهَمًا كَانَتْ لَهُ عَلَيْهِ فَقَالَ عَمَّارٌ: يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ ص هَذَا يُلَازِمُنِي وَ لَا يُرِيدُ إِلَّا أَذَى وَ إِذْلَالِي لِمَحَبَّتِي لَكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، فَخَلَصَنِي مِنْهُ بِجَاهِك. فَأَرَدْتُ أَنْ أَكَلِمَ لَهُ الْيَهُودِيَّ. فَقَالَ: يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ إِنَّكَ أَجَلٌ فِي قَلْبِي وَ عَيْنِي - مِنْ أَنْ أَبْذُلَكَ لِهَذَا الْكَافِرِ وَ لَكِنْ أَشْفَعُ لِي إِلَى مَنْ لَا يَرُدُّكَ عَنْ طَلِبَةٍ، وَ لَوْ أَرَدْتُ جَمِيعَ جَوَانِبِ الْعَالَمِ - أَنْ يُصَيِّرَهَا كَأَطْرَافِ السُّفْرَةِ [لَفَعَلَ] فَاسْأَلْهُ أَنْ يُعِينَنِي عَلَى أَدَاءِ دَيْنِهِ، وَ يُغْنِيَنِي عَنِ الْاسْتِدَانَةِ.

فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ أَفْعَلْ ذَلِكَ بِهِ، ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: اضْرِبْ بِيَدِكَ إِلَيَّ مَا بَيْنَ يَدَيْكَ مِنْ شَيْءٍ «حَجْرٍ أَوْ مَدْرٍ» فَإِنَّ اللَّهَ يُقْبَلُهُ لَكَ ذَهَبًا إِبْرِيضًا فَضْرَبَ يَدَهُ، فَتَنَاوَلَ حَجْرًا فِيهِ أَمْنَانٌ فَتَحَوَّلَ فِي يَدِهِ ذَهَبًا. ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ الْيَهُودِيُّ فَقَالَ: وَ كَمْ دَيْنُكَ قَالَ: ثَلَاثُونَ دِرْهَمًا. فَقَالَ: كَمْ قِيمَتُهَا مِنَ الذَّهَبِ قَالَ: ثَلَاثَةٌ دَنَانِيرٍ. قَالَ عَمَّارٌ: اللَّهُمَّ بِجَاهِ مَنْ بِجَاهِهِ - قَلْبَتَ هَذَا الْحَجْرَ ذَهَبًا، لِيْنِ لِي هَذَا الذَّهَبُ لِأَفْضَلِ قَدْرِ حَقِّهِ. فَأَلَانَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ، فَفَصَلَ لَهُ ثَلَاثَةَ مِثْقَالٍ، وَ أَعْطَاهُ.

ثُمَّ جَعَلَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي سَمِعْتُكَ تَقُولُ كُلًّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِيَطْغَى أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى وَ لَا أُرِيدُ غِنَى يَطْغِينِي. اللَّهُمَّ فَأَعِدْ هَذَا الذَّهَبَ حَجْرًا - بِجَاهِ مَنْ جَعَلْتَهُ ذَهَبًا بَعْدَ أَنْ كَانَ حَجْرًا. فَعَادَ حَجْرًا فَرَمَاهُ مِنْ يَدِهِ، وَ قَالَ: حَسْبِي مِنَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ مُوَالَاتِي لَكَ - يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ ص.

[فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص:]: فَتَعَجَّبْتَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِنْ فِعْلِهِ، وَ عَجَّتْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالثَّنَاءِ عَلَيْهِ، فَصَلَّوَاتُ اللَّهِ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ تَتَوَالَى عَلَيْهِ.

قَالَ ص: فَأَبَشِرْ يَا أَبَا الْبَقَّانِ فَإِنَّكَ أَخُو عَلِيٍّ فِي دِيَانَتِهِ، وَ مِنْ أَفْضَلِ أَهْلِ وَ لِيَاتِهِ وَ مِنْ الْمَقْتُولِينَ فِي مَحَبَّتِهِ، تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ، وَ آخِرُ زَادِكَ مِنَ الدُّنْيَا ضِيَاحٌ مِنْ لَبَنِ وَ تَلْحَقُ رُوحَكَ بِأَرْوَاحِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الْفَاضِلِينَ، فَأَنْتَ مِنْ خِيَارِ شِيعَتِي... (التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام،

ص ۸۴-۸۶)

يَا مُوسَى إِذَا رَأَيْتَ الْفَقْرَ مُقْبِلًا فَقُلْ مَرْحَبًا بِشِعَارِ الصَّالِحِينَ وَإِذَا رَأَيْتَ الْغِنَى مُقْبِلًا فَقُلْ ذَنْبٌ عَجَلَتْ عُقُوبَتُهُ^١.

(٣) از امام کاظم ع روایت شده است:

خداوند عز و جل می‌فرماید: من ثروتمند را از باب اینکه نزد من گرمی‌تر است، ثروتمند نکردم؛ و فقیر را هم از باب اینکه نزدم خوار و پست است، فقیر نساختم؛ و این از اموری است که با آن، اغنیا را به فقرا آزمودم؛ و اگر فقرا نبودند اغنیا مستوجب بهشت نمی‌شدند.

الکافی، ج ٢، ص ٢٦٥

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ مَبَارَكِ غُلَامِ شُعَيْبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى ع يَقُولُ:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ إِنِّي لَمْ أَغْنِ الْغِنَى لِكِرَامَةِ بِهِ عَلَيَّ وَ لَمْ أَفْقِرِ الْفَقِيرَ لِهَوَانِ بِهِ عَلَيَّ وَ هُوَ مِمَّا ابْتَلَيْتُ بِهِ الْأَغْنِيَاءَ بِالْفُقَرَاءِ وَ لَوْ لَا الْفُقَرَاءُ لَمْ يَسْتَوْجِبِ الْأَغْنِيَاءُ الْجَنَّةَ^٢.

(٤) قبلا (جلسه ١٦٧، حدیث ٢؛ و جلسه ٢١٢، حدیث ٣) درباره خطبه امیرالمومنین ع که به «خطبه وسیله» معروف شده،

توضیحاتی داده شد و فرازهایی از آن گذشت. در فراز دیگری از آن می‌فرمایند:

ای مردم! شگفت‌ترین عضو انسان قلب اوست که موادی از حکمت و اضدادی خلاف آن را در خود جای داده است:

اگر امیدی برایش پیش آید طمع خوارش می‌سازد،

اگر شعله طمعش برافروخته گردد حرصش او را بکشد،

اگر نومیدی گریبانش بگیرد افسوس او را از پای درآورد

١. این دو حدیث هم در همین مضمون است ناظر به ایمان فقیر:

عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ دَاوُدَ الْحَدَّاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَغِيرٍ عَنْ جَدِّهِ شُعَيْبٍ عَنْ مَفْضَلٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع كَلِمًا أَزْدَادَ الْعَبْدِ إِيمَانًا أَزْدَادَ ضِيقًا فِي

مَعِيشَتِهِ. (الکافی، ج ٢، ص ٢٦١)

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع الْفَقْرُ أَزِينُ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعِدَارِ عَلَيَّ خَدِّ

الْفَرَسِ. (الکافی، ج ٢، ص ٢٦٥)

٢. این دو روایت هم در همین مضمون است البته ناظر به قیامت:

وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَعْدَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَلْتَفِتُ - يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى فَقَرَاءِ الْمُؤْمِنِينَ شَبِيهَا بِالْمُعْتَدِرِ إِلَيْهِمْ

فَيَقُولُ وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي مَا أَفْقَرْتُمْ فِي الدُّنْيَا مِنْ هَوَانِ بِكُمْ عَلَيَّ وَ لَتَرُونَ مَا أَصْنَعُ بِكُمْ الْيَوْمَ فَمَنْ زَوَّدَ أَحَدًا مِنْكُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا مَعْرُوفًا فَخَذُوا بِيَدِهِ فَادْخُلُوهُ

الْجَنَّةَ (الکافی، ج ٢، ص ٢٦١)

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ عِيسَى الْفَرَّاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ

تَعَالَى مُنَادِيًا يُنَادِي بَيْنَ يَدَيْهِ أَيْنَ الْفُقَرَاءُ فَيَقُومُ عُنُقُ مِنَ النَّاسِ كَثِيرٌ فَيَقُولُ عَبَادِي فَيَقُولُونَ لَبَّيْكَ رَبَّنَا فَيَقُولُ إِنِّي لَمْ أَفْقَرِكُمْ لِهَوَانِ بِكُمْ عَلَيَّ وَ لَكِنِّي إِنَّمَا

اخْتَرْتُكُمْ لِمِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ تَصَفَّحُوا وَجُوهَ النَّاسِ فَمَنْ صَنَعَ إِلَيْكُمْ مَعْرُوفًا لَمْ يَصْنَعْهُ إِلَّا فِي فَكَافُوهُ عَنِّي بِالْجَنَّةِ. (الکافی، ج ٢، ص ٢٦٣)

اگر خشم بر او عارض شود غیظش شدید گردد،
اگر اوضاع بر وفق مراد باشد مصلحت‌اندیشی را فراموش کند،
اگر دچار ترس شود، بر حذر ماندن دغدغه‌اش گردد،
اگر امنیت برایش وسعت یابد، غرور و عزت‌آسایشش را سلب کند،
اگر مجدداً نعمتی به او رسد، غرور و عزت‌جویی او را در برگیرد،
اگر مالی بدو رسد بی‌نیازی او را به طغیان کشد،
اگر به فقر بر او چنگ زند، بلا مشغولش گرداند [یا: گریه امانش ندهد]،
اگر مصیبتی بدو رسد ناله او را به رسوایی کشد،
اگر گرسنگی او را بفرساید ضعف زمین‌گیرش کند،
اگر در سیری زیاده‌روی کند شکم‌پیچه او را در فشار قرار دهد،
پس هر کوتاهی‌ای به او ضرر می‌زند و هر افراطی برای او تباهی‌زا است.

الکافی، ج ۸، ص ۲۱ (خُطْبَةُ لَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ هِيَ خُطْبَةُ الْوَسِيلَةِ)

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَعْمَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عُكَايَةَ التَّمِيمِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ النَّضْرِ الْفَهْرِيِّ عَنْ أَبِي عَمْرٍو الْأَوْزَاعِيِّ عَنْ
عَمْرٍو بْنِ شَمْرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ ع ... فَقَالَ ... إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع خَطَبَ النَّاسَ بِالْمَدِينَةِ بَعْدَ سَبْعَةِ
أَيَّامٍ مِنْ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ص ... فَقَالَ ...^۱

أَيُّهَا النَّاسُ أَعْجَبُ مَا فِي الْإِنْسَانِ قَلْبُهُ وَ لَهُ مَوَادُّ مِنَ الْحِكْمَةِ وَ أَضْدَادٌ مِنْ خِلَافِهَا:
فَإِنْ سَنَّحَ لَهُ الرَّجَاءُ أَذَلَّهُ الطَّمَعُ
وَ إِنْ هَاجَ بِهِ الطَّمَعُ أَهْلَكَهُ الْحِرْصُ
وَ إِنْ مَلَكَهُ الْيَأْسُ قَتَلَهُ الْأَسْفُ
وَ إِنْ عَرَّضَ لَهُ الْغَضَبُ اشْتَدَّ بِهِ الْغَيْظُ
وَ إِنْ أَسْعَدَ بِالرُّضَى نَسِيَ التَّحَفُّظَ
وَ إِنْ نَالَهُ الْخَوْفُ شَغَلَهُ الْحَذَرُ
وَ إِنْ اتَّسَعَ لَهُ الْأَمْنُ اسْتَلَبَتْهُ الْعِزَّةُ
وَ إِنْ جَدَّدَتْ لَهُ نِعْمَةٌ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ
وَ إِنْ أَفَادَ مَالًا أَطْعَاهُ الْغِنَى
وَ إِنْ عَصَّتْهُ فَاقَةٌ شَغَلَهُ الْبَلَاءُ [وَ فِي نُسخِهِ جَهْدُهُ الْبُكَاءُ]

^۱ فراز قبلی هم تاحدودی مربوط بود که برای رعایت اختصار صرف نظر شد:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْمَنِيَّةَ قَبْلَ الدَّنِيَّةِ وَ التَّجَلُّدَ قَبْلَ التَّبَلُّدِ وَ الْحِسَابَ قَبْلَ الْعِقَابِ وَ الْقَبْرَ خَيْرٌ مِنَ الْفَقْرِ وَ غَضَّ الْبَصْرِ خَيْرٌ مِنَ كَثِيرٍ مِنَ النَّظْرِ وَ الدَّهْرَ يَوْمَ
لَكَ وَ يَوْمَ عَلَيْكَ فَإِذَا كَانَ لَكَ فَلَا تَبْطُرْ وَ إِذَا كَانَ عَلَيْكَ فَاصْبِرْ فَيَكِلِيهِمَا تُمْتَحَنُ [وَ فِي نُسخِهِ وَ كِلَاهُمَا سَيُخْتَبَرُ]

وَإِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ فَضَحَّهِ الْجَزَعُ
وَإِنْ أَجْهَدَهُ الْجُوعُ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ
وَإِنْ أَفْرَطَ فِي الشَّبَعِ كَطَنَّهُ الْبَطْنَةُ^۱
فَكُلُّ تَقْصِيرٍ بِهِ مُضِرٌّ وَكُلُّ إِفْرَاطٍ لَهُ مُفْسِدٌ.

تدبر

(۱) «أَنْ رَأَهُ اسْتَغْنَى»

دلیل طغیانگری انسان این است که خود را مستغنی می‌بیند؛

شاید بدین جهت است که انسان در رنج و سختی آفریده شده است: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» (بلد/۴، جلسه ۳۳۳)؛
تا نیازش را فراموش نکند و سر به طغیان بر ندارد.

(۲) «أَنْ رَأَهُ اسْتَغْنَى»

طغیانگری انسان ناشی از این است که خود را مستغنی می‌بیند؛

شاید بدین جهت است که علی‌رغم اینکه معصومین ع از منظر اجتماعی، فقر را نکوهیده‌اند و حاکمان را در مورد ریشه‌کن کردن فقر مسؤول دانسته‌اند، در عین حال، از منظر فردی، فقرا را مدح کرده‌اند و در مجموع، آنها را به بهشت نزدیکتر از اغنیا دانسته‌اند. (احادیث ۲ و ۳)، چرا که کسی که نیازمند است، غالباً سر به طغیان بر نمی‌دارد.

(۳) «أَنْ رَأَهُ اسْتَغْنَى»

انسان سر به طغیانگری برمی‌دارد، چرا که خود را مستغنی می‌بیند؛

این آیه ظاهراً فلسفه‌ی آنچه را که موجب شد فرشتگان بر آفرینش آدم اعتراض کنند، بیان می‌کند. فرشتگان از فساد و طغیانی که انسانها در زمین خواهند کرد، گلایه کردند و خداوند سخن آنها را رد نکرد (بقره/۳۰؛ جلسه ۲۲۰، تدبر ۲) و در این آیه توضیح می‌دهد چرایی آن فسادگری انسان را؛

و جالب اینجاست که این روحیه استغنا را با تعبیر «دیدن» اشاره کرد.

نکته تخصصی انسان‌شناسی

مقدمه اول:

۱. درباره اینکه سیری هم انسان را به طغیان می‌کشاند این دو حدیث قابل توجه است:

عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ فِي الْإِنجِيلِ إِنَّ عِيسَى ع قَالَ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي غُدُوَّةً رَغِيْفًا مِنْ شَعِيرٍ وَعَشِيَّةً رَغِيْفًا مِنْ شَعِيرٍ وَلَا تَرْزُقْنِي فَوْقَ ذَلِكَ فَأَطْفِي (عدۀ الداعی و نجاج الساعی، ص ۱۱۵)

عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ الْبَطْنَ إِذَا شَبِعَ طَغَى (المحاسن، ج ۲، ص ۴۴۶)

خداوند به انسان اختیار داده است؛ و چون اختیار دارد، آن کاری را «می‌خواهد» (و انجام می‌دهد) که «تشخیص دهد».

مقدمه دوم:

برای تشخیص دادن، خداوند به انسان هم عقل داده (که تشخیص کلی می‌دهد) و هم احساس (که به امر جزئی و خاص

متوجه می‌شود)

نتیجه

عقل هر انسانی، نیازمند بودن وی^۱ به طور کلی را تشخیص می‌دهد؛ اما این تشخیص باید به طور خاص احساس شود و با توجه خاص (دیدن) همراه شود، تا انسان به اقتضای آن عمل کند. انسان وقتی نیاز خود را احساس می‌کند و در لحظه‌ای که متوجه نیازمندی خود هست^۲، در مقابل خداوند تسلیم و خاضع است، به خدای خود پناه می‌برد و از او کمک می‌گیرد؛ اما وقتی که احساس بی‌نیازی کرد (خود را بی‌نیاز «دید») دیگر تشخیص کلی‌ای که عقل انجام می‌داد، پشتوانه عملش قرار نمی‌گیرد، بلکه همان احساس، پشتوانه عمل وی؛ و در حقیقت، خواسته‌ی نفس (که کوتاه‌بین و عاجل‌خواه است) محرک عملش می‌شود؛ پس نفس را در مقام خدایی می‌نشانند و در مقابل خداوند متعال طغیان می‌کند.

تأمل

شاید بدین جهت است که برتری و فضیلت انسان (که انسان را برتر از فرشتگان کرد) به «علم» دانسته شد و در عین حال، علی‌رغم برخورداری از این علم خاص، امکان طغیانگری او همچنان مورد اذعان قرار گرفت. (جلسه قبل، تدبیر ۱)

۴) نکته‌ای در روش‌شناسی تفسیر

آیه قبل (كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ) در کنار این آیه (أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى)، از نمونه‌های بارزی است که کارکرد قاعده «امکان استعمال یک لفظ در چند معنا» را نشان می‌دهد. آیه قبل بتنهایی یک آیه بود و بحث از طغیانگری انسان را به طور کلی مطرح می‌کرد و در تدبرهای آن هم کوشیده شد، تنها همین مطلب مورد توجه قرار گیرد؛ اما وقتی این آیه به آن افزوده شد، بحث طغیانگری‌ای که ریشه در احساس استغنا داشت، مورد توجه قرار گرفت و تدبرهای فوق، همگی از این زاویه مطرح شد.^۳

۱. اصطلاحاً: فقر وجودی‌اش

۲. لذا یک راه علاج این طغیان و غلبه بر احساس استغنا، این است که توجه کند که خدا او را می‌بیند؛ چنانکه در آیه ۱۴ (أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى) بر این تأکید کرد. (تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۵۳۸: ریشه طغیان دو چیز است: یکی اینکه خود را بی‌نیاز می‌بیند؛ دیگر آنکه خدا را نمی‌بیند و گمان می‌کند که خدا هم او را نمی‌بیند)

۳. از این جهت شبیه آیه «قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرُهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ» است که به تعبیر علامه طباطبایی، هر یک از فرازهای «قُلِ اللَّهُ»، «قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرُهُمْ»، «قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرُهُمْ فِي خَوْضِهِمْ» و «قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرُهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ» یک معنای متمایز از معنای دیگر ارائه می‌دهد و همگی صحیح و معتبرند.

ترجمه

بی تردید رجوع [تنها] به سوی پروردگار توست.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«الرُّجْعَىٰ»

از ماده «رجع» است که اصل این ماده به معنای «رد» (برگرداندن) و «تکرار» (معجم المقاییس اللغة، ج ۲، ص ۴۹۰) و «برگشت (عود) بدانجایی که از آنجا آمده و یا به وضعیتی که قبلاً در آن وضعیت بوده» (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۴۲؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۶۱) به کار می‌رود، و صیغه ثلاثی آن (رَجَع)، هم در معنای لازم (برگشتن، بازگشتن) و هم در معنای متعدی (برگرداندن، بازگرداندن) استفاده شده است. (کتاب العین، ج ۱، ص ۲۲۵).

در زبان عربی، برای «برگشت» و «بازگشت» کلمات متعددی به کار رفته است که مقایسه آنها می‌تواند به فهم بهتر آنها کمک کند:

- «رجع» عام‌ترین معنای آن (= برگشتن، برگرداندن) است ولی:
- «توبه» رجوع از گناه است همراه با پشیمانی؛ (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۶۱)
- «إِنَابَةٌ» رجوع به کار خوب و اطاعت خداست (أُنَابُوا إِلَى اللَّهِ؛ زمر/۱۷) (الفروق فی اللغة، ص ۳۰۰؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۶۱)
- «إِيَابٌ» رجوعی است که شخص به انتهای مقصد می‌رسد (دقیقا به همانجا که رفته برگردد) (إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ؛ غاشیه/۲۵) (الفروق فی اللغة، ص ۲۹۹؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۶۱)
- «عود» رجوعی بعد از انصراف است؛ یعنی یک اقدام ثانوی (قبلاً کاری انجام شده و شخص منصرف شده ولی دوباره به انجام آن اقدام می‌کند) (وَإِنْ تَعُدُّوا نَعْدًا؛ انفال/۱۹) (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۶۱)
- «رد» رجوعی است که با کراهت و اجبار انجام شود (يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ؛ بقره/۸۵) (الفروق فی اللغة، ص ۱۰۷)
- «فیء» رجوع از نزدیک است؛ یعنی رجوعی که خیلی دور نشده است (فَإِنْ فَأَوْ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ بقره/۲۲۶)^۱ (الفروق فی اللغة، ص ۲۹۹)
- «انقلاب» رجوع به حالت خلاف و نقیض آن وضعیتی است که قبلاً در آن وضعیت بوده است (انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ؛ آل عمران/۱۴۴) (الفروق فی اللغة، ص ۳۰۰)

اما کلمه «رُجْعَىٰ» مصدر ثلاثی برای «رَجَع يَرْجِعُ» و مترادف با «رُجُوع» و «مَرَجِع» است و لذا تعبیر «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ» در این آیه معادل تعبیر «إِلَى اللَّهِ مَرَجِعُكُمْ جَمِيعًا» (مائده/۴۸ و ۱۰۵) می‌باشد؛ و از سیبویه نقل شده که چون با حرف «إِلَى»

^۱ . همچنین مالی که از مشرکین به دست می‌آید را ظاهراً از این جهت «فیء» گفته‌اند که گویی از جانبی به جانب دیگر برمی‌گردد. (منه سمی مال

المشرکین فیئنا لذلک كأنه فاء من جانب الی جانب).

متعدی می‌شود و گاه در موقعیت «حال» قرار می‌گیرد، نمی‌تواند به معنای «اسم مکان» باشد [پس اسم مکان آن، تنها در وزن «مرجع» می‌آید که در قرآن کریم، این وزن نیامده است] هرچند که مصدر برای وزن «فَعَلَ يَفْعَلُ» غالباً به صورت «مَفْعَلٌ» [نه مَفْعَلٌ] می‌آید. (لسان العرب، ج ۸، ص ۱۱۴)

این ماده در قرآن کریم ۱۰۴ بار به کار رفته است که در همگی معنای «برگشتن» مورد نظر بوده است؛ غیر از یک مورد «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ؛ طارق/۱۱» که با اینکه کلمه «رَجَعٌ» در قرآن کریم به همان معنای «رجوع» هم به کار رفته (أِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ، ق/۳؛ إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ، طارق/۸)، اما در اینجا اغلب اهل لغت، بر این باورند که این کلمه به معنای «باران» است (معجم المقاییس اللغة، ج ۲، ص ۴۹۱؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۴۳) هرچند برخی، در عین حال که استعمال کلمه «رجع» در مورد باران را انکار نمی‌کنند، اما معتقدند که اینجا هم «رجع» به همان معنای «برگرداندن» است، از این جهت که آسمان آب‌هایی که به صورت بخار به آسمان رفته، و با هر چیز سنگینی را که به آسمان پرتاب شود، برمی‌گرداند (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۶۴)

- در جمله «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ»، «إِلَىٰ رَبِّكَ» جار و مجرور، و لذا «خبر إن» می‌باشد که بر «اسم إن» (ربک) مقدم شده است؛ و لذا دلالت بر حصر دارد یعنی «رجوع تنها به سوی پروردگارت است»

حدیث

(۱) از امام باقر ع روایت شده است:

جبرئیل به پیامبر خدا ص فرمود: بدان که من هیچ پیامبری از پیامبران را به اندازه تو دوست نداشته‌ام. پس زیاد بگو: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَىٰ وَلَا تُرَىٰ وَأَنْتَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَىٰ وَأَنْتَ إِلَيْكَ الْمُنتَهَىٰ وَالرُّجْعَىٰ وَأَنْتَ لَكَ الْأَخِرَةُ وَالْأُولَىٰ وَأَنْتَ لَكَ الْمَمَاتُ وَالْمَحْيَا وَرَبُّ أَعْوُذُ بِكَ أَنْ أَدُلَّ أَوْ أُخْزَىٰ.

[خدایا تو می‌بینی و دیده نشوی؛ و تو در چشم‌انداز برتری؛ و همانا پایان و بازگشت به سوی توست؛ و آخر و اول هم از آن توست، و مرگ و زندگی هم به دست توست؛ و پروردگارا! به تو پناه می‌برم از اینکه ذلیل و خوار شوم.]

مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۱۷۲

رَوَيْنَاهُ بِإِسْنَادِنَا إِلَىٰ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ فِي كِتَابِ فَضْلِ الدُّعَاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَىٰ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ وَعَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قَالَ جَبْرَائِيلُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَعْلَمَ إِنِّي لَمْ أَحِبَّ نَبِيًّا مِنْ الْأَنْبِيَاءِ كَحُبِّي إِيَّاكَ فَأَكْثَرَ أَنْ تَقُولَ اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَىٰ وَلَا تُرَىٰ وَأَنْتَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَىٰ وَأَنْتَ إِلَيْكَ الْمُنتَهَىٰ وَالرُّجْعَىٰ وَأَنْتَ لَكَ الْأَخِرَةُ وَالْأُولَىٰ وَأَنْتَ لَكَ الْمَمَاتُ وَالْمَحْيَا وَرَبُّ أَعْوُذُ بِكَ أَنْ أَدُلَّ أَوْ أُخْزَىٰ.

(۲) از امام صادق ع روایت شده است:

«رأس الجالوت» [= یکی از علمای معروف یهود] به یهودیان گفت: مسلمانان گمان می‌کنند که [حضرت] علی ع تواناترین مردم در جدل کردن و عالم‌ترین مردمان است. بیایید با هم سراغ علی ع برویم و از او سوالی بپرسیم و در آن سوال، اشتباهش را برملا کنیم. پس نزد ایشان آمدند و گفت: یا امیرالمومنین! می‌خواهم از شما سوالی بپرسم!

فرمود: هر چه می‌خواهی بپرس!

گفت: یا امیرالمومنین! پروردگاران از کی بوده است؟

فرمود: ای یهودی! «از کی بوده» را فقط در مورد چیزی می‌گویند که نبوده است، آنگاه [سوال می‌شود] از کی «بود» شد؛ اما او بوده است بدون اینکه «بود شدنی» در کار باشد؛ او بود بدون اینکه «چگونه‌ای» در کار باشد؛ این طور است، یهودی! بله، این طور است! چگونه برای او «قبل»ی باشد؟! او قبل از «قبل» بود، بدون هیچ غایتی، و نه در انتهای غایتی، و نه غایتی به او [برسد]، غایات نزد او منقطع شدند [= از «غایت بودن» ساقط شدند] که او غایت هر غایتی است.

راس الجالوت گفت: شهادت می‌دهم که دین تو حق است و آنچه با آن مخالف باشد باطل است.

الکافی، ج ۱، ص ۹۰

عَلِيُّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ لِلْيَهُودِ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ عَلِيًّا ع مِنْ أَجْدَلِ النَّاسِ وَأَعْلَمِهِمْ أَذْهَبُوا بِنَا إِلَيْهِ لَعَلِّي أَسْأَلُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ وَأَخْطئه فِيهَا فَاتَاهُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ.

قَالَ سَلْ عَمَّا شِئْتَ؟

قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَتَى كَانَ رَبُّنَا؟

قَالَ لَهُ يَا يَهُودِيُّ إِنَّمَا يُقَالُ مَتَى كَانَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ فَكَانَ مَتَى كَانَ هُوَ كَائِنًا بَلَا كَيْنُونِيَّةٍ كَائِنًا كَانَ بَلَا كَيْفٍ يَكُونُ؛ بَلَى يَا يَهُودِيُّ، ثُمَّ بَلَى يَا يَهُودِيُّ، كَيْفَ يَكُونُ لَهُ قَبْلُ هُوَ قَبْلَ الْقَبْلِ بَلَا غَايَةٍ وَلَا مُنْتَهَى غَايَةٍ وَلَا غَايَةً إِلَيْهَا انْقَطَعَتِ الْغَايَاتُ عِنْدَهُ هُوَ غَايَةُ كُلِّ غَايَةٍ فَقَالَ أَشْهَدُ أَنَّ دِينَكَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا خَالَفَهُ بَاطِلٌ.^۱

تدبر

(۱) «إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرَّجْعِي»

۱. این روایات هم در همین مضمون قابل توجه است:

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ قَالَ: اجْتَمَعَتِ الْيَهُودُ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالُوا لَهُ إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ عَالِمٌ يَعْنُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع فَاذْطَلِقْ بِنَا إِلَيْهِ نَسْأَلُهُ فَاتَوَهُ فَقِيلَ لَهُمْ هُوَ فِي الْقَصْرِ فَانْتَظَرُوهُ حَتَّى خَرَجَ فَقَالَ لَهُ رَأْسُ الْجَالُوتِ جِئْنَاكَ نَسْأَلُكَ فَقَالَ سَلْ يَا يَهُودِيُّ عَمَّا بَدَأَ لَكَ فَقَالَ أَسْأَلُكَ عَنْ رَبِّكَ مَتَى كَانَ فَقَالَ كَانَ بَلَا كَيْنُونِيَّةٍ كَانَ بَلَا كَيْفٍ كَانَ لَمْ يَزَلْ بَلَا كَمْ وَبَلَا كَيْفٍ كَانَ لَيْسَ لَهُ قَبْلُ هُوَ قَبْلَ الْقَبْلِ بَلَا قَبْلٍ وَلَا غَايَةٍ وَلَا مُنْتَهَى انْقَطَعَتْ عَنْهُ الْغَايَةُ وَهُوَ غَايَةُ كُلِّ غَايَةٍ فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ امْضُوا بِنَا فَهُوَ أَعْلَمُ مِمَّا يُقَالُ فِيهِ. (الکافی، ج ۱، ص ۸۹)

وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمُوصِلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: جَاءَ حَبْرٌ مِنَ الْأَحْبَارِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَتَى كَانَ رَبُّكَ فَقَالَ لَهُ تُكَلِّمُكَ أُمُّكَ وَمَتَى لَمْ يَكُنْ حَتَّى يُقَالَ مَتَى كَانَ كَانَ رَبِّي قَبْلَ الْقَبْلِ بَلَا قَبْلٍ وَبَعْدَ الْبَعْدِ بَلَا بَعْدٍ وَلَا غَايَةً وَلَا مُنْتَهَى لِعَايَتِهِ انْقَطَعَتِ الْغَايَاتُ عِنْدَهُ فَهُوَ مُنْتَهَى كُلِّ غَايَةٍ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَفَنَبِيٌّ أَنْتَ فَقَالَ وَيَلَيْكَ إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ مُحَمَّدٍ ص وَرَوَى أَنَّهُ سِئِلَ عَ أَيْنَ كَانَ رَبُّنَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ سَمَاءً وَارْضًا فَقَالَ عَ أَيْنَ سُؤَالَ عَنْ مَكَانٍ وَكَانَ اللَّهُ وَلا مَكَانَ. (الکافی، ج ۱، ص ۸۹)

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ ابْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمُوصِلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَتَى حَبْرٌ مِنَ الْأَحْبَارِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَتَى كَانَ رَبُّكَ قَالَ وَيَلَيْكَ إِنَّمَا يُقَالُ مَتَى كَانَ لَمْ يَكُنْ فَأَمَّا مَا كَانَ فَلَا يُقَالُ مَتَى كَانَ كَانَ قَبْلَ الْقَبْلِ بَلَا قَبْلٍ وَبَعْدَ الْبَعْدِ بَلَا بَعْدٍ وَلَا مُنْتَهَى غَايَتَهُ فَقَالَ لَهُ أُنَبِيٌّ أَنْتَ فَقَالَ لَأُمِّكَ الْهَيْلُ إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ رَسُولِ اللَّهِ ص. (الکافی، ج ۱، ص ۹۰)

خدا انسان را آفرید، به او علمی ویژه داد؛ اما او طغیان کرد؛ چرا که احساس استغنا کرد. (علق/۱-۷)
ظاهراً راه علاج این طغیان، آن است که احساس استغنائیش به چالش کشیده شود؛ و به آن علم برگردد.
و ظاهراً این آیه همین کار را می‌کند:

ای انسانی که الان احساس استغنا به تو دست داده،
بدان که بی‌تردید رجوع و بازگشت و نهایت کار تو، به جانب پروردگارت است.
الان احساس بی‌نیازی می‌کنی؟! آن موقع چه خواهی کرد؟

۲) «إِنِّ إِلِي رُبِّكَ الرَّجْعِي»

بی‌تردید رجوع [تنها] به سوی پروردگار توست؛ و می‌دانیم که این رجوع در آخرت بر همگان آشکار می‌گردد.
قبلش فرمود: کسی که احساس بی‌نیازی کند، سر به طغیان می‌زند (علق/۶-۷). «سر به طغیان می‌زند» یعنی این مقصد را
در پیش نمی‌گیرد و از آنجا که هرکس بناچار به این منزل خواهد رسید، رجوع وی با وضع مطلوبی نخواهد بود.
ظاهراً به همین جهت است که رسیدن به سرای مطلوب در آخرت، در گروی این دانسته شده که انسان به سمت علوطلبی
و فسادانگیزی (طغیانگری) که ناشی از غلبه غضب و شهوت بر عقل است) نرود، و تقوی (= مراقبت از خویش) پیشه کند:
«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ: آن سرای آخرت است، برای کسانی
قرارش می‌دهیم که در زمین نه دنبال برتری جویی‌اند و نه فساد، و عاقبت از آن تقوی‌پیشگان است؛ قصص/۸۳»

۳) «إِنِّ إِلِي رُبِّكَ الرَّجْعِي»

آیات سوره علق، اولین آیاتی است که بر پیامبر ص نازل شده است. و الحق که همه مطالب مورد نیاز انسان در این آیات
مرور می‌شود:

شروع آیات این بود که با نام پروردگاری آغاز کن که خالق و مبدا همه چیز است؛
و در این آیه می‌فرماید: و بازگشت و نهایت همه چیز هم به سوی اوست.
یعنی همان: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ: ما از آن خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم. (بقره/۱۵۶)
به قول مرحوم آقامحمد رضا الهی قمشه‌ای:

آن خدای دان همه مقبول و ناقبول

مِنْ رَحْمَةٍ بَدَأَ وَإِلَى رَحْمَةٍ يُّؤْوِلُ

از رحمت آمدند و به رحمت روند خلق

این است سر عشق که حیران کند عقول

و بین این مبدا و معاد هم تنها از یک چیز سخن گفته شد: پروردگاری کریم که به انسان علم داد، آن هم با ابزار قلم؛ ولی
این انسان، علی‌رغم چنین بزرگواری‌ای که در حقش شده، طغیانگری می‌کند.

۴) «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ»

بی‌تردید رجوع [تنها] به سوی پروردگار توست.

همه ناامیدی‌ها، تزلزل‌ها، هوسرانی‌ها، مردم‌آزاری‌ها، ... و در یک کلمه، بدی‌ها، از اینجا شروع می‌شود که این آیه را فراموش می‌کنیم.

کسی که پایان همه کارها را به دست خدا ببیند، آیا بن‌بستی در زندگی می‌بیند؟

کسی که نهایت همه قدرت‌ها را در خدا ببیند، آیا در مقابل کوران حوادث، ذره‌ای تزلزل به خود راه می‌دهد؟

کسی که بداند که تمامی اعمال و حرکاتش سرانجام در محضر خدا محاسبه خواهد شد، آیا هر کاری که هوس کند، انجام می‌دهد؟

کسی که حشر نهایی همگان با هم در محضر عدل خدا را باور کند، آیا دست به آزار دیگران می‌زند؟

و ...

خلاصه اینکه، کسی که بداند آخر کارش با خداست و جز خدا مقصدی در کار نیست، آیا بدی‌ای با خود خواهد برد؟

مورد زیر را در کانال نگذاشتم

۵) «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ»

- فرمود بی‌تردید «الرُّجْعَىٰ» (= رجوع) به سوی پروردگار توست. و نفرمود رجوع چه چیزی؟ یعنی این تعبیر را مطلق آورد (نه مقید به چیزی خاص)؛ پس دلالت بر رجوع هر چیز به خدا می‌کند.

- اما چرا «ربک» گفت و نفرمود: رجوع [همه چیز] به «الله» است؟

شاید با توجه به نکته‌ای که در جلسه ۳۵۲ (تدبر ۱-ج) بیان شد، بتوان این آیه را شاهدهی گرفت بر اینکه پیامبر اکرم ص بالاترین مقام در میان مخلوقات را داراست: زیرا رجوع همه چیز، به مقامی است که آن مقام، مقام «ربّ تو» است؛ به تعبیر دیگر، آن مقامی که ربوبیت تو را برعهده گرفته، همان مقامی است که هر چیزی بدان برمی‌گردد.

توجه:

این مضمون که بازگشت و نهایتِ صیوررت همه چیز به «الله» است، در بسیاری از آیات دیگر، مورد توجه بوده است (مثلاً: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، بقره/۱۵۶؛ إِيَّاكَ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا، مائده/۴۸ و ۱۰۵)؛ سوال فوق، این است که آوردن کلمه «ربک» در حالی که غالباً از کلمه «الله» در این مقام استفاده شده، چه دلالت اضافه‌ای دارد؟ و تلقی فوق این است که مقام الله (ذات مستجمع جمیع صفات کمال)، همان مقامی است که ربوبیت شخص پیامبر ص را برعهده دارد.

ترجمه

آیا دیدی کسی را که باز دارد؛ بنده‌ای را آنگاه که نماز می‌گذاشت.

اختلاف روایت در تعداد آیات این سوره^۱

شأن نزول

۱) روایت شده است که ابوجهل بر جمعی از قریش وارد شد و گفت: شنیده‌ام که محمد جلوی چشم شما صورتش را بر زمین می‌مالد [اشاره به حالت سجده].

گفتند. بله، همین طور است.

گفت اگر دیدم که این کار را می‌کند، گردنش را لگدمال می‌کنم.

به او گفته شد: او آنجا دارد نماز می‌گذارد.

رفت تا به ایشان جسارت کند، یکدفعه دیدند عقب عقب می‌رود و دستهایش را به حالت دفاع از خود حرکت می‌دهد.

گفتند ابوحکم [= لقب ابوجهل]، تو را چه شده؟

گفت میان من و محمد خندقی پر از آتش بود و وضعیتی ترسناک و بالهایی که مانع از پیشروی من می‌شد.

و پیامبر خدا ص فرمود: به کسی که جانم به دست اوست سوگند، اگر نزدیکم می‌شد ملائکه اعضای بدنش را از هم پاره

می‌کردند.

مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۲؛ مناقب آل ابی طالب ع، ج ۱، ص ۷۱؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۶۹-۳۷۰

فقد جاء في الحديث أن أبا جهل قال هل يعفر محمد وجهه بين أظهركم قالوا نعم قال فبالذي يحلف به لئن رأيت يفتعل ذلك لأطأن على رقبتة فقيل له ها هو ذلك يصلى فانطلق ليطأ على رقبتة فما فجأهم إلا و هو ينكص على عقبه و يتقى ببيديه

۱. قبلا در بحث اختلاف قرائات (جلسه ۳۴۲) اشاره شد که عثمان هنگام یکسان‌سازی مصحف‌ها، پنج نسخه را در پنج شهر اصلی آن زمان (مکه، مدینه، کوفه، بصره و شام) قرار داد. اصطلاحاً نسخه‌های مکه و مدینه را نسخه حجازی، و نسخه‌های کوفه و بصره را نسخه عراقی و نسخه شام را نسخه شامی می‌گویند. نحوه شماره‌گذاری آیات در این نسخه‌ها اندک تفاوتی داشته است که چه بسا به عنوان یکی از وجوه اختلاف قرائات برشمرده شود.

سوره علق در نسخه عراقی (که نسخه کنونی عثمان طه بر اساس آن تنظیم شده) ۱۹ آیه، و در نسخه حجازی ۲۰ آیه و در نسخه شامی، ۱۸ آیه آمده است؛ بدین صورت که در نسخه حجازی، آیه پایانی، که مشتمل بر سجده واجب است، یعنی «كَلَّا لَا تُطَعُّهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ» به صورت دو آیه مجزا آمده است: «كَلَّا لَا تُطَعُّهُ» و «وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ». و در نسخه شامی، دو آیه محل بحث در جلسه امروز، در قالب یک آیه به صورت «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى» آمده است. (تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۳۴۸: سُورَةُ الْعَلَقِ، مَكِّيَّةٌ؛ عَدَدُ آيَاتِهَا عَشْرُونَ آيَةً حِجَازِيَّةٌ وَ تِسْعٌ عَشْرَةٌ عِرَاقِيَّةٌ وَ ثَمَانِيَةٌ شَامِيَّةٌ) اختلافها آیتان الَّذِي يَنْهَى غَيْرِ الشَّامِيِّ لَئِن لَّمْ يَنْتَهَ حِجَازِيٌّ

۲. حُدَيْفَةُ وَ أَبُو هُرَيْرَةَ جَاءَ أَبُو جَهْلٍ إِلَى النَّبِيِّ ع وَ هُوَ يُصَلِّي لِيَطَّأَ عَلَى رَقَبَتِهِ فَجَعَلَ يَنْكُصُ عَلَى عَقْبِيهِ فَقِيلَ لَهُ مَا لَكَ قَالَ إِنْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ خُنْدَقًا مِنْ نَارٍ مَهُولًا وَ رَأَيْتُ مَلَائِكَةَ ذَوِي أَجْنِحَةٍ فَقَالَ النَّبِيُّ لَوْ دَنَا مِنِّي لَأَخْطَفْتَهُ الْمَلَائِكَةُ عَضْوًا عَضْوًا فَتَزَلَّ أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى الْآيَاتِ

فقالوا ما لك يا أبا الحكم قال إن بيني وبينه خندقا من نار و هولا و أجنحة و قال نبي الله و الذي نفسى بيده لو دنا منى لاختطفته الملائكة عضوا عضوا فأنزل الله سبحانه «أ رأيت الذي ينهى» إلى آخر السورة؛ رواه مسلم فى الصحيح^۱

حدیث

(۲) از امام صادق ع روایت شده است:

امیرالمومنین ع در مسجد کوفه بر مردی گذشت که نماز «ضحی» می خواند. امیرالمومنین ع با شلاقی که در دست داشت آرام به پهلوی او زد و گفت: نماز او این (توبه کنندگان) را ذبح می کنی؟ خداوند ذبحت کند!

گفت: پس ترکش کنم؟

فرمود: پس [گمان کرده ای که من کسی هستم که درباره اش گفته شده] «آیا دیدی کسی را که باز دارد بنده ای را آنگاه که نماز می گذاشت»؟

و امام صادق ع در ادامه فرمودند: همین که حضرت علی ع وی را نهی از منکر کرد، برای اثبات اینکه این کار روا نیست، کافی است.

[توضیح:

در فاصله وقتی که خورشید بالا می آید تا قبل از اذان ظهر، نمازی از پیامبر ص توصیه نشده است؛ اما در مقابل، نافله های نماز ظهر بسیار توصیه و علامت «او این» (توبه کنندگان) دانسته شده بود. بعد از ایشان، عده ای بدعتی گذاشتند و به بهانه اینکه نافله ظهر را قبل از اذان ظهر بخوایم، ابتدا قبل از اذان ظهر، و سپس برای این مقطع از زمان، نمازی را [تا سقف ۸ رکعت که تعداد رکعات نافله ظهر است] توصیه کردند و نامش را نماز «ضحی» گذاشتند و بعدا در مقابل سخن پیامبر ص، حتی آن را نماز «او این» هم نامیدند!

حضرت علی ع در زمان خلافت خود با این بدعت مخالفت کردند؛ و اینکه فرمود «نماز او این را ذبح می کنی، یعنی وقتی افراد به جای نافله ظهر، که وقتش بعد از اذان ظهر است، این نماز را می خوانند، دیگر نافله ظهر را نمی خوانند و با این کارشان، گویی نافله ظهر را که به نماز توبه کنندگان معروف بوده، ذبح کرده اند. (الوافی، ج ۷، ص ۱۱۶)

اما از زمان معاویه به بعد، دوباره این بدعت رواج یافت و این را یکی از اشکالات امیرالمومنین ع شمردند! و احادیثی درباره اهمیت این نماز از قول پیامبر ص جعل کردند. امروزه هم متأسفانه این نماز رواج دارد، با اینکه در کتب بسیار معتبرشان،

۱. البته مطلب درباره ولید، و نیز درباره ابوجهل به نحوی دیگر هم گفته شده است؛ مثلا:

كَانَ الْوَلِيدُ بْنُ الْمُغْبِرَةِ يَنْهَى النَّاسَ عَنِ الصَّلَاةِ - وَ أَنْ يُطَاعَ اللَّهُ - وَ رَسُولُهُ فَقَالَ أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى (تفسير القمي، ج ۲، ص ۴۳۰)
ابن عباس و الأصم كان النبي ع يصلّي عند المقام فمر به أبو جهل فقال يا محمد ألم أنهك عن هذا و توعدته فأغلظ له رسول الله و انتهره فقال يا محمد بأى شيء تتهددنى أما و الله إنى لأكبر هذا الوادى ناديا فنزل أ رأيت الذي ينهى إلى قوله فليدع ناديه سندع الزبانية فقال ابن عباس لو نادى لأخذته الزبانية بالعذاب مكانه. (مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۱، ص ۵۵)

مانند صحیح بخاری، روایاتی (مثلاً از قول پسر عمر) دارند که نه تنها پیامبر ص، بلکه ابوبکر و عمر هم چنین نمازی نخوانده‌اند

(صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۲۰، ح ۱۱۱۰)^[۱]

الکافی، ج ۳، ص ۴۵۲؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۶۶

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْقُمِّيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ رَفَعَهُ قَالَ: مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَ بَرَجُلٍ يُصَلِّي الضُّحَى فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَعَمَزَ جَنْبَهُ بِالْدَرَّةِ وَقَالَ نَحَرْتَ صَلَاةَ الْأَوَّابِينَ نَحَرَكَ اللَّهُ قَالَ فَأَتْرُكُهَا قَالَ فَقَالَ أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى. عَبْدًا إِذَا صَلَّى فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَكَفَى بِإِنْكَارِ عَلِيٍّ ع نَهْيًا.

(۳) از امام صادق ع روایت شده است:

هنگامی که نمازگزار به نماز می‌ایستد، رحمت از اوج آسمانها تا گردنه‌های زمین بر او نازل می‌شود و فرشتگان بر او

حلقه می‌زنند و فرشته‌ای ندایش می‌دهد: اگر این نمازگزار از آنچه در این نماز است باخبر بود، نمازش را تمام نمی‌کرد!

الکافی، ج ۳، ص ۲۶۵

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ يَزِيدَ بْنِ خَلِيفَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِذَا قَامَ الْمُصَلِّي إِلَى الصَّلَاةِ نَزَلَتْ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ مِنْ أَعْنَانِ السَّمَاءِ إِلَى أَعْنَانِ الْأَرْضِ وَحَقَّتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ وَنَادَاهُ مَلَكٌ لَوْ يَعْلَمُ هَذَا الْمُصَلِّي مَا فِي الصَّلَاةِ مَا انْقُتِلَ.^۳

تدبر

(۱) «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى؛ عَبْدًا إِذَا صَلَّى»

گاه طعیانگری انسان به حدی می‌رسد که نه تنها خودش نماز نمی‌خواند، بلکه مانع از نمازگزاردن دیگران می‌شود. البته

اینها از دید خدا مخفی نمی‌ماند.

۱. حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ تَوْبَةَ، عَنْ مَوْرِقٍ، قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَتُصَلِّي الضُّحَى؟، قَالَ: لَا، قُلْتُ: فَعُمْرُ؟، قَالَ:

لَا، قُلْتُ: فَأَبُو بَكْرٍ؟، قَالَ: لَا، قُلْتُ: فَالْتَّبِيُّ ص قَالَ: لَا إِخَالَهُ.

۲. وَ رَوَى عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ الْمُخْتَارِ الْأَنْصَارِيُّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ صَلَاةِ الضُّحَى فَقَالَ أَوَّلُ مَنْ صَلَّى قَوْمَكَ إِنَّهُمْ كَانُوا مِنَ الْغَافِلِينَ فَيُصَلُّونَهَا

وَلَمْ يُصَلِّهَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَقَالَ إِنَّ عَلِيًّا ع مَرَّ عَلَى رَجُلٍ وَهُوَ يُصَلِّيهَا فَقَالَ عَلِيُّ ع مَا هَذِهِ الصَّلَاةُ فَقَالَ أَدْعَاهَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - فَقَالَ ع أَكُونُ أَنَّهُ عَبْدًا

إِذَا صَلَّى

۳. این روایت همین مضمون را مفصلتر مطرح کرده است:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا قَامَ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ فِي صَلَاتِهِ نَظَرَ اللَّهُ

إِلَيْهِ أَوْ قَالَ أَقْبَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ حَتَّى يَنْصَرِفَ وَأَطَّلَتْهُ الرَّحْمَةُ مِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ إِلَى أَفْقِ السَّمَاءِ وَالْمَلَائِكَةُ تَحْفُهُ مِنْ حَوْلِهِ إِلَى أَفْقِ السَّمَاءِ وَكَلَّمَ اللَّهُ بِهِ مَلَكًا قَائِمًا

عَلَى رَأْسِهِ يَقُولُ لَهُ أَيُّهَا الْمُصَلِّي لَوْ يَعْلَمُ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ وَمَنْ تُتَاجَى مَا التَّفَتُّ وَ لَوْ زِلْتَ مِنْ مَوْضِعِكَ أَبَدًا. (الکافی، ج ۳، ص ۲۶۵)

نکته‌ای برای اخلاق اجتماعی

گاهی ممکن است کسی در خانواده و یا جمعی باشد که اهل نماز نیستند و فرد نمازگزار را مسخره می‌کنند. این آیه به او دلداری می‌دهد که اندوهی به دل راه مده! تو که در چنین شرایطی نماز می‌خوانی، به پیامبرت اقتدا کرده‌ای! تازه، اینها تو را فقط مسخره می‌کنند، اما آن زمان در مقابل نماز پیامبر، قصد چه جسارت‌هایی می‌کردند؟! (حدیث ۱)

۲) «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى»

مقصود از «آیا دیدی کسی را که ...» در این آیه چیست؟

الف. مواخذه است؛ بدین معنا که «فکر می‌کنی چه عذابی در انتظار اوست»؟ (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۲)
ب. در مقام تعجب واداشتن است؛ (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۲؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۶) به همان وجهی که در زبان فارسی می‌گوییم که «واقعا می‌بینی که فلانی چنین می‌کند؟!»
ج. شاید هشدار است به واقع‌بینی در زندگی یک مومن و مشکلاتی که برایش پیش می‌آید.

نکته تخصصی انسان‌شناسی

در آیات قبل، ابتدا از اکرام انسان با تعلیم ویژه‌ای (که مایه برتری او بر غیر انسان شده است، جلسه ۳۵۲، تدبر ۲) سخن گفت، سپس هشدار داد که گمان نکنید که وقتی خدا چنین انسان را اکرام کرده، دیگر همه چیز در این انسان بر وفق مراد است:

اولین هشدار این بود که علی‌رغم چنین عنایت ویژه‌ای عده‌ای راه طغیان را در پیش می‌گیرند. شاید در اینجا دارد هشدار دوم را می‌دهد که: اگر کسی مومن شد و در همین مسیر کرامت الهی گام برداشت، انتظار نداشته باشد که از جانب آن طغیانگرها اذیت نشود؛ حتی برای نماز خواندنشان، که ظاهراً یک امر فردی است و کاری به کار آنها ندارد، مزاحمش خواهند شد.

نکته تخصصی سیاسی

اگر نکته فوق صحیح باشد، هشدار است که مواظب باشید: شیطان برای گرفتن دیتان، ابتدا از زاویه سکولاریسم (جدایی دین از مسائل اجتماعی) وارد می‌شود؛ اما اگر وارد شد آزادی عملتان در مسائل دینی مربوط به خودتان را هم تحمل نخواهد کرد. شاهد ساده‌اش هم مخالفت شدید حکومت‌های سکولار غربی با حجاب زنان مسلمان است.

د. ...

۳) «عَبْدًا إِذَا صَلَّى»

اگر این سوره اولین سوره نازل شده بر پیامبر ص باشد و یکجا نازل شده باشد، تعبیر «بنده‌ای که نماز می‌گذاشت» دلالت دارد که پیامبر اکرم ص قبل از نزول قرآن هم نماز می‌خوانده است؛ و این شاهدهی است بر اینکه ایشان قبل از برانگیخته شدن به «رسالت» [= ابلاغ پیام الهی به دیگران]، مقام «نبوت» [اطلاع از مطالب و حیانی] را دارا بوده است. (المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۵)

۴) «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى؛ عَبْدًا إِذَا صَلَّى»

مقصود از «الَّذِي يَنْهَى» در این آیه، علی‌القاعده همان انسان طغیانگر است که در آیه ۶ از او سخن گفته شد.

پس،

کسی که خود در مقابل خداوند طغیان کرده، رسم بندگی بجا نمی‌آورد، حتی برای عبادات فردی انسانهایی که ظاهراً کاری به کار وی ندارند، نیز مانع تراشی می‌کند.

نکته تخصصی انسان‌شناسی سیاسی

کسی که راه طغیانگری در مقابل خدا در پیش می‌گیرد، این گونه نیست که به آزادی‌های فردی هم احترام بگذارد. در دوره جدید، با شعار «آزادی» و «لیبرالیسم» (مکتب اصالت آزادی) تلاش شد دین و دینداری از عرصه زندگی کنار زده شود؛ با این ادعا که «هرکسی در عرصه زندگی خود آزاد است، مادام که به آزادی‌های دیگران تجاوز ننماید.» و مدعی شدند که دینداری، عرصه را بر آزادی‌های فردی تنگ می‌کند؛ اما لیبرالیسم، آزادی همگان، حتی دینداران را به رسمیت می‌شناسد.

اما تجربه تمدن مدرن بخوبی اثبات کرد که چنین «آزادی» ای، بیش از یک شعار، و سرپوشی برای بسط سلطه سلطه‌گران نخواهد بود؛ و انسان‌ها تا زمانی آزادی دارند، که در مقابل نظام سلطه تسلیم باشند؛ لذا صریحاً اعلام کردند که ایدئولوژی «لیبرال دموکراسی» آزادی انسان را به رسمیت می‌شناسد مگر آزادی کسی که نخواهد زیر بار نظام «لیبرال دموکراسی» برود؛ و از حمایت همه‌جانبه کشورهای غربی از کودتای الجزایر - که مردم در انتخابات آزاد به یک حکومت دینی رای داده بودند - تا قوانین سختگیرانه علیه حجاب زنانی که نمی‌خواهند ابزار شهوترانی مردان بی‌دین قرار گیرند، و ... همگی شواهدی است بر اینکه «کسی که در مقابل خدا طغیان می‌کند، قطعاً به دینداران، حتی در مقام دینداری خودشان هم آزادی نخواهد داد.»

۱۳۹۵/۱۲/۲۹

۳۵۸) سوره علق (۹۶) آیه ۱۱ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى

ترجمه

آیا نگاه کرده‌ای که اگر بر هدایت بود، [چه می‌شد]؟

میلاد مبارک حضرت زهرا، صدیقه کبری سلام الله علیها، بر تمامی پویندگان راهش مبارک باد

صدها برکت از کرم فاطمه باشد

سالی که بهارش قدم فاطمه باشد

(۱) فراهایی از خطبه فدکیه

حضرت زینب س روایت کرده است هنگامی که به حضرت فاطمه سلام الله علیها خبر رسید که ابوبکر تصمیمش بر اینکه فدک را از ایشان بازدارد قطعی شده، روسری اش را محکم کرد و خود را در چادری پیچید و همراه جمعی از زنان از منزل خارج شد، و به نحوی حرکت کرد که راه رفتنش، از راه رفتن رسول خدا ص چیزی کم نداشت، تا بر ابوبکر - در حالی که در میانه جمعی از مهاجران و انصار بود - وارد شد، ناله‌ای سر داد که همه افراد به گریه افتادند، چون گریه‌اش آرام گرفت، فرمود:

... و شهادت می‌دهم که پدرم محمد ص بنده و رسول خداست؛ پیش از آنکه بیافریند او را اختیار کرده بود، و پیش از آنکه مبعوثش کند، او را برگزیده بود؛ هنگامی که خلیق در غیب، مکنون؛ و از هر هول و هراسی، مصون؛ و با عدم، قرین بودند، [خدا این کار را انجام داد] بر اساس علم خداوند عز و جل به عاقبت امور و احاطه‌اش به حوادث ایام، و شناختش از حد و اندازه کارها؛ خداوند عز و جل او را مبعوث کرد برای تمام کردن کار خود، و محقق ساختن حکمی که مقدر شده بود؛ پس [حضرت محمد ص] امت‌ها را دید که در دین‌های خود فرقه‌فرقه شده بودند، هر یک به آتشی گرفتار و به پرستش بت‌هایی مشغول بود، و خدا را با اینکه می‌شناختند، انکار می‌کردند؛ پس خداوند عز و جل با حضرت محمد صلی الله علیه و آله، ظلمتهای آنها را نور بخشید، ابهام و تردیدها را از قلبها گشود، و تاریکیها را از مقابل دیدگان زدود، ...

... سپس شما ای بندگان خدا... گمان کردید که خداوند حقی برایتان در این امر قرار داده است، و عهدی بود که به جانب شما گسیل داشته بود، در حالی که ما باقی مانده آن چیزی بودیم که خداوند بر شما خلیفه قرار داده بود، و کتاب خدا با ما بود، در حالی که بصیرت‌هایش آشکار بود، و آیاتش در مورد ما، از امور مخفی اش پرده برمی‌داشت، و برهانش ظواهرش را کاملاً واضح می‌ساخت، و شنیدنش جان هر جنبنده‌ای را آرام می‌کرد، پیروی از آن به بهشت رضوان ره می‌نمود و گوش سپردن به آن، به سوی نجات ره می‌برد ...

... در حالی که کتاب خداوند در مقابل شماست: مطالبش نمایان، احکامش شکوفا، نشانه‌هایش رهنما، بر حذر داشتن‌هایش تردیدناپذیر، و دستوراتش واضح است، و شما آن را پشت سرتان انداخته‌اید؛ آیا می‌خواهید از او روی برگردانید؟ یا به غیر آن حکم می‌کنید؟ ...

بلاغات النساء، ص ۲۷-۳۱؛ الإحتجاج (للطبرسی)، ج ۱، ص ۹۸-۱۰۴

قَالَ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي طَاهِرٍ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ - رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ دِيَارِ مِصْرَ لَقِيْتُهُ بِالرَّافِقَةِ - قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: أَخْبَرَنَا مُوسَى بْنُ عِيسَى قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُونُسَ قَالَ: أَخْبَرَنَا جَعْفَرُ الْأَحْمَرُ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَنْ عَمَّتِهِ زَيْنَبِ بِنْتِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَتْ: لَمَّا بَلَغَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِجْمَاعُ أَبِي بَكْرٍ عَلَيَّ مَنَعَهَا فَدَكَ لَأْتَتْ حِمَارَهَا وَ اشْتَمَلَتْ بِجِلْبَابِهَا وَ خَرَجَتْ فِي حَشْدَةٍ نِسَائِهَا وَ لَمَّةٍ مِنْ قَوْمِهَا، تَجَرُّ أَدْرَاعَهَا، مَا تَخْرِمُ مِنْ مِشْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] شَيْئًا، حَتَّى وَقَفْتُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ - وَ هُوَ فِي حَشْدٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ - فَأَنْتَ أَنَّهُ أَجْهَشَ لَهَا الْقَوْمَ بِالْبُكَاءِ، فَلَمَّا سَكَنْتُ فَوَرْتَهُمْ قَالَتْ:

... وَ أَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، اخْتَارَهُ قَبْلَ أَنْ يَجْتَبِيَهُ، وَ اصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ ابْتَعَثَهُ، وَ سَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ اسْتَنْجَبَهُ، إِذِ الْخَلَائِقُ بِالْغُيُوبِ مَكْنُونَةٌ، وَ بَسْتَرِ الْأَهَاوِيلِ مَصُونَةٌ، وَ بِنَهَايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ، عَلِمًا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِمَا يَلِ الْأُمُورِ، وَ إِحَاطَةً بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ، وَ مَعْرِفَةً بِمَوَاضِعِ الْمَقْدُورِ، ابْتَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِتِمَامًا لِأَمْرِهِ وَ عَزِيمَةً عَلَى إِمْضَاءِ حُكْمِهِ، فَرَأَى الْأَمَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] فَرَقًا فِي أَدْيَانِهَا، عَكْفًا عَلَى نِيرَانِهَا، عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا، مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عَرِفَانِهَا، فَأَنَارَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] ظُلْمَهَا، وَ فَرَجَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا، وَ جَلَّا عَنِ الْأَبْصَارِ غُمَمَهَا،

...ثُمَّ أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ ... زَعَمْتُمْ حَقُّ لَكُمْ لِلَّهِ [مَلِكُهُ اللَّهُ] فِيكُمْ عَهْدٌ قَدَمَهُ إِلَيْكُمْ، وَ نَحْنُ بِقِيَّتِهِ اسْتَخْلَفْنَا عَلَيْكُمْ، وَ مَعَنَا كِتَابُ اللَّهِ، بَيِّنَةٌ بَصَائِرُهُ، وَ آيٌ فِينَا مُنْكَشِفَةٌ سَرَائِرُهُ، وَ بَرْهَانٌ مُنْجِلِيَةٌ ظَوَاهِرُهُ، مُدِيمٌ لِلْبَرِيَّةِ إِسْمَاعُهُ، قَائِدٌ إِلَى الرِّضْوَانِ اتِّبَاعُهُ، مُؤَدِّ إِلَى النَّجَاةِ اسْتِمَاعُهُ...

...وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ، أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ، وَ أَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ، وَ أَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ، وَ زَوَاجِرُهُ لَائِحَةٌ، وَ أَوَامِرُهُ وَأَضِحَةٌ، قَدْ خَلَفْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ، أَرْغَبَةٌ عَنْهُ تُرِيدُونَ؟، أَمْ بَغَيْرِهِ تَحْكُمُونَ...^۱

(۲) از امام رضا ع روایت شده است:

امام آبی گوارا بر تشنگان است، و راهنمایی برای هدایت و نجات دهنده از هلاکت است.

الکافی، ج ۱، ص ۲۰۰

أَبُو مُحَمَّدٍ الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ رَحِمَهُ اللَّهُ رَفَعَهُ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ الرِّضَاعِ:
الْإِمَامُ الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الظَّمِّ وَ الدَّالُّ عَلَى الْهُدَى وَ الْمُنْجِي مِنَ الرَّدَى.

تدبر

(۱) «أُرَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى»

در این آیه، جمله شرطیه را آورد ولی جواب شرط را نیاورد: آیا نگاه کرده‌ای که اگر بر هدایت بود، [آنگاه...؟].

منظور از «او» در این جمله که «او بر هدایت بود» کیست، و آن جمله محذوف چیست؟

الف. منظور، همان بنده نمازگزار است؛

و آنگاه جواب شرط می‌تواند این باشد که:

(۱) «چه عذابی در انتظار آن طغیانگر است»؛ یعنی «اگر آن طغیانگر که بنده نمازگزار را منع می‌کرد می‌دانست که آن بنده

بر هدایت است، چه عذابی در انتظار او خواهد بود؟ (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۳؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۶)

۱. این حدیث هم درباره اینکه هدایت در گروی چیست:

حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَوْهَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُكْرَمٍ قَالَ حَدَّثَنَا الطَّيَالِسِيُّ أَبُو النَّدِ [الْوَلِيدِ] عَنْ أَبِي الزِّيَادِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ ذَكْوَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ اتَّبَعَهُ كَانَ عَلَى الْهُدَى وَ مَنْ تَرَكَهُ كَانَ عَلَى الضَّلَالَةِ ثُمَّ أَهْلُ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَقُلْتُ لِأَبِي هُرَيْرَةَ فَمَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ نَسَاؤُهُ قَالَ لَا أَهْلَ بَيْتِهِ صَلْبُهُ وَ عَصَبَتُهُ وَ هُمُ الْأَثَمَةُ الْإِثْنَا عَشَرَ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِي قَوْلِهِ وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ (كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص ۸۷)

(۲) «چه اندازه کار آن طغیانگر عجیب و نامعقول بود»؛ یعنی «اگر آن طغیانگر که بنده نمازگزار را منع می‌کرد می‌دانست که آن بنده بر هدایت است، چه اندازه کارش عجیب و نامعقول بود»؟ (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۳)

(۳) ...

ب. منظور، خود آن طغیانگر است؛ آنگاه جواب شرط می‌تواند همانند موارد فوق باشد؛ یعنی: اگر آن طغیانگر بر هدایت بود، می‌فهمید که با این کارش چه عذابی در پیش دارد؛ یا چه اندازه کارش نامعقول بوده است؛ یا چه کاری را باید امر می‌کرد یا مانع می‌شد (المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۶)؛ یا ...

ج. ...

(۲) «أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ»

گاه انسان بدون اینکه درباره سخن کسی تأمل کرده باشد، پیشاپیش خود را در موضع حق و او را در موضع باطل می‌بیند. انسان همواره باید قبل از موضع‌گیری در مورد هر کس، ابتدا با خود بیندیشد که اگر او بر هدایت بود، چطور؟

(۳) «أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ»

این آیه ظاهراً در مقام این است که آن انسان طغیانگر را که در مقابل بنده نمازگزار سد ایجاد می‌کرد، مواخذه کند که: تو که چنین می‌کنی، اگر آن بنده در هدایت بود و تو در اشتباه بودی، چطور؟ اما چرا از تعبیر «اگر او بر هدایت بود» استفاده کرد، و تعبیری مانند اگر واقعا «او آدم خوبی بود و کارش درست بود و تو در اشتباه بودی» نیاورد؟

الف. شاید می‌خواهد تذکر دهد که مساله اصلی برای قضاوت کردن درباره کسی، و خوب یا بد دانستن او، مساله در مسیر هدایت بودن است. یعنی معیار قضاوت درباره افراد، وضع کنونی آنها نیست. ممکن است به صورت بالفعل الان ما بهتر از دیگری باشیم، اما او چون در مسیر هدایت قرار گرفته، عاقبتش بهتر از ما شود.

ب. شاید می‌خواهد تذکر دهد که مساله اصلی برای قضاوت کردن درباره کسی، و خوب یا بد دانستن او، وضع مادی و امکانات دنیوی او نیست؛ بلکه وضعیت معنوی و در مسیر هدایت بودن اوست.

ج. ...

۱۳۹۵/۱۲/۳۰

۳۵۹ (سوره علق (۹۶) آیه ۱۲) أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَىٰ

ترجمه

[آیا نگاه کرده‌ای که اگر او بر هدایت بود،] یا به تقوی امر می‌کرد [چه می‌شد]؟

تبریک سال نو

✽ سال نو شد. ✽

یک سال دیگر هم از عمرمان گذشت.

آنچه خوردیم و پوشیدیم و وقت گذراندیم؛ از دستمان رفت؛

آنچه برای ما ماند و می ماند،

باورهایی است که نحوه تصمیم گیری، و در حقیقت، رنگ و بوی جانمان را رقم زده؛

و اعمال رفتاری که هویت و شخصیت مان را سامان داده است.

✽ سال نو شد. ✽

گرد و غبار از خانه ها رفتیم.

آیا غبار از خانه دل نروسیم؟

آیا خودمان نو نشویم؟

اما چگونه؟

خداوند پاسخ می دهد:

«ما کتابی برایتان فرستادیم که در آن ذکر و حال شماست؛ پس، آیا در آن نمی اندیشید؟!» (انبیاء/۱۰)

جمعی از تشنگان وحی کوشیدند، سال گذشته، هر روز دست کم درباره یک آیه از این کتاب بیندیشند.

شما هم اگر می خواهید همراه شوید، بسم الله؛

در کانال «یک آیه در روز» عضو شوید و آن را به دوستانتان معرفی کنید:

<https://t.me/YekAaye>

انشاءالله که در سال ۱۳۹۶، بتوانیم با یاری قرآن، خودمان را نو کنیم.

سال نو بر آنان که می خواهند از نو زندگی کنند، مبارک باد.

نکات ترجمه

«التَّقْوَى» از ماده «وقی» به معنای نگهداشتن و حفظ کردن است و ترجمه کلمه «تقوی» به «خودنگهداری» بسیار مناسب تر

است تا «پرهیزکاری». درباره این کلمه در جلسه ۱۳۵ توضیح داده شد.

حدیث

(۱) از امام صادق ع روایت شده است:

تقوی بر سه گونه است:

یکی تقوای به خدا، و آن عبارت است از اینکه کار محل اختلاف [که درباره اش اختلاف نظر هست] را ترک کند، چه

رسد به شبهات؛ و این تقوای خاص الخاص است؛

و تقوای از خدا، و آن عبارت است از ترک شبهات، چه رسد به ترک حرام؛ و این تقوای خاص است؛

و تقوای از ترس آتش و عقاب، و آن عبارت است از ترک حرام؛ و این تقوای عام است ...

و فرمودند:

تفسیر تقوا عبارت است از رها کردن آنچه که انجامش مشکلی ندارد، برای برحذر ماندن از آنچه مشکل دارد.

مصباح الشریعه، ص ۳۸

قَالَ الصَّادِقُ عِ التَّقْوَى عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ تَقْوَى بِاللَّهِ وَ هُوَ تَرَكَ الْخِلَافَ فَضْلًا عَنِ الشُّبْهَةِ وَ هُوَ تَقْوَى خَاصُّ الْخَاصِّ وَ تَقْوَى مِنْ اللَّهِ تَعَالَى وَ هُوَ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ فَضْلًا عَنِ الْحَرَامِ وَ هُوَ تَقْوَى الْخَاصِّ وَ تَقْوَى مِنْ خَوْفِ النَّارِ وَ الْعِقَابِ وَ هُوَ تَرَكَ الْحَرَامِ وَ هُوَ تَقْوَى الْعَامِ ...

... وَ تَفْسِيرُ التَّقْوَى تَرَكَ مَا لَيْسَ بِأَخْذِهِ بَأْسٌ حَذَرًا مِمَّا بِهِ الْبَأْسُ.

(۲) از امام باقر ع روایت شده است:

پیامبر اکرم ص در حجه الوداع خطبه‌ای خواندند و فرمودند:

ای مردم!

به خدا سوگند که چیزی نبود که شما را به بهشت نزدیک کند و از آتش دور نماید، مگر اینکه شما را بدان امر کردم؛

و چیزی نبود که شما را به آتش نزدیک کند و از بهشت دور نماید، مگر اینکه شما را از آن بازداشتیم.

و همانا روح الامین در جان من چنین القا کرد که کسی نمی‌میرد مگر اینکه روزی‌اش را به طور کامل دریافت کند؛

پس تقوای الهی پیشه کنید و در طلب [روزی] حرص نزنید؛

و مبدا اگر چیزی از روزی کسی به تاخیر افتاد، آن را از راه غیر حلال طلب کند؛ چرا که آنچه نزد خداست به دست

نمی‌آید مگر با طاعتش.

الکافی، ج ۲، ص ۷۴

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ:
خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ع فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ فَقَالَ:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! وَاللَّهِ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَ يَبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَ قَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ وَ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ النَّارِ وَ يَبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَ قَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ؛

أَلَا وَ إِنَّ الرُّوحَ الْأَمِينَ نَفَثَ فِي رُوعِي أَنَّهُ لَنْ تَمُوتَ نَفْسٌ حَتَّى تَسْتَكْمَلَ رِزْقَهَا فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ وَ لَا يَحْمِلُ أَحَدُكُمْ اسْتِطْبَاءَ شَيْءٍ مِنَ الرِّزْقِ أَنْ يَطْلُبَهُ بِغَيْرِ حِلِّهِ فَإِنَّهُ لَا يُدْرِكُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ.^۱

۱. این سه روایت هم در اهمیت تقوی قابل ملاحظه است:

(۱) مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنْ فَضِيلِ بْنِ عُمَانَ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ص يَقُولُ لَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ تَقْوَى وَ كَيْفَ يَقِلُّ مَا يَتَّقِلُ. (الکافی، ج ۲، ص ۷۵)

(۲) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُمَانَ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُضَلِّ بْنِ عَمْرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَذَكَرْنَا الْأَعْمَالَ فَقُلْتُ أَنَا مَا أضعفَ عَمَلِي فَقَالَ مَهْ اسْتَغْفِرَ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ لِي إِنَّ قَلِيلَ الْعَمَلِ مَعَ التَّقْوَى خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ الْعَمَلِ بِلَا تَقْوَى قُلْتُ كَيْفَ يَكُونُ كَثِيرٌ بِلَا تَقْوَى قَالَ نَعَمْ مِثْلُ الرَّجُلِ يُطْعَمُ طَعَامَهُ وَ يَرْفُقُ جِيرَانَهُ وَ يُوَطِّئُ رَحْلَهُ فَإِذَا ارْتَفَعَ لَهُ الْبَابُ مِنَ الْحَرَامِ دَخَلَ فِيهِ فَهَذَا الْعَمَلُ بِلَا تَقْوَى وَ يَكُونُ الْآخِرُ لَيْسَ عِنْدَهُ فَإِذَا ارْتَفَعَ لَهُ الْبَابُ مِنَ الْحَرَامِ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ. (الکافی، ج ۲، ص ۷۶)

(۱) «أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى»

آن انسان طغیانگر، منع از نماز می‌کرد (علق ۷-۹)؛ و این بنده‌ای که بر هدایت است، امر به تقوی. و جالب اینجاست که هم نماز خواندن و هم رعایت تقوی، از اموری‌اند که در نگاه بسیاری از انسان‌ها مساله‌ای شخصی و فقط و فقط به خود شخص مرتبط می‌باشد. اما شاید این آیات می‌خواهند این نگاه را به چالش بکشند.

نکته تخصصی انسان‌شناسی

انسان، موجودی اجتماعی است؛ پس، هرچند در ظاهر خود را بی‌اعتنایی بزند، اما در واقع، نمی‌تواند نسبت به زندگی دیگران بی‌اعتنا باشد؛ تا حدی که بسیاری از جامعه‌شناسان برجسته (مانند کولی، مید و بلومر) از «اثرآینه‌سان» سخن گفته‌اند (یعنی انسان هر کاری که می‌کند، نگاه می‌کند که چه اثری در دیگران می‌گذارد و بر اساس انعکاسی که در دیگران دارد کارش را انجام می‌دهد) و عمده کنش‌های انسانی را اساساً «کنش متقابل» می‌دانند.

این آیات چه‌بسا می‌خواهند بگویند، هر انسانی، چه طغیانگر باشد و چه اهل هدایت، نمی‌تواند نسبت به زندگی و رفتار دیگران بی‌تفاوت باشد؛ و حتی در خصوص رفتارهایی که از منظر بسیاری از افراد، کاملاً شخصی قلمداد می‌شود، امر و نهی‌ای دارند. البته این امر و نهی، صرفاً زبانی نیست؛ بلکه بسیاری از اوقات، ما با اعمال مان و نیز با واکنش‌هایمان به رفتار دیگران، عملاً آنها را امر و نهی می‌کنیم.

و اگر این واقعیت - که هر انسانی خواه ناخواه در حال امر و نهی دیگران است - جدی گرفته شود، به ادعای دروغین «لیبرالیسم» (که: انسانها مادام که متعرض دیگران نشده‌اند آزادند و ما کاری به باورها و جهت‌گیری‌های درونی دیگران نداریم) فریفته شویم، خواهیم اندیشید که واقعا اگر ما دائما در حال امر و نهی دیگران هستیم، به چه چیزی امر کنیم و از چه نهی نماییم.

نکند ما جزء کسانی باشیم که عملاً از ارتباط انسانها با خدا (نماز) منع می‌کنیم؛ و کسی را که اهل ترویج تقواست، از خود می‌رانیم!

(۲) «أُرَائِتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى؛ أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى»

قرآن کریم در اولین آیات نازل شده بر پیامبر ص، وقتی می‌خواهد مخاطب را به برتر بودن یک انسان توجه دهد، دو ویژگی برایش برمی‌شمرد: اهل هدایت بودن، و امر به تقوی بودن. یعنی معیار قضاوت درباره خوبی انسانها این دو چیز است:

(۳) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ عَنْ مُحَسِّنِ الْمِثْمِيِّ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ مَا نَقَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَبْدًا مِنْ ذُلِّ الْمَعَاصِي إِلَى عِزِّ التَّقْوَى إِلَّا أَغْنَاهُ مِنْ غَيْرِ مَالٍ وَأَعَزَّهُ مِنْ غَيْرِ عَشِيرَةٍ وَأَنَسَهُ مِنْ غَيْرِ بَشَرٍ. (الكافي، ج ۲، ص ۷۶)

آیا او در مسیر هدایت است؟

آیا او در زمره کسانی است که امر به تقوا می‌کنند؟

اما این دو ویژگی چگونه می‌توانند جامع همه خصلت‌های خوب شوند؟

نکته تخصصی انسان‌شناسی

پاسخ سوال فوق، نیازمند توجه به چند مقدمه است:

(۱) کار خوب، زمانی واقعا خوب است که انسان را به خدا نزدیک کند (وگرنه اگر برای شهرت و ریا و ... باشد، ارزشی

ندارد)؛ وهم تقوا و هم هدایت، اموری‌اند که در نسبت با خدا معنی‌دار می‌شوند.

(۲) چنانکه از معنای لغوی این دو کلمه هم فهمیده می‌شود «هدایت»، شناخت راه صحیح است؛ و «تقوی» (=

خودنگهداری)، التزام عملی به پیمودن آن.

(۳) «بر هدایت بودن» یک ویژگی ناظر به خود شخص است؛ و «امر به تقوا کردن» یک ویژگی ناظر به تعامل انسان با

دیگران.

(۴) در منطق قرآن کریم، رابطه متقابلی بین تقوا و هدایت هست: هدایت اساساً در متقین اثر می‌گذارد (هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ؛

بقره/۲) و ثمره هدایت هم تقواست (وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ؛ محمد/۱۷)؛ یعنی اگر کسی بر هدایت است،

اهل تقواست؛ و اگر کسی امر به تقوا می‌کند، در صدد هدایت دیگران است.

پس،

در این دو تعبیر، حقیقت «خوب بودن یک انسان»،

اولاً در نسبت با خدا،

ثانیاً هم به لحاظ فردی و هم به لحاظ اجتماعی،

ثالثاً هم در مقام نظر و هم در مقام عمل،

نشان داده شده است.

(۳) «أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى»

لحن آیه قبل (أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى)، به گونه‌ای بود که از آن استنباط می‌شد که انسان همواره باید قبل از موضع‌گیری

در مورد هرکس، ابتدا با خود بیندیشد که اگر او بر هدایت بود، چطور؟ (جلسه قبل، تدبر ۲)

آمدن این تعبیر (یا به تقوی امر می‌کرد) بلافاصله بعد از آن، از این سوء تفاهم که: «پس، ما هرگز حق امر و نهی کردن به

هیچکس را نداریم!» جلوگیری می‌کند.

یعنی در عین حال که نباید درباره دیگران سریع موضع‌گیری کرد و افراد را با کوچکترین اشتباهی در گمراهی محض

دانست، اما عرصه‌هایی هم وجود دارد که انحراف و گناه کاملاً آشکار است و در اینجا باید صریحاً مخاطب را به تقوا امر کرد.

۴) «أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى»

تقوا، از ماده وقی و به معنای نگهداشتن است؛ و «تقوا» آن چیزی است که انسان را در مسیر صحیح نگه می‌دارد؛ بر اساس شأن نزول این آیات، مصداق اصلی آن بنده‌ای که «به تقوی امر می‌کرد» است، پیامبر اکرم ص بوده است (جلسه ۳۵۶، شأن نزول)؛

و اگر پیامبر ص پیام آور از جانب خداست، باید ما را به هرآنچه در مسیر رسیدن به بهشت سعادت و دوری از جهنم شقاوت نیاز داریم، امر کرده باشد (حدیث ۲).

۱۳۹۶/۱/۱

۳۶۰) سوره علق (۹۶) آیه ۱۳ أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى

ترجمه

آیا دیدی [که] اگر تکذیب کرد و روی برتافت، [آیا نمی‌دانست که خدا می‌بیند؟]

حدیث

۱) از امام صادق ع روایت شده است:

اگر بندگان هنگامی که نمی‌دانستند، می‌ایستادند و انکار نمی‌کردند، کافر نمی‌شدند.

الکافی، ج ۲، ص ۳۸۸

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَوْ أَنَّ الْعِبَادَ إِذَا جَهِلُوا وَقَفُوا وَ لَمْ يَجْحَدُوا لَمْ يَكْفُرُوا.^۱

۲) از امام کاظم ع روایت شده است:

کسی که یک آیه از کتاب خدا را تکذیب کند، اسلام را پشت سرش انداخته و با این کارش در حقیقت تکذیب کننده جمیع قرآن و پیامبران است.

الکافی، ج ۸، ص ۲۳۵

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمِ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ عَزْوَانَ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُغِيرَةَ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع:

مَنْ كَذَّبَ بِآيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَقَدْ نَبَذَ الْإِسْلَامَ وَرَاءَ ظَهْرِهِ وَ هُوَ الْمُكَذَّبُ بِجَمِيعِ الْقُرْآنِ وَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ.

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَوْ أَنَّ الْعِبَادَ إِذَا جَهِلُوا وَقَفُوا وَ لَمْ يَجْحَدُوا لَمْ يَكْفُرُوا.

التَّسْلِيمِ فَهُوَ الْإِيمَانُ وَ كُلُّ شَيْءٍ يَجْرُهُ الْإِنْكَارُ وَ الْجُحُودُ فَهُوَ الْكُفْرُ. (الکافی، ج ۲، ص ۳۸۸)

(۱) «أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى»

ظاهرا این آیه جمله شرطیه‌ای است که پاسخش در آیه بعد (أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى) آمده است. و مقصود از این جمله چنین است:

آیا دیدی [آن طغیانگری که بنده نمازگزار را منع می‌کرد] اگر خودش در مقام تکذیب و رویگردانی از حق است، آنگاه آیا نمی‌دانست که خدا او را می‌بیند [و او را به خاطر این کار عذاب خواهد کرد]؟» (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۳؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۶)

(۲) «أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى»

خداوند انسان را آفرید و با بزرگواری خود، به او علم و ویژه‌ای داد (علق ۱/۵-۵) اما به او اختیار هم داد، و این انسان، نه تنها ممکن است در مقام عمل طغیان کند (علق ۶/۷-۶)، بلکه ممکن است در مقام نظر هم حقیقت را انکار (تکذیب) و از زیر بار حقیقت رفتن سرپیچی (تولی) نماید.

نکته تخصصی انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی

تکذیب حق، ظاهرا از ویژگی‌های منحصر به فرد انسان است؛ و به همان «تعلیم با قلم» (علق ۴/۴) برمی‌گردد. هر ظرفیتی، همان گونه که اقتضای رشد فراوان پدید می‌آورد، به همان اندازه، امکان سقوط و انحراف را موجب می‌شود. خدا انسان را از نعمت «زبان» و سخن گفتن و نوشتن برخوردار کرد، که این ویژگی، از ممیزه‌هایی است که موجب برتری انسان بر سایر موجودات هستی شده است: چرا که انسان می‌تواند معرفت از اصل واقعیت جدا کند و در قالب زبان بریزد و بدون ارتباط با واقعیت، معرفت را منتقل کند. پس، در مقام شناخت، تنها به داده‌های حسی و عقلی خود محدود نمی‌شود؛ و تمام اندوخته‌های معرفتی دیگران را هم می‌تواند به اندوخته معرفتی خود بیفزاید. (توضیح بیشتر در جلسه ۳۵۲، تدبر ۲) اما همین ویژگی (جدا کردن معرفت از اصل واقعیت و ریختن آن در قالب زبان) امکان دروغ‌گویی و دروغ قلمداد کردن حقیقت و زیر بار حقیقت نرفتن را هم مهیا می‌کند.

به همین جهت است که «ایمان و کفر»، ویژگی خاص انسان، و غیر از «علم و جهل» است که در حیوانات و فرشتگان هم مشاهده می‌شود؛ و ایمان و کفر، علاوه بر علم، به اراده انسان هم مرتبط است.

به تعبیر دیگر، برای مومن بودن، دانستن حقیقت کافی نیست؛ بلکه تسلیم حقیقت بودن هم موضوعیت دارد؛ پس، در تحلیل انسان‌ها، باید امکان «کفر ورزیدن» و «سرپیچی از حق» را هم به عنوان یک ممیزه انسانی جدی گرفت؛ و برای مواجهه با آن هم آماده بود.

(۳) «أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى، أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَى؛ أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى»

در این سه آیه با تکرار تعبیر «أَرَأَيْتَ: آیا دیدی» ظاهرا تقابل دو سر طیف انسانیت را مطرح می‌کند.

نکته تخصصی انسان‌شناسی

ظاهراً همان طور که «بر هدایت بودن» و «امر به تقوا کردن» دو ویژگی جامع یک انسان مطلوب است (جلسه قبل، تدبر ۲)، «تکذیب» کردن و «سرپیچی نمودن» هم دو ویژگی جامع انسان نامطلوب است؛ زیرا:

مقدمه ۱: تکذیب ناظر به مقام شناخت است و سرپیچی کردن ناظر به مقام عمل؛

مقدمه ۲: حق و حقیقت گرانباترین و ارزشمندترین امر عالم است؛

نتیجه: کسی است که در مقام نظر و عمل، در مقابل ارزشمندترین امر عالم ایستاده است، بدترین موجود است.

۴) «أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى؛ أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى»

اگر کسی دست به تکذیب و سرپیچی از حق می‌زند، راه علاجش چیست؟ هشدار دادن و او را متوجه ساختن به این که خدا او را می‌بیند.

ثمره اخلاقی

اگر گاهی در برابر چیزی که می‌دانیم «حق» است، تسلیم نمی‌شویم، حاکی از این است که هنوز خدا را جدی نگرفته‌ایم.

۲۰) سوره علق (۹۶) آیه ۱۴ أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى ۱۳۹۵/۱/۲۰

ترجمه

آیا نمی‌دانست که خدا می‌بیند؟

حدیث

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا إِسْحَاقُ خَفِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ فَإِنْ كُنْتَ تَرَى أَنَّهُ لَا يَرَاكَ فَقَدْ كَفَرْتَ وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَرَاكَ ثُمَّ بَرَزْتَ لَهُ بِالْمَعْصِيَةِ فَقَدْ جَعَلْتَهُ مِنْ أَهْوَنِ النَّاطِرِينَ عَلَيْكَ

اصول کافی، ج ۲، ص ۶۸

امام صادق (ع) به اسحاق بن عمار فرمود:

ای اسحاق، از خدا چنان بترس که گویا او را می‌بینی؛ و اگر تو او را نبینی، او تو را می‌بیند؛ پس اگر می‌بینی [= نظرت

این است] که او تو را نمی‌بیند، قطعاً کافر شده‌ای! و اگر می‌دانی که تو را می‌بیند، و آنگاه در برابرش با گناه آشکار می‌شوی،

پس حتماً او را در زمره پست‌ترین ناظران بر خود قرار داده‌ای!

۱) کسی که می داند خدا می بیند و زیر نظر خدا کارش را انجام می دهد نه ناامید می شود، نه شکست برایش معنی دارد، نه خستگی، نه پشیمانی، و نه ...

۲) راستی! وقتی به ما بگویند "می دانی خدا همه چیز را می بیند"، با خود می گوییم "چه خوب؟! یا می گوییم "چه بد؟! این سوال محک خوبی است که بفهمیم آدم خوبی هستیم یا مشکل داریم!

کلامی از امام خمینی (ره)

همه ما خواهیم مرد و همه ما خواهیم حساب پس داد. بیدار بشوید ملت، بیدار بشوید دولت، همه بیدار باشید، همه تان در محضر خدا هستید، فردا همه باید حساب پس بدهید، از روی خون شهدای ما نگذرید بدون نظر ...

حکومت کردن بر یک همچو جامعه‌ای که خون خودش را در راه اسلام و در راه کشور اسلامی دارد می دهد، و جوانان برومندش را دارد فدا می کند؛ از کارهای بسیار مشکل و از امتحانات بسیار مشکل است. ای رؤسا! شماها در معرض امتحان درآمده‌اید، و اعمال شما دقیقاً تحت نظر خدای تبارک و تعالی است. ...

ای پاسداران! ای ارتشیان! ای ژاندارمری! و ای سایر قوای مسلح نظامی و انتظامی! و ای رؤسای هر جا که هستید، هر قبیله که هستید و ای همه استانداریهای سرتاسر کشور! در معرض امتحان هستید. ...

از من طلبه تا تمام افراد این مملکت و تمام افراد بشر و تمام انبیا و اولیا، همه در معرض امتحان‌اند، به ادعا و گفتار رها نمی شوند. ...

همه گروهها، همه مردمی که در این مملکت یا در رأس امور هستند، یا در بازار هستند، یا در کشاورزی هستند، یا در کارخانه‌ها هستند، یا گروهکهای مفسد هستند، همه بدانند که در محضر خدا هستند و در معرض امتحان....

همه مورد امتحان خدا هستند. آن وقتی که قلم به دست می گیرید بدانید که در محضر خدا، قلم دست گرفته‌اید. آن وقتی که می خواهید تکلم کنید بدانید که زبان شما، قلب شما، چشم شما، گوش شما در محضر خداست.

عالم محضر خداست. در محضر خدا معصیت خدا نکنید.

در محضر خدا با هم دعوا نکنید سر امور باطل و فانی. برای خدا کار بکنید و برای خدا به پیش بروید. اگر ملت ما برای خدا و برای رضای پیغمبر اکرم ص به پیش برود، تمام مقاصدش حاصل خواهد شد.

صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۳۷ <http://lib.eshia.ir/50080/13/237>

مورد زیر بعداً اضافه شد

۳) یک راه علاج طغیانگری و غلبه بر احساس استغنا (علق ۶-۷)، این است که توجه کند که خدا او را می‌بیند؛ «ریشه طغیان دو چیز است: یکی اینکه خود را بی‌نیاز می‌بیند؛ دیگر آنکه خدا را نمی‌بیند و گمان می‌کند که خدا هم او را نمی‌بیند» (تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۵۳۸)

۱۳۹۶/۱/۲

۳۶۱) سوره علق (۹۶) آیه ۱۵ كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنْتَه لَنْسَفَعَا بِالنَّاصِيَةِ

ترجمه

حاشا و کلا که اگر باز نایستد، سوگند که ناصیه [= موی جلوی پیشانی، زمام] [او] را سخت بگیریم.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«کَلَّا» این کلمه در اصل برای «انکار» است و در معنای «حقا»، حرف تنبیه (هان)، کلمه جواب (بله،...) هم به کار می‌رود که در جلسه ۳۵۳ توضیح داده شد.

«لَئِن» = لام مقدمه برای سوگند (موطنه للقسم) + حرف شرط (إن)

«لَمْ يَنْتَه»: «يَنْتَه» در اصل «یتتهی» بوده است که چون حرف جزم بر آن آمده، حرف «ی» پایانی آن، ساکن و سپس حذف شده است.

«یتتهی»

فعل مضارع از ماده «نهی» است که به باب «افتعال» رفته و معنای «مطاوعه» (قبول کردن و پذیرفتن) پیدا کرده است («انتتهی» یعنی نهی را پذیرفت).

ظاهرا اصل این ماده در دو معنا به کار رفته است:

یکی در معنای «پایان و به نهایت رسیدن»، و

دوم در معنای «بازداشتن و مانع شدن».

البته عموم اهل لغت، تنها یک اصل برای این ماده معتقدند هرچند در اینکه کدام از این دو معنا اصل است، اختلاف دارند. برخی اصل را در معنای اول (پایان و نهایت کار) دانسته و گفته‌اند و گفته‌اند معنای «بازداشتن» از این جهت است که وقتی «نهی» می‌کنید و مخاطب نهی را می‌پذیرد و باز می‌ایستد، در حقیقت، آنجا را پایان کار خود قرار داده است (معجم المقایس اللغة، ج ۵، ص ۳۵۹) اما برخی اصل را معنای دوم (بازداشتن) دانسته و گفته‌اند که «پذیرش نهی» (= انتهاء) بر دو قسم است: یکی اختیاری و دوم طبیعی؛ و در مورد دوم، هر چیزی را بخواهند بازدارند، آن نقطه بازداشتن آن، نهایت آن محسوب می‌شود و لذا به آن «انتها» و «نهایت» گفته‌اند. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۲، ص ۲۶۵-۲۶۶)!

۱. و هذا الانتهاء إما اختیاری: كما فی: «إلى رَبِّكَ الْمُنتَهَى» بالنظر الى العبد. و إما طبیعی: كما فی حدود الدار و أواخرها فی الخارج. ففي الآية إذا كان النظر الى نفس المنتهى من حيث هو، بمعنى اسم المكان، كما فی قوله تعالى: . وَ لَقَدْ رَأَى نَزْلَهُ أُخْرَى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنتَهَى (۵۳/ ۱۴) فيكون الانتهاء في

همچنین به عقل «نُهیه» گفته می‌شود از این جهت که انسان را از ورود در بدیها بازمی‌دارد، که جمع آن، «نُهی» می‌باشد: «أولی النُهی؛ طه/۵۴ و ۱۲۸) (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۲۷)

«لَنْسَفَعًا» = لام قسم + فعل مضارع مجزوم «نسفع» + نون تاکید خفیفه (این نون را در سبک نحوی اهل کوفه، غالباً به صورت «ن» می‌نویسند؛ اما در سبک نحوی اهل بصره، به صورت الف با تنوین نوشته می‌شده است چون هنگام وقف، به صورت «آ» خوانده می‌شود؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۰)^۱

«سفع» در دو معنا به کار رفته است. یکی در معنای رنگ سیاهی که به سرخی میل کرده باشد؛ و دیگری به معنای «گرفتن با دست» است (معجم المقاییس اللغه، ج ۳، ص ۸۳) و برخی تاکید کرده‌اند که نه هرگونه گرفتن، بلکه گرفتن محکم و شدیدی است که با کشیدن توأم باشد. (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۷۹؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۵، ص ۱۴۱). ماده «سفع» (لنسفعاً) در قرآن کریم فقط همین یکبار به کار رفته است.

«النَّاصِيَةَ» به معنای رستنگاه موی جلوی سر است (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۱۰)، و یا خود مویی که در قسمت جلوی سر روییده باشد (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۷۹)^۲. در زبان فارسی معادل معینی ندارد و بسیاری از مترجمان آن را به «پیشانی» ترجمه کرده‌اند که ترجمه دقیقی نیست؛ زیرا «پیشانی» به محدوده بالای ابرو تا رستنگاه موی سر گفته می‌شود که معادل این کلمه در زبان عربی «جَبْهَةٌ» می‌باشد؛ در حالی که «ناصیه» به قسمتی می‌گویند که از رستنگاه مو شروع می‌شود و تا بالای سر ادامه می‌یابد و در مقابل «قفا» (پشت سر) می‌باشد (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۵، ص ۱۴۱)

کلمه «ناصیه» چهار بار به کار رفته (هود/۵۶؛ علق/۱۵ و ۱۶؛ الرحمن/۴۱) که مورد اخیر آن به صورت جمع (نواصی) بوده است.

بدین ترتیب، مقصود از «لَنْسَفَعًا بِالنَّاصِيَةِ» آن است که قسمت جلوی سر کسی را محکم و با شدت بگیریم و به سمت و سوی خاصی بکشیم، به طوری که وی کاملاً خوار و ذلیل شود و نیز توان هیچگونه مقاومت و سرپیچی نداشته باشد. البته با

نفس المحلّ طبعياً. و إذا كان النظر الى الانتهاء، بمعنى المصدر: فيكون الانتهاء في العمل و السير من العبد. و من هذا المعنى: مفهوم النهاية بمعنى الأقصى و الآخر للشيء طبعياً، فإنّ حدود الشيء تختار بالطبع و باقتضاء الذات بكونها متروكة فيها فظهر أنّ طلب الترك و إرادة كون أمر متروكا: عبارة عن تحديده و تماميته و انتهائه الى ذلك الحدّ من دون إدامة فيه.

۱. و النون في «لَنْسَفَعًا» نون التأكيد الخفيفة و الاختيار عند البصريين أن تكتب بالألف لأن الوقف عليها بالألف و اختار الكوفيون أن تكتب بالنون لأنها نون في الحقيقة

۲. برخی اصل این کلمه را از ماده «نصو» دانسته‌اند که به معنای برگزیدن و اختیار کردن است و ناصیه هم محل رویش مو در قسمت بالای سر است، چنین نامیده شده (معجم المقاییس اللغه، ج ۵، ص ۴۳۳) اما دیگران تذکر داده‌اند که اصل این کلمه به صورت «نصو» از زبان‌های عبری و سریانی گرفته شده که به معنای قسمت بالای بدن و مشخصاً پیشانی و محل رستن موی سر بوده است؛ و به صورت ماده «نصی» کلمه‌ای در زبان عربی بوده است که به معنای اختیار کردن و برگزیدن بوده است و نباید بین این دو را خلط کرد (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۲، ص ۱۴۸)

توجه به اینکه در ماده «سفع» معنای سیاهی مایل به سرخی هم نهفته بوده، برخی توضیح داده‌اند که چه‌بسا در این تعبیر، این معنا که صورتش بر اثر حرارت با آتش سیاه شود نیز لحاظ شده است. (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۳)

حدیث

۱) از امام سجاده دعایی در خصوص فاصله بین نافله‌های روز جمعه آمده است؛ فرازی از آن بدین صورت است: خدایا! همانا دلم امید به رحمت گسترده‌ات دارد و جانم از شدت عقابت بیمناک است. از تو می‌خواهم بر محمد و آل او درود فرستی و مرا از مکر خویش ایمن داری و از خشم خویش در عافیت بداری و مرا از اولیای طاعت خود گردانی و با رحمت و مغفرت بر من تفضل کنی و با فضل گسترده‌ات مرا از ذلیل شدن در برابر بندگان برتر داری و بر من رحم کنی از اینکه به ناامیدی مردودی، و «سَفَع» [= سوزاندگی و گرفتاری در] آتش محرومیت، مبتلا شوم.

مصباح المتعجد، ج ۱، ص ۳۴۸

اللَّهُمَّ إِنَّ قَلْبِي يَرْجُوكَ لِسَعَةِ رَحْمَتِكَ وَ نَفْسِي تَخَافُكَ لِشِدَّةِ عِقَابِكَ فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَ آلَهُ وَ أَنْ تُؤْمِنَنِي مَكْرَكَ وَ تُعَافِنِي مِنْ سَخَطِكَ وَ تُجْعَلَنِي مِنْ أَوْلِيَاءِ طَاعَتِكَ وَ تَفْضُلَ عَلَيَّ بِرَحْمَتِكَ وَ مَغْفِرَتِكَ وَ تُشَرِّقَنِي بِسَعَةِ فَضْلِكَ عَنِ التَّذَلُّلِ لِعِبَادِكَ وَ تَرْحَمَنِي مِنْ خِيْبَةِ الرَّدِّ وَ سَفَعِ نَارِ الْحَرَمَانِ.^۱

۲) امیرالمومنین ع در فرازی از یکی از خطبه‌های خود فرمودند:

...پس تقوای خدایی را پیشه کنید که شما در مقابل دیدگان او بید و ناصیه [= پیشانی، زمام] تان در دست اوست و تغییر و تحولاتان در کف قدرت اوست؛ اگر [کاری را] مخفی دارید، بدان علم دارد؛ و اگر آشکار کنید، ثبت و ضبطش می‌کند...

نهج البلاغه، خطبه ۱۸۳

... فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بَعِيْنُهُ وَ نَوَاصِيْكُمْ بِيَدِهِ وَ تَقَلُّبُكُمْ فِي قَبْضَتِهِ إِنْ أَسْرَرْتُمْ عِلْمَهُ وَ إِنْ أَعْلَنْتُمْ كَتَبَهُ ...^۲

۱. همچنین در الکافی (ج ۳، ص ۳۲۲) دعایی از امام باقر ع در حال سجده روایت شده است که در کتب ادعیه روایی، این عبارت در دعاها بعد از نمازهای مستحب دهه آخر ماه رمضان (تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۷۹؛ و نیز برای سجده شکر بعد از نمازها به ویژه بعد نماز ظهر و مغرب (البلد الأمين و الدرع الحصین، ص ۱۸؛ المصباح للکفعمی، ص ۲۸) توصیه شده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْأَحْوَلِ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ وَ هُوَ سَاجِدٌ: «أَسْأَلُكَ بِحَقِّ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ لَمَّا أَدْخَلْتَنِي الْجَنَّةَ وَ جَعَلْتَنِي مِنْ سُكَّانِهَا وَ لَمَّا نَجَّيْتَنِي مِنْ سَفَعَاتِ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ آلِهِ» ترجمه: به حق حبیب تو، حضرت محمد ص از تو می‌خواهم که مرا در بهشت وارد کنی و از اسکنان آن قرارم دهی و از «سفعه»های [حرارت سوزاننده و سیاه‌کننده] آتش نجاتم دهی، به امید رحمت، و بر محمد و آل او درود فرست.

۲. این روایت هم قابل توجه است:

و روى عن الإمام الكاظم أبي الحسن موسى بن جعفر ع في وصيته ع لهشام و صفته للعقل
يَا هِشَامُ مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ مَلِكٌ آخِذٌ بِنَاصِيَّتِهِ فَلَا يَتَوَاضَعُ إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ وَ لَا يَتَعَظَّمُ إِلَّا وَضَعَهُ اللَّهُ (تحف العقول، ص ۳۸۶)

۳) امیرالمومنین ع در فرازی از یکی از خطبه‌هایشان درباره خداوند می‌فرماید:

...مخلوقات را به خاطر ترس [از تنهایی] نیافریدی و به خاطر اینکه سودی ببردی به کار نگماشتی، به دنبال هر که باشی از تو پیش نیفتد، و آن را که بگیری از چنگ تو بیرون نرود. کسی که عصیان کند، از سلطنت نکاهد، و کسی که اطاعت کند، در مُلکت چیزی نیافزاید، آن که از قضا و قدرت خشمناک است قدرت برگرداندن فرمانت را ندارد، و هر که از امرت روی گرداند از تو بی‌نیاز نمی‌شود.

هر سرّی به نزد تو عیان است، و هر غیبی در پیشگاهت آشکار است. تو ابدی هستی پس پایانی برایت نیست، و تو منتها هستی از این رو گریزی از تو نیست، و تو می‌عادگاهی که نجاتی از تو جز به تو نیست. ناصیه [= پیشانی، زمام] هر جنبنده‌ای در کف تو، و بازگشت هر ذی‌روحمی به سوی توست...

نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹

...لَمْ تَخْلُقِ الْخَلْقَ لَوْحَشَهُ وَ لَا اسْتَعْمَلْتَهُمْ لِمَنْفَعَةٍ وَ لَا يَسْبُوكَ مَنْ طَلَبْتَ وَ لَا يُفْلِتُكَ مَنْ أَخَذْتَ وَ لَا يَنْقُصُ سُلْطَانَكَ مَنْ عَصَاكَ وَ لَا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ مَنْ أَطَاعَكَ وَ لَا يَرُدُّ أَمْرَكَ مَنْ سَخَطَ قَضَاءَكَ وَ لَا يَسْتَغْنِي عَنْكَ مَنْ تَوَلَّى عَنْ أَمْرِكَ كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةٌ وَ كُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ أَنْتَ الْأَبَدُ فَلَا أَمَدَ لَكَ وَ أَنْتَ الْمُتْتَهَى فَلَا مَحِيصَ عَنْكَ وَ أَنْتَ الْمَوْعَدُ فَلَا [مُنْجِي] مَنْجِي مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ بِيَدِكَ نَاصِيَةٌ كُلُّ دَابَّةٍ وَ إِلَيْكَ مَصِيرٌ كُلُّ نَسَمَةٍ...

تدبر

(۱) «كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَه لِنَسْفَعَا بِالنَّاصِيَةِ»

خداوند به انسان اختیار داده است، پس، این گونه نیست که انسان همواره در مسیر حق حرکت کند؛ بلکه در آیات قبل بیان شد که ممکن است کسی احساس استغنا کند و طغیانگر شود و طغیانش به حدی برسد که بندگان برگزیده خدا را مورد اذیت و آزار قرار دهد و حق را تکذیب و از حق رویگردان شود (علق/۶-۱۳). البته قطعاً خداوند او را می‌بیند (علق/۱۴) و بازگشت نهایی او به خدا خواهد بود (علق/۸).

در واقع، آن بندگان واقعی خدا او را امر به تقوا خواهند کرد (علق/۱۲)؛ اما اگر او زیر بار حق نرفت و دست از کارهای نادرست خود برنداشت، چنین نیست که او گمان کرده که واقعا از خدا بی‌نیاز باشد (علق/۷). خیر، زمام او قطعاً در دست خداست، از ناصیه‌اش [موهای جلوی سرش] می‌گیرند و او را با خواری و ذلت روانه جهنم خواهند کرد.

(۲) «لِنَسْفَعَا بِالنَّاصِيَةِ»

مقصود از «لِنَسْفَعَا بِالنَّاصِيَةِ» چیست و چرا چنین تعبیری به کار رفته است؟

الف. ناصیه به معنای موی جلوی پیشانی و «سفع» به معنای «گرفتن با شدت و حدت و به سمتی خاص کشیدن» است؛ آن طغیانگر، در اثر احساس استغنا دچار کبر و غرور شده و در مقابل حق ایستاده، و این آیه می‌خواهد بفرماید که او را به نحوی تحقیرآمیز و با خواری و ذلت به سوی آتش جهنم می‌کشاند. (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۳)

ب. ناصیه به معنای خود پیشانی و «سفع» به معنای سیاه و سرخ شدن پوست صورت در اثر حرارت است، یعنی با حرارت جهنم سر و صورتش سوخته و سیاه می‌گردد. (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۳) (مؤید این معنا سخن حضرت زهرا س است که وقتی واقعه هجوم به خانه خود را تعریف می‌کند، بعد از اینکه فرمودند درب خانه را به روی من کوبیدند، می‌فرمایند «و النَّارُ تُسَعَّرُ وَ تَسْفَعُ وَ جَهِي: در حالی که آتش شعله می‌کشید و صورتم را از شدت حرارت، سیاه می‌کرد»؛ بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۳۴۹)^۱

ج. این تعبیر، کنایه از شدت مغلوب و مقهور بودن وی است، و به بهترین وجه می‌تواند تسلط کامل عالم ملکوت بر عالم ماده را نشان دهد (تفسیر ابن عربی، ج ۲، ص ۴۴۶)؛ زیرا اگر موهای جلوی سر (یا خود «سر») شخصی را محکم بگیرند و به سویی بکشند، او دیگر توان کنترل حرکت خود را نخواهد داشت و امکان هر گونه حرکت به هر طرفی از او سلب می‌شود. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۵، ص ۱۴۱)

د. و با توجه به اینکه قسمت ناصیه (از رستگاه مو تا بالای سر) عملاً همان محلی است که مغز در پشت آن مخفی شده است چه بسا درصدد است یکی از معجزات علمی قرآن برای آیندگان را نشان دهد. توضیح مطلب این است که با توجه به اینکه مغز مرکز احساسات و ادراکات و توجهات آدمی است (که این از کشفیات قرون اخیر است)، اگر ناصیه کسی (که مغز در آن قرار گرفته) کاملاً در اختیار گرفته شود، در واقع از او سلب اراده شده و او کاملاً مقهور و تحت کنترل خواهد بود. (اقتباس از التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۵، ص ۱۴۱)^۲

... هـ

۱. از حضرت زهرا س روایت شده است: «فَجَمَعُوا الْحَطَبَ الْجَزَلَ عَلَى بَابِنَا وَ اتُوا بِالنَّارِ لِیُحْرِقُوهُ وَ یَحْرِقُونَا، فَوَقَفْتُ بَعْضَادَةَ الْبَابِ وَ نَاشَدْتُهُمْ بِاللَّهِ وَ بَابِي أَنْ يَكْفُوا عَنَّا وَ يَنْصُرُونَا، فَأَخَذَ عَمْرُ السَّوْطِ مِنْ يَدِ قُنْفُذٍ - مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ - فَضْرَبَ بِهِ عَضْدِي فَالْتَوَى السَّوْطُ عَلَيَّ عَضْدِي حَتَّى صَارَ كَالْمُلْجِ، وَ رَكَلَ الْبَابَ بِرِجْلِهِ فَرَدَّهُ عَلَيَّ وَ أَنَا حَامِلٌ فَسَقَطْتُ لَوْجَهِي وَ النَّارُ تَسَعَّرُ وَ تَسْفَعُ وَ جَهِي، فَضْرَبَنِي بِيَدِهِ حَتَّى انْتَثَرَ قُرْطِي مِنْ أُذُنِي، وَ جَاءَنِي الْمَخَاضُ فَاسْقَطْتُ مُحْسِنًا قَتِيلًا بِغَيْرِ جُرْمٍ، (مرحوم مجلسی این حدیث را در بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۳۴۸-۳۴۹ از ارشاد القلوب نقل کرده است و در کتاب طرف من الأنباء و المناقب، ص ۳۹۲ پس از اشاره به اینکه مرحوم مجلسی آن را از ارشاد القلوب نقل کرده، آدرس «ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۵۸» را می‌دهد؛ اما در ارشاد القلوبی که اکنون در دست ماست این عبارت پیدا نشد و مصحح بحار هم تذکر داده که روایات متعددی از جلد ۲ ارشاد در بحار نقل شده که در متن فعلی نیست و احتمال داده که این متن فعلی متن ناقص و در واقع تلخیص متن اصلی است؛ البته در الهدایة الکبری، ص ۱۷۸-۱۷۹ این حدیث آمده، فقط در آن عبارت «تسفع وجهی» نیامده است.)

۲ عبارت ایشان که به نوعی الهام‌بخش تدبیر فوق بود چنین است: «إن لم يبتنه عن النواهي و الزواجر، لقبضه قبضا شديدا في الظاهر و في المعنى، أما في الظاهر فبالقبض بناصره، بحيث لا يقدر أن يتحرك إلى جانب و يميل إلى ناحية و يتفكر في أموره، فهو مغلوب مقهور تحت سلطة القابض المقتدر. و أما المعنوي: فإن مقدم الرأس مركز الإحساسات و الإدراكات و التوجهات، فإذا قبضت الناصية بيد غيبى إلهي جبار: يكون محدودا و مقيدا و محكوما و مأخوذا بأخذ عزيز مقتدر، و في هذا عذاب أليم ليس فوقه عذاب.

۳) «كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنْتَه لَنْسَفَعَا بِالنَّاصِيَةِ»

انسان کاملاً در کف قدرت خداست؛ اگر دو روزی به او مهلت داده‌اند و او طغیان کند، این گونه نیست که تا ابد کار به کار او نداشته باشند. خدا به انسان طغیانگر مهلت می‌دهد؛ اما اگر دست از کارهای خود بردارد، نهایتاً زمام او را به دست گرفته، با خواری و ذلت روانه جهنمش می‌کند.

۴) «كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنْتَه لَنْسَفَعَا بِالنَّاصِيَةِ»

در آیات قبل، از ترک‌تازی انسانی طغیانگر در مقابل بنده‌ای هدایت شده در دنیا سخن گفت و در این آیه، از وضعیت نهایی این انسان طغیانگر در آخرت.

پاسخ به یک شبهه

گاه افراد انتظار دارند که اگر خداوند قدرت مطلقه است، پس اولیاءالله، نباید از جانب معاندان مورد آزار و اذیت واقع شوند؛ و به تبع، انتظار دارند که اگر در مسیر خدا حرکت کردند، همواره در مقام ظاهر هم پیروز میدانها باشند؛ و با مشاهده شکست ظاهری، در خدایی خدا و لزوم بندگی او شک می‌کنند!

اشتباه آنها این است که جایگاه دنیا و آخرت را با هم خلط کرده‌اند. خدا خداست و قدرت مطلقه است؛ اما در دنیا به انسان اختیار داده و لذا امکان این را قرار داده است که عده‌ای از دستور او تخطی کنند، تا حدی که برترین اولیاءالله را مورد بدترین آزارها قرار دهند؛ و البته کسی که خود را تحت ولایت خدا قرار داده، در تمام این سختی‌ها و ناملایمات جز زیبایی نمی‌بیند (حضرت زینب در دربار ابن‌زیاد فرمود: ما رایت الا الجمیل)

بله، آخرتی هم قطعاً هست که با ملاحظه آنجاست که می‌توان فهمید که آیا نهایتاً اولیاءالله برنده و پیروز شدند یا دشمنان آنها.

۵) «لَئِن لَّمْ يَنْتَه ...»

خدا چه اندازه مهربان و بردبار است: با چنان معصیت‌های شدیدی، نفرمود که حتماً او را چنین و چنان می‌کنیم، بلکه فرمود «اگر از کارش دست بردارد، او را چنین و چنان می‌کنیم».

یعنی باب توبه حتی برای چنان انسان پلیدی که برترین بنده خدا (پیامبر اکرم ص) را اذیت کرده بود (جلسه ۳۵۶، شأن نزول) نیز باز است.

۶) «لَنْسَفَعَا بِالنَّاصِيَةِ»

گویند: یکبار ابن مسعود که جثه‌ای کوچک و ضعیف داشت، ابلاغ سوره‌ای به مشرکان قریش را برعهده گرفت؛ اما وقتی آن سوره را خواند، ابوجهل برخاست و چنان سیلی به صورت او زد که گوش او پاره شد، و خون جاری گشت! ابن مسعود گریان به خدمت پیامبر ص آمد، هنگامی که چشم پیامبر ص بر او افتاد، ناراحت شد، غمگین سر را به زیر انداخت. ناگهان جبرئیل نازل شد در حالی که خندان و مسرور بود، فرمود: ای جبرئیل چرا می‌خندی در حالی که ابن مسعود گریان است؟ عرض کرد به زودی دلیل آن را خواهی دانست.

این ماجرا گذشت، هنگامی که مسلمانان روز جنگ بدر پیروز شدند، ابن مسعود هم دلش می‌خواست بهره‌ای در میان مجاهدان داشته باشد؛ در میان کشته‌های مشرکان گردش می‌کرد، چشمش به ابوجهل افتاد، در حالی که آخرین نفسهای خود را می‌کشید، ابن مسعود روی سینه او قرار گرفت. هنگامی که چشم ابوجهل به او افتاد، گفت: ای چوپان حقیر! بر جایگاه بلندی قرار گرفته‌ای! ابن مسعود گفت الاسلام یعلو و لا یعلی علیه: "اسلام برتری می‌گیرد و چیزی بر اسلام برتری نخواهد گرفت". ابو جهل به او گفت به دوستت محمد بگو: در نظر من احدی از او مبعوض‌تر نبود، چه در زندگی‌ام و چه الان در حال مرگم!

روایت شده که هنگامی که این سخن به گوش پیغمبر ص رسید فرمود: فرعون زمان من، از فرعون موسی بدتر بود، چرا که او در واپسین لحظات عمر گفت: من ایمان آوردم (یونس/۹۰)، ولی این طغیانش بیشتر شد! به هر حال ابن مسعود سرش را جدا کرد اما نمی‌توانست آن را بلند کند و بیاورد و بناچار از موهای جلوی سرش گرفت و روی زمین می‌کشید و می‌آورد.

فخر رازی پس از ذکر این حکایت می‌گوید: چه بسا خداوند ابن مسعود را ناتوان از حمل آن سر قرار داده بود تا وعده خدا که «لنسفعا بالناصیه» (او را از موی سرش با خواری و ذلت می‌کشیم) در همین دنیا محقق شود. (تفسیر کبیر، ج ۳۲، ص ۲۲۴-۲۲۵؛ تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۷۰-۱۷۲)

گزارشی از یک سال گذشته

با عنایات خداوند متعال، امروز ابتدای دومین سالی است که کار تدبیر «یک آیه در روز» را آغاز شد. از طریق سه لینک زیر می‌توانید اولین مطلب کانال و دو صفحه‌ای که توضیحی درباره فعالیت این کانال داده شد، مطالعه فرمایید.

<https://t.me/YekAaye/5>

<https://t.me/YekAaye/1987>

<https://t.me/YekAaye/2025>

در همان اوایل کار، یکی از آشنایان این توصیه حضرت آیت الله خرازی (از اساتید اخلاق قم) را که در یکی از کانالهای مذهبی گذاشته شده بود، برایم فرستاد که «در طول روز فرصت‌هایی را برای تدبیر در آیه‌ای از آیات قرآن اختصاص بده. ...

مداومت بر این کار، همه دردهای روحی و اخلاقی ما را به طور معجزه آسایی درمان می کند.» که مشوق خوبی برای ادامه کار بود. (متن کامل در لینک زیر)

https://t.me/shia_patogh1/2698

به نظر می رسد راه مراجعه صحیح به قرآن، و اجتناب از تفسیر به رأی، این است که ابتدا معنای آیه درست فهمیده شود، سپس تا حد امکان از کلمات معلمان حقیقی وحی مدد گرفته شود؛ و آنگاه با تدبر در جوانب مختلف آیه، و بویژه تطبیق آیه بر وضعیت (فکری، اخلاقی، و رفتاری) خودمان، از این سفره گسترده الهی روزی ای برداشته شود؛ بر همین اساس بود که ابتدای هر صبح، علاوه بر ارائه متن و صوت آیه، و ترجمه نسبتاً دقیقی از آن، بحثهای لغوی و نحوی ای که به فهم صحیح معنای آیه کمک می کرد، گذاشته می شد. سپس در طول روز احادیثی که به طور مستقیم یا غیرمستقیم، دریچه هایی به فهم بهتر آیه می گشود، ارائه می گردید؛ و از مخاطبان انتظار می رفت که خود درباره آیه بیندیشند؛ و آنگاه هنگام شب، آنچه این بنده ناچیز با مراجعه به تفاسیر مختلف و تدبر در آیات، به دست می آورد، در کانال می گذاشت و تذکرات سازنده مخاطبان هم اغلب در اصلاح این محتوا موثر بوده است.

در طول یک سال گذشته، تلاش شد که حتی یک روز این کار تعطیل نشود، که البته تنها وقفه کار، مسافرت حدود ده روزه برای زیارت اربعین بود که در آن سفر معنوی، نه فرصت تحقیق و نگارش بود و نه امکانات لازم برای این کار. همچنین تلاش شد گذاشتن مطالب در کانال حتی الامکان به دیروقت نیفتد، اما گاه پیچیدگی مطالب و فراوانی نکات (که زمان زیادی را برای ساده سازی، تلخیص و تنظیم آنها می گرفت) و گاه اشتغالات روزمره (از مسائل کاری گرفته تا رفت و آمدهای خانوادگی) انجام این کار را به تاخیر می انداخت، که امیدوارم عذر بنده مقبول افتد.

از آنجا که برخی از حجم زیاد مطالب گلایه داشتند، از همان ابتدا تذکر دادم که علت اینکه مطالب را در بندها و با عنوان های اصلی متعدد (نکات ترجمه، کلام معصوم، تدبر) و زیرعنوان های تخصصی (نکته انسان شناسی، اخلاقی، سیاسی و ...) می گذارم این است که هرکه فرصت یا علاقه به برخی بحثها ندارد، دستش در انتخاب باز باشد و آن چیزهایی را که می خواهد بخواند، با این حال، کانال دیگری با عنوان «یک آیه در روز- گزیده» نیز راه اندازی شد که تنها گزیده ای از این مطالب در آنجا قرار داده می شد؛ (لینک زیر)

<https://t.me/YekAayah>

و البته سایتی هم در فضای وب برایش قرار داده شد تا کسانی که می خواهند مطالب گذشته را جستجو و یا مطالعه کنند و یا مطلع شوند تاکنون چه آیاتی مورد بحث قرار گرفته، کارشان آسان تر شود (لینک زیر)

<http://yekaye.ir/>

هدف بنده از این کانال دو چیز بوده است: در درجه اول، خودم مقید شوم که هر روز در کلام خداوند متعال و کلمات معصومین علیهم السلام درنگی داشته باشم؛ و در درجه دوم، در فضای شبکه های مجازی، که به ابتدال در اندیشه و سطحی نگری در تحلیل ها دامن زده می شود، مطالبی ارائه گردد که شاید افراد را به تفکر و تأمل جدی وادار سازد. و در همین راستا بوده که مطالب را در بندهای مستقلی می نویسم تا امکان باز نشر آنها در گروهها و کانال های دیگر مهیا شود.

بسیاری از افراد، گاه، از دشواری بحثها گلایه داشته‌اند. بنده تلاش فراوانی کرده و می‌کنم که بحثها را ساده‌سازی نمایم، اما باور ندارم که هر سخن عمیقی را می‌توان ساده کرد، بلکه به نظرم باید به عمیق شدن مخاطب هم اهتمام داشت؛ و معتقدم اگرچه باید در جذابیت محتوا کوشید، اما نباید همه چیز را فدای جذابیت کرد، و البته ضعف مولف هم جای خود دارد. اعضای این کانال یک ماه پس از شروع به کار به حدود ۱۸۰۰ نفر رسید و این آمار تدریجا تا حدود ۲۸۰۰ نفر بالا رفت، و اکنون بیش از ۲۴۰۰ عضو دارد که به طور روزانه حدود ۲۰۰-۳۰۰ نفر با گذشت یک هفته حدود ۵۰۰ نفر پیگیر مستقیم مطالب هستند؛ و البته با توجه به چند موردی که عده‌ای مطالب را در کانال‌های خود می‌گذارند، ظاهرا به طور متوسط بالای ۱۰۰۰ نفر هر مطلبی را مشاهده می‌کنند. البته این غیر از فضای وب است که به طور مستقیم روزانه حدود ۲۰۰ بازدید واقع می‌شود.

لینک کانال «یک آیه در روز»

<https://t.me/YekAaye>

۱۳۹۶/۱/۳

۳۶۲ (سوره علق (۹۶) آیه ۱۶ ناصیه کاذبه خاطئه

ترجمه

ناصیهی [= (موی) جلوی پیشانی، زمام] دروغگوی خطاکار

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«خاطئه»

اسم فاعل از ماده «خطأ» است. برخی بین این ماده و ماده «خطو» (که کلمه «خطوه» = قدم) از آن ساخته شده: و لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ، بقره/۱۶۸) تفاوتی نگذاشته و هر دو را به معنای عبور کردن و تجاوز از حد دانسته‌اند (معجم المقاییس اللغة، ج ۲، ص ۱۹۸) و جمعا در قرآن کریم ماده «خطأ» ۲۲ بار و ماده «خطو» ۵ بار و در تمامی موارد به صورت جمع (و با تعبیر «خُطُواتِ الشَّيْطَانِ») به کار رفته است.

اما اغلب اهل لغت بین این دو تفاوت گذاشته‌اند.

همچنین، در زبان فارسی، ما کلمه «خطا» را غالبا به معنای «اشتباه» و نه «گناه» (یعنی در جایی که تعمدی در کار نبوده

است) به کار می‌بریم؛ اما اینکه آیا در زبان عربی هم همین طور است یا خیر، بین اهل لغت اختلاف است.

اغلب (مثلا: کتاب العین، ج ۴، ص ۲۹۲؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۲۸۸) بر این باورند که:

وقتی به صورت فعل ثلاثی مجرد به کار می‌رود (خَطِي يَخْطَأُ خَطْأً، فهو خاطئ) به معنای «گناه» است، مثلا: «إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْأً كَبِيرًا» (إسراء/۳۱) یا «وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسَلِينِ، لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ» (لحاقه/۳۶-۳۷) یا «وَأِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ» (یوسف/۹۱).

اما در جایی که به نحو ثلاثی مزید (باب افعال) به کار می‌رود (أَخْطَأَ إِخْطَاءً فهو مُخْطِئٌ) به معنای «اشتباه» است؛ مثلا «وَأَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ» (أحزاب/۵)

البته وقتی به صورت «خَطَأً» و «خَطِيئَةً» (جمع آن: خَطِيئَات و خَطَايَا) به کار می‌رود، گاهی به معنای «اشتباه غیر عمدی» است (مثلاً: وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ، نساء/۹۲؛ وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا، نساء/۱۱۲) و گاهی به معنای «گناه عمدی» است (مثلاً: مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا، نوح/۲۵؛ إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا، شعراء/۵۱؛ وَ لَنَحْمِلُ خَطَايَاكُمْ وَ مَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ، عنكبوت/۱۲؛ وَ الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ، شعراء/۸۲؛ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ، بقره/۵۸) در مقابل، برخی (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۳، ص ۷۹-۸۰) بر این باورند که تفاوت «خطأ» و «أخطأ» ربطی به عمدی بودن یا نبودن ندارد و صرفاً از این جهت است که در اولی خود فعل بیشتر مورد عنایت است و در دومی، انتساب فعل به فاعل؛ و در هر صورت، ماده «خطأ» صرفاً به معنای نقطه مقابل «صواب» (=درست) می‌باشد و هر جا که معنای تعمدی بودن از این ماده برداشت شده است بر اساس قرینه‌های پیرامونی بوده است؛

و تفاوتش با دو کلمه معروف برای «گناه» (یعنی ذنب و إثم) در این است که علاوه بر اینکه در «خطأ» لزوماً تعمدی در کار نیست، «إثم» در جایی است که تنبلی و کم‌کاری در انجام وظیفه رخ دهد؛^۱ و «ذنب» مشخصاً در مورد کار زشت و قبیحی که بد بودنش مورد اذعان و اعتراف خود فرد است به کار می‌رود؛ و در مواردی مانند «يا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ» (یوسف/۹۷) که هر دو تعبیر آمده یکجور عذرتراشی بوده است، یعنی در این آیه، برادران حضرت یوسف ع می‌خواهند بگویند در اینکه اصل کار ما «ذنب» و گناه بوده و باید استغفار کنیم تردیدی نیست؛ اما ما به خطا و اشتباه به این گناه افتادیم.^۲

به لحاظ نحوی، «ناصِيَةٌ» بدل برای «الناصِيَةُ» در آیه قبل می‌باشد (ناصیه‌اش را محکم می‌گیرند، همان ناصیه دروغگوی خطاکار را)؛

و دو تعبیر «كَاذِبَةٌ خَاطِئَةٌ» در اینجا، صفت برای «ناصِيَةٌ» می‌باشد، نه مضاف الیه، یعنی نمی‌گوید: ناصیه‌ی شخص دروغگوی خطاکار، بلکه دروغگویی و خطاکاری را وصف خود ناصیه دانسته است؛ و این استفاده مجازی (که به جای اینکه اینها را وصف صاحب ناصیه بکند، وصف خود ناصیه کرده) معنا را به نحو بلیغ‌تر و زیباتر و لطیفتر منتقل می‌کند تا اینکه می‌گفت: ناصِيَةُ الْكَاذِبِ الْخَاطِئِ. (الکشاف، ج ۴، ص ۷۷۸)

حدیث

۱) از امام باقر ع روایت شده است که پدرم امام سجاده مکرر به فرزندانشان می‌فرمودند:
از دروغ خودداری کنید، کوچک باشد یا بزرگ، جدی باشد یا شوخی،، چرا که شخص هنگامی که دروغ کوچک گفت جرات بر دروغ بزرگ هم پیدا می‌کند؛

^۱ تقابل خطا و إثم در این آیه بوضوح مشاهده می‌شود: «وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا» (نساء/۱۱۲)
^۲ ایشان عین همین توضیح را در مورد آیه «وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ» (یوسف/۲۹) و اقدام زلیخا مطرح می‌کنند.

آیا نمی‌دانید که رسول خدا ص می‌فرمود: بنده‌ای دائما راست می‌گوید تا اینکه خداوند او را به عنوان «صدیق» ثبت می‌کند؛ و بنده‌ای مرتب دروغ می‌گوید تا اینکه خداوند او را به عنوان «کذاب» ثبت می‌کند.

الکافی، ج ۲، ص ۳۳۸

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ:

كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ص يَقُولُ لَوْلَدِهِ اتَّقُوا الْكُذِبَ الصَّغِيرَ مِنْهُ وَالْكَبِيرَ فِي كُلِّ جِدٍّ وَهَزَلٍ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَذَبَ فِي الصَّغِيرِ اجْتَرَى عَلَى الْكَبِيرِ؛

أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ مَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَصْدُقُ حَتَّى يَكْتَبَهُ اللَّهُ صِدِّيقًا وَمَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَكْذِبُ حَتَّى يَكْتَبَهُ اللَّهُ كَذَابًا.

(۲) از امام صادق ع روایت شده است:

به نماز و روزه مردم فریفته نشوید؛ چرا که گاه شخصی به نماز و روزه عادت کرده به طوری که اگر آن را ترک کند وحشت می‌کند؛ بلکه آنها را با راستگویی و امانتداری امتحان کنید.

الکافی، ج ۲، ص ۱۰۴

عَنْهُ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ وَغَيْرِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا تَعْتَرُوا بِصَلَاتِهِمْ وَلَا بِصِيَامِهِمْ فَإِنَّ الرَّجُلَ رُبَّمَا لَهَجَ بِالصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ حَتَّى لَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ وَلَكِنْ اخْتَبَرُوهُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ^۱.

(۳) از امام باقر ع روایت شده است: گناهان همگی شان شدیدند، و شدیدترین آنها گناهی است که گوشت و خون بر آن رشد کند؛ چرا که بالاخره [هر گناهی] یا مورد رحمت و یا مورد عذاب واقع می‌شود؛ در حالی که در بهشت جز کسی که پاک باشد، وارد نمی‌شود.

[یعنی گوشت و خونی که از گناه روئیده و یا با گناه عجین شده است، نمی‌تواند وارد بهشت شود]

الکافی، ج ۲، ص ۲۷۰

۱. این روایت هم قابل توجه است که از امام باقر ع روایت شده است:

بدرستی که خداوند عز و جل برای شر و بدی قفل‌هایی قرار داد و کلیدهای همه آن قفل‌ها را شراب قرار داد، و دروغ از شراب بدتر است.

الکافی، ج ۲، ص ۳۳۹

عَنْهُ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالًَا وَجَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَّابَ وَالْكَذِبَ شَرًّا مِنَ الشَّرَّابِ.

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: الدُّنُوبُ كُلُّهَا شَدِيدَةٌ وَأَشَدُّهَا مَا نَبَتَ عَلَيْهِ اللَّحْمُ وَالدَّمُ لِأَنَّهُ إِمَّا مَرْحُومٌ وَإِمَّا مُعَذَّبٌ وَالْجَنَّةُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا طَيِّبٌ.^١

تدبر

(١) «نَاصِيَةٌ كَاذِبَةٌ خَاطِئَةٌ»

ناصیه‌ی [= پیشانی یا موهای جلوی پیشانی] شخصی که او را از ناصیه‌اش محکم می‌گیرند و ذلیلانه به سمت جهنم می‌کشاند، ناصیه‌ی دروغگویی و خطاکاری است؛ یعنی هم سخنان [و آراء و باورهای] وی خلاف حقیقت است و هم اعمال و رفتارش (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۳؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۷)

اگر بتوان ابعاد هویتی انسان در «باورها» و «رفتارها»یش خلاصه کرد، می‌توان گفت این آیه، نهایت وضعیت یک انسان در بُعد نامطلوب را نشان می‌دهد و می‌خواهد بفرماید که علت جهنمی شدن وی این است که تمام وجودش خلاف حق و حقیقت شده؛ و کسی که وجودش (تمام گوشت و خونس) خلاف حق و حقیقت شود، راهی به بهشت نخواهد داشت. (حدیث ۳)

(٢) «نَاصِيَةٌ كَاذِبَةٌ خَاطِئَةٌ»

به جای اینکه بگوید «نَاصِيَةُ الْكَاذِبِ الْخَاطِئِ»: ناصیه شخص دروغگوی خطاکار» فرمود: «نَاصِيَةٌ كَاذِبَةٌ خَاطِئَةٌ»: ناصیه‌ای که خود این ناصیه دروغگو و خطاکار است». چرا؟

الف. نوعی بیان مجازی است که معنا را به نحو بلیغ‌تر و زیباتر و لطیف‌تر منتقل می‌کند (الکشاف، ج ۴، ص ۷۷۸).

ب. شاید می‌خواهد نشان دهد که نه هر دروغگو و هر گناهکار، بلکه کسی که پیشانی دروغ و گناه است، به چنین عذابی عقاب می‌شود.

ج. ...

۱۳۹۵/۱/۴

۳۶۳) سوره علق (۹۶) آیه ۱۷ فَلَیْدَعُ نَادِيَهُ

ترجمه

پس، [بگو] اهل مجلسش را [به یاری خویش] بخواند؛

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«نادی»

۱. این حدیث هم در همین مضمون قابل توجه است: عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيْزٍ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: مَا مِنْ نَكْبَةٍ تُصِيبُ الْعَبْدَ إِلَّا بِذَنْبٍ وَمَا يَعْفُو اللَّهُ عَنْهُ أَكْثَرُ. (الكافي، ج ۲، ص ۲۶۹)

این کلمه از ماده «ندو» [یا «ندی»^۱] گرفته شده که برخی اصل این ماده را به معنای «جمع شدن» دانسته‌اند، به نحوی که وقتی گروهی در کنار هم جمع شوند به آنها «نادی» گفته می‌شود [چنانکه در عربی معاصر نیز برای کلمه «باشگاه» (club) از کلمه «نادی» استفاده می‌شود] و اگر آن جمع از هم متفرق شوند، دیگر بدانها «نادی» نمی‌گویند؛ و کاربرد آن در مورد ندا زدن را هم از این باب دانسته‌اند که موجب جمع شدن افراد می‌گردد (معجم المقاییس اللغة، ج ۵، ص ۴۱۲)؛ و برخی بالعکس، اصل این ماده را دالّ بر «صدا زدن» و «فراخوان مخاطبین با صدای بلند» (ندا دادن) دانسته، و جمع شدن و گرد هم آمدن را از لوازم این دانسته‌اند (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۷۹۶؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۲، ص ۷۱)

در هر صورت، کلمه «نادی» [و نیز «ندی» (مریم/۷۳)] به «مجلس» و «انجمن»ی که با صدا زدن گرد هم آمده‌اند گفته می‌شد؛ و کم‌کم به هر انجمن و مجلسی، «نادی» گفته‌اند (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۷۷۹)

کاربرد این کلمه در معنای ندا دادن، غالباً در وزن مفاعله بوده است (نادی، ینادی، نداء) و البته در وزن تفاعل (تنادی) هم در قرآن کریم به کار رفته است (يَوْمَ التَّنَادِ؛ غافر/۳۲؛ فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ؛ قلم/۲۱) که در این وزن، در خصوص «اقدام کسی که ندا را می‌شنود و بدان پاسخ می‌دهد» و یا «همدیگر را ندا دادن» می‌باشد (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۲، ص ۷۱)

ماده «ندو» [یا: ندی] ۵۳ بار در قرآن کریم به کار رفته است که غیر از سه بار که در همین معنای مجلس و انجمن بوده (فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ، علق/۱۷؛ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرِ، عنكبوت/۲۹؛ أَحْسَنُ نَدِيًّا، مریم/۷۳) در بقیه موارد در همان معنای «صدا زدن و مخاطب قرار دادن» استعمال شده است.

شان نزول

۱) از ابن عباس و اصم روایت شده است که پیامبر ص در مقام ابراهیم ع نماز می‌خواند. ابوجهل بر ایشان گذشت و گفت: آیا تو را از این کار نهی نکردم؟ و ایشان را تهدید کرد. پیامبر ص به او روی خوش نشان نداد و بر او [با آیاتی از قرآن] نهیب زد.

^۱ اینکه سه حرف «ن، د، ح» حرف معتل در کنار هم بیاید غالباً دو معنا را برایش مطرح کرده‌اند. یکی معنای «رطوبت» است که برخی این را مربوط به «ندی» دانسته‌اند و معنای دیگر همان است که در متن بحث شد. مرحوم مصطفوی، تفاوت این دو معنا را در همین «ندو» و «ندی» دانسته است (أنّ الأصل الواحد في المادة واووية: هو دعوة في مخاطبة. و في الياوية: هو الترشح و الابتلال. و قد خولطت مفاهيم المادتين و موارد استعمالهما في كتب اللغة. فمن الواووية تقول: ناداه نداءً و مناداهً و ینادیه فتنادی تنادیا، أي الدعوة في الخطاب، بأي كلمة كان...؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۲، ص ۷۱)؛ اما بسیاری از اهل لغت، ماده همین معنایی را که در متن مورد بحث قرار گرفته «ندی» گفته‌اند و یا لااقل به اینکه تمایز این دو معنا به خاطر این باشد که یکی به او ختم می‌شود و دیگری به یاء، سخنی نگفته‌اند. با توجه به اینکه این ماده در معنای «رطوبت» در قرآن کریم نیامده است، اصلاً بدان پرداخته نشد. البته راغب اصفهانی ظاهراً این دو معنا را به یک معنا برمی‌گرداند، زیرا ایشان وجه کاربرد «نداء» در معنای «فراخوان و صدا کردن مخاطبین با صدای بلند» را این دانسته است که کسی که دهانش مرطوب باشد راحت‌تر می‌تواند دیگران را صدا بزند «استعارة النداء للصوت من حيث إنّ من يكثر رطوبة فمه حسن كلامه» (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۷۹۷)

او گفت: ای محمد! به چه چیزی مرا تهدید می‌کنی؟ به خدا سوگند که هیچکس بیش از من در اینجا انجمن و عده و عده ندارد. پس نازل شد «آیا دیدی کسی را که نهی می‌کند ... پس [بگو] اهل مجلسش را [به یاری خویش] بخواند؛ تا ما هم زبانیه [آتش] را بخوانیم».

ابن عباس می‌گوید: اگر او ندا می‌داد زبانیه‌ی عذاب همانجا او را در بر می‌گرفت.

مناقب آل ابي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۱، ص ۵۵؛ مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۷۸۳
ابن عباس و الأصم كان النبي ع يصلي عند المقام فمر به أبو جهل فقال يا محمد ألم أنهك عن هذا و توعدده فأغلظ له رسول الله و انتهره فقال يا محمد بأي شيء تتهددني أما و الله إنني لأكبر هذا الوادي نادياً فنزل «أ رأيت الذي ينهى» إلى قوله «فليدع ناديه سندع الزبانية» فقال ابن عباس لو نادى لأخذته الزبانية بالعذاب مكانه.

حدیث

(۱) از امام باقر ع روایت شده است:

در روزی که مکه فتح شد پیامبر خدا ص ایستاد و خطبه‌ای خواند و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود:

ای مردم! حاضران به غایبان برسانند:

بدرستی که خداوند تبارک و تعالی با [فرستادن] اسلام، نخوت و غرور جاهلی و فخر فروشی به خاطر آباء و اجداد و قوم

و قبیله را از بین برد.

ای مردم! شما از آدم‌اید و آدم از گل؛ همانا امروز بهترین شما نزد خداوند و گرامی‌ترین‌تان از نظر او، باتقواترین و

مطیع‌ترین شما نسبت به دستورات اوست؛

بدانید که «عربیت»، پدر هیچ فرزندی نیست، بلکه زبانی گویا است؛ پس به هر کس بین شما طعنه زدند [که اصل و نسب

عربی ندارد] و خودش می‌دانست که در مسیر رضایت خداوند گام برمی‌دارد، همان برایش کافی است [یا: خداوند کفایتش

می‌کند].

بدانید هر گونه خونخواهی و تقاص‌گیری، و کینه‌توزی‌ای که در جاهلیت بوده است، من تا روز قیامت آن را زیر پا

می‌گذارم.

الزهد، ص ۵۶؛ بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۹۳

الحسن بن محبوب عن علي بن رئاب عن أبي عبيدة الحذاء عن أبي جعفر قال:

لما كان يوم فتح مكة قام رسول الله ص في الناس خطيباً فحمد الله و أثنى عليه ثم قال

أيها الناس ليبلغ الشاهد الغائب إن الله تبارك و تعالی قد أذهب عنكم بالإسلام نخوة الجاهلية و التفاخر بابائها و عشائرها

أيها الناس إنكم من آدم و آدم من طين آلا و إن خيركم عند الله و أكرمكم عليه اليوم أتقاكم و أطوعكم له آلا و إن العربية ليست

۱. قال ابن عباس: لما أتى أبو جهل رسول الله ص انتهره رسول الله ص فقال أبو جهل أنتهرنى يا محمد فو الله لقد علمت ما بها أحد أكثر نادياً منى

فأنزل الله سبحانه «فليدع ناديه» و هذا وعيد أى فليدع أهل ناديه أى أهل مجلسه يعنى عشيرته فليستنصر بهم إذا حل عقاب الله به و النادى الفنا

بَابِ وَالِدٍ وَ لَكِنَهَا لِسَانٌ نَاطِقٌ فَمَنْ طَعَنَ بَيْنَكُمْ وَ عِلْمٌ أَنَّهُ يُبْلَغُهُ رِضْوَانُ اللَّهِ حَسْبَهُ أَلَا وَ إِنَّ كُلَّ دَمٍ أَوْ مَظْلَمَةٍ أَوْ إِحْنَةٍ كَانَتْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَهِيَ تَظَلُّ تَحْتَ قَدَمِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

۳) از امام سجاده درباره «تعصب» سوال شد. فرمودند:

تعصب ورزی گناه آن است که شخص، بدهای قوم و خویش خود را بهتر از خوبان قوم و قبیله دیگران بشمارد؛ و این تعصب ورزی نیست که شخص قوم و خویش خود را دوست بدارد، بلکه تعصب ورزی آن است که قوم و خویش خود را در ظلم کردن یاری نماید.

الکافی، ج ۲، ص ۳۰۹

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْمُنْقَرِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ عَنْ مَعْمَرٍ عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: سَأَلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنِ الْعَصْبِيَّةِ فَقَالَ الْعَصْبِيَّةُ الَّتِي يَأْتُمُّ عَلَيْهَا صَاحِبُهَا أَنْ يَرَى الرَّجُلُ شِرَارَ قَوْمِهِ خَيْرًا مِنْ خِيَارِ قَوْمِ آخَرِينَ وَ لَيْسَ مِنَ الْعَصْبِيَّةِ أَنْ يُحِبُّ الرَّجُلُ قَوْمَهُ وَ لَكِنْ مِنَ الْعَصْبِيَّةِ أَنْ يُعِينَ قَوْمَهُ عَلَى الظُّلْمِ.^۱

۴) در دربار یزید، وقتی که وی به سر مقدس امام حسین ع جسارت کرد و سخنان ناروایی بر زبان آورد، حضرت زینب سلام الله عليها بلند شد و سخنانی آتشین بر زبان راند و در اواخر کلام خود فرمود:

... پس هر کیدی می خواهی به کار ببر؛ و هر تلاشی که می خواهی بکن، که به خدایی که ما را به وحی و کتاب و نبوت و برگزیدگی شرافت بخشید، کار ما را پایان نتوانی داد و به غایت ما نخواهی رسید و یاد ما را محو نتوانی کرد و عار و ننگی که به خاطر ما دامنگیرت شد، از تو رخت برنخواهد بست؛ و آیا نظر تو جز ناشی از بی عقلی و روزگارت جز چند صباح، و جمع تو جز پراکنده است، روزی که منادی ندا می دهد: بدانید که خداوند هر ظالم متجاوزی را لعنت کند.

الإحتجاج (للطبرسی)، ج ۲، ص ۳۱۰

فَقَامَتْ إِلَيْهِ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ وَ أُمُّهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ وَ قَالَتْ
ثُمَّ كَذَّبْتِكِ وَ أَجْهَدُ جُهْدَكَ فَوَ اللَّهُ الَّذِي شَرَّفَنَا بِالْوَحْيِ وَ الْكِتَابِ وَ النُّبُوَّةِ وَ الْإِنْتِخَابِ لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا وَ لَا تَبْلُغُ غَايَتَنَا وَ لَا تَمُحُو ذِكْرَنَا وَ لَا يُرْحَضُ عَنْكَ عَارُنَا وَ هَلْ رَأَيْكَ إِذَا فَنَدَ وَ أَيَّامُكَ إِذَا عَدَدَ وَ جَمْعُكَ إِذَا بَدَدَ يَوْمَ يَنَادِي الْمُنَادِي أَلَا لَعْنَةَ اللَّهِ الظَّالِمِ الْعَادِي...

۱. این دو حدیث هم در مذمت تعصب ورزی ها:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمُرَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ قَالَ: ثَلَاثَةٌ مِنْ عَمَلِ الْجَاهِلِيَّةِ الْفَخْرُ بِالنَّسَابِ وَ الطَّعْنُ فِي الْأَحْسَابِ وَ الْإِسْتِسْقَاءُ بِالنَّوَاءِ (معانی الأخيار، ص ۳۲۶)

أَبِي رَه قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ النَّوْفَلِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ رَفَعَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ: مَنْ صَنَعَ شَيْئًا لِلْمُفَاخَرَةِ حَسَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَسْوَدَ الْوَجْهِ. (ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۲۵۵)

تدبر

(۱) «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ»

کسی که به خدا تکیه می‌کند، از عده و عده‌ی اهل باطل نمی‌هراسد؛

پس،

اگر طغیانگری به دوستان و هم‌نشینانش می‌نازد؛ خدا هم در مقابل، به مومن توصیه می‌کند:

بگو اهل مجلسش را به یاری خویش بخواند؛

و نگران چیزی نباش، که خدا تو را کفایت می‌کند.

این مطلبی است که خداوند به پیامبرانش توصیه کرده است که اصلاً به آنها بگویند تمام شریکانتان را هم جمع کنید و به

ما مهلت ندهید، ببینید عاقبت از آن که خواهد بود؟! (اعراف/۱۹۵؛ یونس/۷۱؛ هود/۵۵)

(۲) «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ»

به شخص طغیانگر بگو اگر از دعوت تو به خدا و تقوای الهی ناراحت می‌شود، هم‌نشینانش را به یاری خویش بخواند؛

اما چرا هم‌نشینان اهل باطل، واقعا نمی‌توانند یاری‌ای به وی برسانند؟

الف. زیرا هر کار و اقدامی تحت قدرت خدا و به اراده خداوند حاصل می‌شود.

ب. چرا که هر دوستی غیرالهی‌ای حقیقت و باطنش دشمنی است (الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ؛

زخرف/۶۷)

ج. ...

(۳) «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ»

این آیه پیامبر ص را خطاب قرار داده که: به شخص طغیانگر بگو، اگر دلش می‌خواهد، هم‌نشینانش را صدا بزند و به

یاری خویش بخواند؛ چرا که هیچ کاری از او ساخته نیست و خدا هم برایش نگهبانان آتش را صدا خواهد زد!

و این توصیه فقط به پیامبر ص نیست، بلکه به هر مومنی است که یاری خداوند متعال را باور دارد؛

به نظر می‌رسد حضرت زینب سلام الله علیها با تکیه بر این گونه آیات بود که در کمال شجاعت به یزید فرمود:

هر غلطی می‌خواهی، بکن! که هیچ کاری از دست ساخته نیست! (حدیث ۴)

و شهید بهشتی، که می‌گفت:

به آمریکا بگویند از دست ما عصبانی باش و از این عصبانیت بمیر!

و ...

موارد زیر را چون مطمئن نبودم در کانال نگذاشتم:

(۴) «يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى ... فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ»

پشتوانه عمل‌های ایزایی مخالفان، جلسات مخفیانه است. (تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۵۴۰)

(۵) «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ»

با اینکه مخالفان پیامبر متشکل و سازمان‌یافته بودند، کاری از پیش نبردند. (تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۵۴۰)

۱۳۹۵/۱/۵

سوره علق (۹۶) آیه ۱۸ سَدَّعُ الزَّبَانِيَةَ

ترجمه

ما هم به‌زودی «زبانیه» [مأموران جهنم، فرشتگان عذاب] را خواهیم خواند.^۱

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«الزَّبَانِيَةَ»

از ماده «زبن» می‌باشد که این ماده در اصل به معنای «دفع» کردن و راندن به کار می‌رود و «زبانیه» را از این جهت چنین خوانده‌اند که کسانی‌اند که جهنمیان را سوی جهنم می‌رانند (معجم المقاییس اللغة، ج ۳، ص ۴۶). برخی آن را معادل «شُرط» (جمع «شُرطه»: پلیس، نیروی انتظامی) دانسته (قتاده، به نقل از لسان العرب، ج ۱۳، ص ۱۹۴؛ تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۳۵۰) و برخی گفته‌اند به معنای اشخاص شدید و غلیظ است و منظور همان فرشتگانی است که خداوند متعال در وصفشان تعبیر «عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غُلَاظٌ شِدَادٌ...» (تحریم/۶) را به کار برده است (زجاج، به نقل از لسان العرب، ج ۱۳، ص ۱۹۴).
کلمه «زبانیه» اسم جمع است و درباره اینکه اینک مفرد آن چیست؛ اختلاف نظر است؛ مفرد آن را «زَبْنِيٌّ»، «زَبَانِيٌّ»، «زَابِنٌ» و «زَبْنِيَّةٌ» گفته‌اند و برخی آن را اساساً از اسم جمع‌هایی که مفرد ندارد (مانند ابابیل) دانسته‌اند. (لسان العرب، ج ۱۳، ص ۱۹۴)
این ماده در قرآن کریم تنها در همین آیه به کار رفته است.^۲

۱. در قرائت ابن مسعود این آیات چنین قرائت شده است:

«كَلَّا لئن لَمْ يَنْتَه لَأَسْفَعَا بِالنَّاصِيَةِ نَاصِيَةً كَازِبَةً خَاطِئَةً فليدع إلى ناديه فسأدعو الزبانية» (معاني القرآن، ج ۳، ص ۲۸۰)

۲. «سَدَّعُ» در اصل «سَدَّعُوا الزَّبَانِيَةَ» بوده است که در رسم الخط قرآنی (که به نحو متواتر به ما رسیده است) حرف «و» آن، که به خاطر التقای ساکنین تلفظ نمی‌شود، در کتابت هم حذف شده است؛ ضمناً قرائت دیگری به صورت «سَيُدْعَى الزَّبَانِيَةُ» هم وجود دارد. (سَدَّعُ بالتون مبنياً للفاعل، و کتبت بغير واو لأنها تسقط في الوصل لالتقاء الساكنين. و قرأ ابن أبي عبلة: سَيُدْعَى مبنياً للمفعول الزبانية رفع؛ البحر المحيط في التفسير، ج ۱۰، ص ۵۱۱)

۱) دعای سوم صحیفه سجادیه، صلوات و درود بر فرشتگان الهی است که عملاً به معرفی فرشتگان مختلف نیز پرداخته است. در فرازی از این دعا آمده است:

خدایا! [صلوات فرست بر] ...

و بر «زبانیه» همان کسانی که هنگامی که بدانها گفته شود «بگیریدش، پس به زنجیرش کشید، سپس به دوزخش درآرید» (الحاقه/ ۳۰-۳۱) به سرعت اقدام کنند و مهلتش ندهند...

پس بر آنها درود فرست روزی که «هر کسی با سوق دهنده و شاهدهی که همراهش است» (ق/ ۲۱) می آید؛

و درودی فرست که کرامتی بر کرامت آنان و طهارتی بر طهارت آنان بیفزاید.

خدایا؛ و هنگامی که بر فرشتگان و فرستادگانت درود فرستادی و درود ما را بدانها رساندی، پس بر ما هم درودی بفرست

به خاطر اینکه باب سخن نیکو درباره آنها را گشودی، که همانا تویی که بخشنده و بزرگواری!

الصحیفه السجادیه، دعاء ۳

وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الصَّلَاةِ عَلَى حَمَلَةِ الْعَرْشِ وَ كُلِّ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ:

اللَّهُمَّ وَ حَمَلَةُ عَرْشِكَ الَّذِينَ ... وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِمْ: مِنْ سَكَّانِ سَمَاوَاتِكَ، وَ ...

وَ الزَّبَانِيَةِ الَّذِينَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ: «خُذُوهُ فَعَلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ» ابْتَدَرُوهُ سِرَاعًا، وَ لَمْ يَنْظُرُوهُ

... فَصَلَّ عَلَيْهِمْ يَوْمَ يَأْتِي «كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ»

وَ صَلَّ عَلَيْهِمْ صَلَاةً تَرِيدُهُمْ كِرَامَةً عَلَى كِرَامَتِهِمْ وَ طَهَارَةً عَلَى طَهَارَتِهِمْ

اللَّهُمَّ وَ إِذَا صَلَّيْتَ عَلَى مَلَائِكَتِكَ وَ رُسُلِكَ وَ بَلَغْتَهُمْ صَلَاتِنَا عَلَيْهِمْ فَصَلِّ عَلَيْنَا بِمَا فَتَحْتَ لَنَا مِنْ حُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِمْ، إِنَّكَ

جَوَادٌ كَرِيمٌ.^۱

۱. درباره نقش آفرینی «زبانیه» احادیث متعددی وارد شده است که برخی از آنها به قرار ذیل است:

حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُجُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَائِبٍ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ وَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ عَرَفَ أَهْلُ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِمَا يَرُونَ مِنْ تَضَاعَفِ اللَّذَّةِ وَ السُّرُورِ وَ عَرَفَ أَهْلُ النَّارِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ تَبَطَّشَ بِهِمُ الزَّبَانِيَةُ.

(الزهد، ص ۹۹)

حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْفَقِيه أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْه الْقُمِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ عَيْسَى الْعَجَلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الصَّلْتِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَكِيرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبَادُ بْنُ عَبَادٍ الْمُهَلَّبِيُّ [المُهَلَّبِيُّ] قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ [سَعِيدٌ] بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ هَلَالِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ بَعْلَى [بَعْلَى] بْنِ زَيْدِ بْنِ جُدْعَانَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمْرَةَ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ يَوْمًا فَقَالَ إِنَّي رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ عَجَائِبَ قَالَ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ص وَ مَا رَأَيْتُ حَدَّثَنَا بِهِ فِدَاكَ أَنْفُسَنَا وَ أَهْلُونَا وَ أَوْلَادَنَا فَقَالَ رَأَيْتُ ... وَ رَأَيْتُ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِي قَدْ أَخَذَتْهُ الزَّبَانِيَةُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَجَاءَهُ أَمْرُهُ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهْيِهِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَخَلَّصَهُ مِنْ بَيْنِهِمْ وَ جَعَلَاهُ مَعَ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ وَ رَأَيْتُ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِي جَائِعًا عَلَى رُكْبَتَيْهِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ رَحْمَةِ اللَّهِ حِجَابٌ فَجَاءَهُ حَسَنٌ خُلِقَهُ فَأَخَذَهُ بِيَدِهِ وَ أَدْخَلَهُ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ ... (الأمالی (للصدوق)، ص ۲۳۱)

أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حَاتِمِ الْقَزْوِينِيُّ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ النَّحْوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ سُلَيْمَانَ بْنِ مِقْبِلِ الْمَدِينِيِّ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ قَالَ ع إِذَا مَاتَ الْكَافِرُ شِيعَهُ سَبْعُونَ أَلْفًا مِنَ الزَّبَانِيَةِ

(۲) از پیامبر ص روایت شده است:

کسی که می‌خواهد خداوند او را از نوزده زبانیه [ماموران نوزدهگانه جهنم] نجات دهد؛ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را [زیاد] بگوید؛ چرا که آن نوزده حرف است و خداوند با هر حرفی از آن سپری در برابر یکی از آنان قرار می‌دهد.

جامع الأخبار (لشعیری)، ص ۴۲

وَعَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ عَنِ النَّبِيِّ ص مَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَجِّيَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الزَّبَانِيَةِ التَّسْعَةِ عَشَرَ فَلْيَقْرَأْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - فَإِنَّهَا تِسْعَةُ عَشَرَ حَرْفًا لِيَجْعَلَ اللَّهُ كُلَّ حَرْفٍ مِنْهَا جَنَّةً مِنْ وَاحِدٍ مِنْهُمْ.

توجه:

اینکه تعداد ماموران جهنم ۱۹ نفر است، عبارت قرآن کریم است که: «عَلَيْهَا تِسْعَةُ عَشْرٍ» (مدثر/۳۰)

(۳) ابن‌ابی‌الحدید حکایت می‌کند که بین اصحاب پیامبر خدا ص بحثی درگرفته بود که کدامیک از حروف الفبا بیش از همه در کلمات به کار می‌رود و همه اتفاق نظر داشتند که حرف «الف» چنین است. حضرت علی ع که این سخنان را شنید، بدون درنگ خطبه شیوایی مشتمل بر معارف توحید و نبوت و معاد ایراد کردند که مطلقاً از حرف الف در آن استفاده نفرمودند.

إِلَى قَبْرِهِ وَإِنَّهُ لِيُنَاشِدُ حَامِلِيهِ بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا الثَّقَلَانِ وَ يَقُولُ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَقُولُ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ فُتَجِيبُهُ الزَّبَانِيَةُ كُلًّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ أَنْتَ قَائِلُهَا وَ يُنَادِيهِمْ مَلَكٌ لَوْ رُدُّ لَعَادَ لِمَا نَهَى عَنْهُ ... (الأمالي (للسدوق)، ص ۲۹۰)

کتاب أحمد بن عبد الله المؤدّن عن أبي معاوية الضّرير عن الأعمش عن سمي عن أبي صالح عن أبي هريرة و ابن عباس و في تفسير ابن جريح عن عطاء عن ابن عباس في قوله أليس الله بأحكم الحاكمين و قد دخلت الروايات بعضها في بعض أن النبي ص أتته من نومه في بيت أم هانئ فزعا فسألته عن ذلك فقال يا أم هانئ إن الله عز و جل عرض علي في منامي القيامة و أهوالها و الجنة و نعيمها و النار و ما فيها و عذابها فأطلعت في النار فإذا أنا بمعاوية و عمرو بن العاص قائمين في حر جهنم ترضخ رؤوسهما الزبانية بحجارة من جمر جهنم يقولون لهما هل أنتما بولايه علي بن أبي طالب قال ابن عباس فيخرج علي من حجاب العظمة ضاحكاً مستبشراً و ينادي حكم لي و رب الكعبة فذلك قوله أليس الله بأحكم الحاكمين فبيعت الخبيث إلى النار و يقوم علي في الموقف يشفع في أصحابه و أهل بيته و شيعته. (مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۳، ص ۲۰۴)

قال ص أيها الناس تدبروا القرآن المجيد فقد دلّكم على الأمر الرشيد و سلموا لله أمره فإنه فعّال لما يريد و احذروا يوم الوعيد ... يوم يقوم الزبانية إلى الكفار و يبادر من يسوقهم سوقاً عنيفاً و الدموع تتحادر و تثب النار إلى الكفار كوثوب اللبث إذا شاخر فيذل من زفيرها كل من عز و فاخر - الذي جعل مع الله إلهاً آخر فألقياه في العذاب الشديد. (إرشاد القلوب إلى الصواب (للديلمی)، ج ۱، ص ۸۱)

قال رسول الله صلى الله عليه و آله: «النار و الزبانية أسرع إلى فساق أهل القرآن منهم إلى عبدة الأوثان فيشكون، يقولون: ربنا، النار و الزبانية أسرع إلينا من عبدة الأوثان، فيقول الله تعالى: ليس من علم كمن لا يعلم». (غرر الأخبار، ص ۴۳؛ كنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۹۱؛ حديث ۲۹۰۰۵)

همچنین در جلسه ۳۳۵، حدیث ۱ (<http://yekave.ir/al-balad-90-6>) نیز درباره اینکه اعمال عده‌ای در روز قیامت به صورت «زبانیه» ممشتل می‌شود و آنها را به سوی جهنم می‌راند، اشاراتی شده بود. و شبیه مضمون آن حدیث، حدیث دیگری در همان تفسیر منسوب به امام عسکری آمده است که مجدداً بعد از بیان تارک الزکات، به توضیح شخصی می‌پردازند که مودی زکات و اهل جهاد و ... بوده اما به ولایتی که خداوند معین کرده تن نداده؛ لذا وقت مرگ همه اعمالش حبس می‌شود تا آنجا که می‌فرماید: ثُمَّ ينادي مُنادٍ رَبَّنَا عَزَّ وَ جَلَّ: يَا أَيَّتُهَا الزَّبَانِيَةُ تَنَاوَلِيهَا، وَ حَطْبُهَا إِلَى سِوَاءِ الْجَحِيمِ، لِأَنَّ صَاحِبَهَا لَمْ يَجْعَلْ لَهَا مَطَايَا - مِنْ مَوْلَاةِ عَلِيٍّ وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ آلِهِ ع. (التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری عليه السلام، ص ۷۹)

فرازی از این خطبه که در آن با اشاره‌ای به «زبانیه» (البته به صورت مفرد، که الف ندارد؛ یعنی «زبانیه») به وصف وضعیت جهنمیان می‌پردازند، چنین است:

نامه عملش آشکار شد و جرایمش بر ملا گشت، نگاهی به بدی عملش کرد؛ و بر آن شهادت داد چشمش با نگاهش، و دستش با در دست گرفتنش، و پایش با گامهایش، و اندام جنسی‌اش با لمسش، و پوستش با تماسش؛ پس گردنش به زنجیر کشیده شد و دستانش در غل فرو رفت، و هُل داده شد و تنها و بی‌یاور کشان‌کشان به جهنم وارد گشت، با مصیبت و شدتی جانکاه؛

در جهنم عذاب می‌شود و از آب جوشانش نوشانده می‌گردد، که گوشت صورتش [از حرارت این آب جوش] می‌ریزد و پوستش کنده می‌شود؛ و مامور عذاب (زبانیه) با گریزی از آهن بر او می‌زند و پوستش بعد از پوسیده شدن دوباره پوست جدید می‌اندازد، فریاد استغاثه سر می‌دهد اما نگهبانان جهنم از او روی برمی‌گردانند؛ و آه و فغان سر می‌دهد، اما دوره‌ای طولانی همراه با پشیمانی در آن باقی می‌ماند...

شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۱۴۰-۱۴۳؛ کفایه الطالب، ص ۳۹۳، و مصباح الکفعمی، ص ۷۴۱-۷۴۴، کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۰۸.

قالوا تذاکر قوم من أصحاب رسول الله ص ای حروف الهجاء أدخل فی الکلام فأجمعوا علی الألف فقال علی ع:

حَمِدْتُ مَنْ عَظُمَتْ مَنَّتُهُ...^۱

۱. و سبغت نعمته و سبقت غضبه رحمته و تمت كلمته و نفذت مشيئته و بلغت قضيبته حمدته حمد مقر بر بويته متخضع لعبوديته متصل من خطيبته متفرد بتوحيدة مؤمل منه مغفرة تنجيه يوم يشغل عن فضيلته و بنيه و نستعينه و نسترشده و نستهديه و نؤمن به و نتوكل عليه و شهدت له شهود مخلص موقن و فردته تفرید مؤمن متيقن و وحدته توحيد عبد مدعن ليس له شريك في ملكه و لم يكن له ولي في صناعه جل عن مشير و وزير و عن عون معين و نصير و نظير علم فستر و بطن فخر و ملك فقهر و عصي فغفر و حكم فعدل لم يزل و لن يزول «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» و هو بعد كل شيء رب متعزز بعزته متمكن بقوته متقدس بعلوه متكبر بسموه ليس يدرکه بصر و لم يحط به نظر قوى منبع بصير سمیع رءوف رحيم عجز عن وصفه من يصفه و ضل عن نعته من يعرفه قرب فبعد و بعد فقرب يجيب دعوة من يدعوه و يرزقه و يحبوه ذو لطف خفي و بطش قوى و رحمة موسعة و عقوبة موجعة رحمته جنه عريضة موقنة و عقوبته جحيم ممدودة موقنة و شهدت ببعث محمد رسوله و عبده و صفيه و نبیه و نجیه و حبيبه و خليله بعثه في خير عصر و حين فترة و كفر رحمة لعبيده و منه لمزيدة ختم به نبوته و شيد به حجته فوعظ و نصح و بلغ و كدح رءوف بكل مؤمن رحيم سخي رضى ولى زكى عليه رحمة و تسليم و بركة و تكريم من رب غفور رحيم قريب مجيب وصيتكم معشر من حضرنى بوصية ربك و ذكرتكم بسنة نبیکم فعلیکم برهبة تسكن قلوبكم و خشية تذرى دموعكم و تقيية تنجیکم قبل يوم تبلیکم و تذهلكم يوم يفوز فيه من ثقل وزن حسنته و خف وزن سيئته و لتكن مسألتمكم و تملقكم مسألة ذل و خضوع و شكر و خشوع بتوبة و تورع و ندم و رجوع و ليغتنم كل معتتم منكم صحته قبل سقمه و شبیبته قبل هرمه و سعته قبل فقره و فرغته قبل شغله و حضره قبل سفره قبل تكبر و تهرم و تسقم يمله طبيبه و يعرض عنه حبيبه و ينقطع غمده و يتغير عقله ثم قيل هو موعوك و جسمه منهوك ثم جد فى نزاع شديد و حضره كل قريب و بعيد فشحخص بصره و طمح نظره و رشح جبينه و عطف عرينه و سكن حنينه و حزنه نفسه و بكته عرسه و حفر رمسه و يتم منه ولده و تفرق منه عدده و قسم جمعه و ذهب بصره و سمعه و مدد و جرد و عرى و غسل و نشف و سجي و بسط له و هيى و نشر عليه كفته و شد منه ذقنه و قمص و عمم و ودع و سلم و حمل فوق سرير و صلى عليه بتكبير و نقل من دور مزخرقة و قصور مشيدة و حجر منجدة و جعل فى ضريح ملحود و ضيق مرصود بلبن منضود مسقف بجلمود و هيل عليه حفرة و حتى عليه مدره و تحقق حذره و نسى خبره و رجع عنه وليه و صفيه و ندیمه و نسبيبه و تبدل به قرينه و حبيبه فهو حشو قبر و رهين قفر يسعی بجسمه دود قبره و يسيل صديده من منخره يسحق تره لحمه و ينشف دمه و یرم عظمه حتى يوم حشره

بَرَزَتْ صَحِيفَتُهُ وَ تَبَيَّنَتْ جَرِيرَتُهُ، نَظَرَ فِي سُوءِ عَمَلِهِ، وَ شَهِدَتْ عَيْنُهُ بِنَظَرِهِ، وَ يَدُهُ بِبَطْشِهِ، وَ رِجْلُهُ بِخَطْوِهِ، وَ جِلْدُهُ بِلَمْسِهِ وَ فَرَجُهُ بِمَسِّهِ، فَسَلْسَلَ جِيدَهُ وَ غَلَّتْ يَدُهُ، وَ سَبَقَ يَسْحَبُ وَحْدَهُ، فَوَرَدَ جَهَنَّمَ بِكَرْبٍ وَ شِدَّةٍ فَظَلَّ يَعْدَبُ فِي جَحِيمٍ، وَ يَسْقَى شَرِبَةً مِنْ حَمِيمٍ، تَشْوَى وَجْهَهُ وَ تَسْلُخُ جِلْدَهُ، تَضْرِبُهُ زَيْنَةُ بِمَقْمَعٍ مِنْ حَدِيدٍ، يَعُودُ جِلْدُهُ بَعْدَ نَضْجِهِ بِجِلْدٍ جَدِيدٍ، يَسْتَعِيثُ فَيَعْرِضُ عَنْهُ خَزَنَةَ جَهَنَّمَ، وَ يَسْتَصْرِخُ فَيَلْبَثُ حَقْبَهُ بِنَدَمٍ...^۱

فنشر من قبره حين ينفخ في صور و يدعى بحشر و نشور فثم بعثت قبور و حصلت سريرة صدور و جىء بكل نبي و صديق و شهيد و توحده للفصل قدیر بعده خبير بصير فكم من زفرة تضنيه و حسرة تنضيه في موقف مهول و مشهد جليل بين يدي ملك عظيم و بكل صغير و كبير عليهم فحينئذ يلجمه عرقه و يحصره قلقه عبرته غير مرحومة و صرخته غير مسموعة و حجته غير مقولة.

^۱ . نعوذ برب قدیر من شر كل مصير و نسله عفو من رضی عنه و مغفرة من قبله فهو ولی مسئلتی و منجح طلبتی فمن زحزح عن تعذيب ربه جعل في جنته بقربه و خلد في قصور مشيدة و ملك بحور عين و حدة و طيف عليه بكتوس أسكن في حظيرة قدوس و تقلب في نعيم و سقى من تسنيم و شرب من عين سلسبيل و مزج له بزنجبيل مختم بمسك و عبير مستديم للملك مستشعر للسرى يشرب من خمور في روض مغدق ليس يصدع من شربه و ليس ينزف؛ هذه منزلة من خشى ربه و حذر نفسه معصيته و تلك عقوبة من جحد مشيئته و سولت له نفسه معصيته فهو قول فصل و حكم عدل و خير قصص قص و وعظ نص «تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» نزل به روح قدس مبين على قلب نبي مهتد رشيد صلت عليه رسل سفرة مكرمون بررة عذت برب عليهم رحيم كريم من شر كل عدو لعين رحيم فليتضرع متضرعكم و لبيتهل متهلکم و ليستغفر كل مریوب منكم لی و لکم و حسبی ربی وحده.

البته متن خطبه در نقلهای مختلف اندکی متفاوت است و آقایی به نام آقای سجادی سعی کرده با مبنا قرار دادن نقل بحار الانوار، این اختلاف نسخ را لحاظ کند و متن را با ترجمه در وبلاگ خود قرار داده است در لینک زیر، که متن عربی را در ادامه آورده ام

<http://shahab-hedayat.persianblog.ir/post/38/>

حَمْدٌ مِنْ عَظَمَتِ مَنَّةٍ وَ سَبِغَتِ نِعْمَتِهِ وَ تَمَّتْ كَلِمَتُهُ وَ نَفَذَتْ مَشِيئَتَهُ وَ بَلَغَتْ حُجَّتَهُ وَ عَدَلَتْ قَضِيَّتَهُ وَ سَبَقَتْ غَضَبَهُ رَحْمَتُهُ. حَمْدَتَهُ حَمْدٌ مَقْرَبٌ بِرُبُوبِيَّتِهِ مُتَخَضِعٌ لِعِبَادِيَّتِهِ مُتَنَصِّلٌ مِنْ خَطِيئَتِهِ مُعْتَرِفٌ بِتَوْحِيدِهِ مُسْتَعِيدٌ مِنْ وَعِيدِهِ مُؤْمِلٌ مِنْ رَبِّهِ مَغْفِرَةٌ تَنْجِيهِ يَوْمٍ يَشْغَلُ كُلَّ عَنَّا فِصْلِيَّتِهِ وَ بَنِيهِ وَ نَسْتَعِينَهُ وَ نَسْتَرْشِدُهُ وَ نُؤْمِنُ بِهِ وَ تَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ

وَ شَهِدَتْ لَهُ شَهُودٌ مُخْلِصٌ مُوقِنٌ وَ فَرَدَتْهُ تَفْرِيدٌ مُؤْمِنٌ مُتَيَقِّنٌ وَ وَحَدَّثَهُ تَوْحِيدٌ عَبْدٌ مُذْعَنٌ لَيْسَ لَهُ شَرِيكٌ فِي مُلْكِهِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلى فِي صُنْعِهِ، جَلَّ عَنْ مُشِيرٍ وَ وَزِيرٍ [وَ تَنْزَهُ عَنْ مِثْلِ] وَ عَوْنٍ وَ مُعِينٍ وَ نَظِيرٍ. عِلْمٌ فَسْتَرٌ وَ بَطْنٌ فَخْبَرٌ وَ مُلْكٌ فَفَقْهٌ وَ عَصِيٌّ فَغَفْرٌ وَ عَبْدٌ فَشُكْرٌ وَ حَكْمٌ فَعَدْلٌ وَ تَكْرَمٌ وَ تَفَضُّلٌ لَنْ يَزُولَ وَ لَمْ يَزَلْ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ. رَبٌّ مُتَفَرِّدٌ بِعِزَّتِهِ مُتَمَكِّنٌ بِقُوَّتِهِ مُتَقَدِّسٌ بِعُلُوِّهِ مُتَكَبِّرٌ بِسَمُوِّهِ، لَيْسَ يَدْرِكُهُ بَصَرٌ وَ لَمْ يَحِطْ بِهِ نَظْرٌ، قَوِيٌّ مُنْبِعٌ بِصِيرٍ سَمِيعٌ [عَلِيٌّ حَكِيمٌ] رُوؤُوفٌ رَحِيمٌ [عَزِيزٌ عَلِيمٌ]، عَجَزَ عَنْ وَصْفِهِ مِنْ وَصْفِهِ وَ ضَلَّ عَنْ نَعْتِهِ مِنْ عَرَفِهِ. قَرَبٌ فَيَعْبُدُ وَ بَعْدَ قَرَبٍ يَجِيبُ دَعْوَةَ مَنْ يَدْعُوهُ وَ يَرْزُقُهُ وَ يَحْبُوهُ ذُو لُطْفٍ خَفِيٌّ وَ بَطْشٍ قَوِيٌّ وَ رَحْمَةٌ مُوسِعَةٌ وَ عَقُوبَةٌ مُوجِعَةٌ. رَحْمَتُهُ جَنَّةٌ عَرِيضَةٌ مُوْنَقَةٌ وَ عَقُوبَتُهُ جَحِيمٌ مَمْدُودَةٌ مُوْبِقَةٌ.

وَ شَهِدَتْ بُعِثَ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ نَبِيِّهِ وَ صَفِيِّهِ وَ حَبِيبِيهِ وَ خَلِيلِيهِ، بَعَثَهُ فِي خَيْرِ عَصْرِ وَ حِينِ فِتْرَةٍ وَ كُفْرٍ، رَحْمَةً لِعَبِيدِهِ وَ مَنَّةً لِمَزِيدِهِ. خُتِمَ بِهِ نُبُوَّتُهُ وَ وَضَحَتْ بِهِ حُجَّتُهُ فَوَعُظٌ وَ نَصْحٌ وَ بَلْغٌ وَ كِدْحٌ. رُوؤُوفٌ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ، رَحِيمٌ سَخِيٌّ رَضِيٌّ وَلى زَكِيٌّ. عَلَيْهِ رَحْمَةٌ وَ تَسْلِيمٌ وَ بَرَكَةٌ وَ تَعْظِيمٌ وَ تَكْرِيمٌ مِنْ رَبِّ غُفُورٍ رَحِيمٍ قَرِيبٍ مُجِيبٍ حَلِيمٍ.

وَ صَيِّتَكُمْ مَعَشَرَ مِنْ حَضْرٍ، بِوَصِيَّةِ رَبِّكُمْ، وَ ذَكَرْتُمْ بَسْمَةَ نَبِيِّكُمْ. فَعَلَيْكُمْ بِرَهْبَةٍ تُسَكِّنُ قُلُوبَكُمْ وَ خَشْيَةً تُدْرِي دُمُوعَكُمْ وَ تَقِيَّةً تَنْجِيكُمْ قَبْلَ يَوْمٍ يَذْهَلِكُمْ وَ يَبْتَلِيكُمْ، يَوْمٌ يَفُوزُ فِيهِ مَنْ ثَقَلَ وَزْنُ حَسَنَتِهِ وَ خَفَّ وَزْنُ سَيِّئَتِهِ. وَ [لَتَكُنَّ مَسْئَلَتُكُمْ] مَسْئَلَةٌ ذُلٌّ وَ خُضُوعٌ، وَ تَمَلُّقٌ [وَ شُكْرٌ] وَ خُشُوعٌ، وَ تَوْبَةٌ وَ نَزُوعٌ، [وَ نَدَمٌ وَ رُجُوعٌ]. وَ لِيَعْتَنِمَ كُلُّ مَنِكُمْ صَحَّتَهُ قَبْلَ سَقْمِهِ، وَ شَيْبَتَهُ قَبْلَ هَرَمِهِ، وَ سَعَتَهُ قَبْلَ فَقْرِهِ، وَ فَرَعَتَهُ قَبْلَ شَعْلِهِ، وَ حَضْرَهُ قَبْلَ سَفَرِهِ، قَبْلَ يَهْنِ وَ يَهْرَمِ، وَ يَمْرُضَ

(۱) «سَدْعُ الزَّبَانِيَّةِ»

اگر آن طغیانگر به انجمن خویش می‌بالد و اعوان و انصار خود را علیه دین خدا فراخواند، خداوند هم فرشتگان عذاب را علیه او فراخواهد خواند.

نمره سیاسی - اجتماعی

جواب تهدید دشمن، نرمش و ابراز تمایل به مذاکره نیست؛ بلکه تهدید است، آن هم با قاطعیت بیشتر!

و يسقَمُ، و يَمْلَهُ طَبِيْبُهُ و يعْرِضُ عَنْهُ حَبِيْبُهُ، و يَنْقَطِعُ عَمْرُهُ و يَتَغَيَّرُ عَقْلُهُ، ثُمَّ قِيلَ: "هُوَ مَوْعُوكُ وَ جِسْمُهُ مَنُهَوَكُ!"، ثُمَّ جَدَّ فِي نَزْعِ شَدِيدٍ، وَ حَضَرَهُ كُلُّ قَرِيْبٍ وَ بَعِيدٍ، فَشَخَّصَ بَبَصَرِهِ وَ طَمَحَ بِنَظَرِهِ، وَ رَشَحَ جَبِيْنَهُ وَ سَكَنَ حَنِيْنَهُ، وَ جَدِبَتْ نَفْسُهُ، وَ بَكَتْ عَرْسُهُ وَ حَضَرَ رَمْسُهُ، وَ يَتِمُّ مِنْهُ وَلَدُهُ وَ تَفَرَّقَ عَنْهُ عَدَدُهُ، وَ قَصَمَ جَمْعَهُ وَ ذَهَبَ بَبَصَرِهِ وَ سَمِعَهُ، وَ جَرَدَ وَ غَسَلَ وَ عَرَى، وَ نَشَفَ وَ سَجَى، وَ بَسَطَ لَهُ وَ هَيَّأَ، وَ نَشَرَ عَلَيْهِ كَفَنَهُ وَ شَدَّ مِنْهُ ذَقَنَهُ، [وَ قَمَصَ وَ عَمَمَ، وَ لَفَّ وَ وَدَعَ وَ سَلَّمَ]؛ وَ حَمَلَ فَوْقَ سَرِيْرٍ، وَ صَلَّى عَلَيْهِ بِتَكْبِيْرٍ، بَغَيْرِ سُجُوْدٍ وَ تَعْفِيْرٍ، وَ نَقَلَ مِنْ دَوْرٍ مَزْحَرَفَةٍ وَ قُصُوْرٍ مُشِيْدَةٍ وَ فَرَشَ مِنْجَدَةً وَ حَجَرَ مِنْجَدَةً، فَجَعَلَ فِي ضَرِيْحٍ مَلْحُوْدٍ، ضَبِيْقٍ مَرْصُوْدٍ، بَلْبِيْنٍ مَنْضُوْدٍ، مُسَقَّفٍ بِجَلْمُوْدٍ! وَ هَيْبِلٌ عَلَيْهِ [حَفْرَهُ] وَ حَثِيٌّ [عَلَيْهِ] مَدْرَهُ وَ تَحَقَّقَ حَذْرَهُ وَ نَسِيَ خَبْرَهُ، وَ رَجَعَ عَنْهُ وَ لِيَهُ وَ نَدِيْمَهُ، وَ نَسِيْبَهُ وَ حَمِيْمَهُ، وَ تَبَدَّلَ بِهِ قَرِيْبَهُ وَ حَبِيْبَهُ، فَهُوَ حَشُو قَبْرِ وَ رَهِيْنٌ [قَفْرِ]! يَدْبُ فِي جِسْمِهِ دُوْدٌ قَبْرِهِ وَ يَسِيْلُ صَدِيْدُهُ مِنْ مَنْحَرِهِ، وَ تَسْحَقُ تَرْتَبُهُ لِحَمِهِ، وَ يَنْشَفُ دَمَهُ وَ يِرْمُ عَظْمَهُ، حَتَّى يَوْمَ حَشْرِهِ، [فِيَنْشُرُ] مِنْ قَبْرِهِ، وَ يَنْفِخُ فِي صُوْرٍ، وَ يَدْعِي لِحَشْرِ وَ نَشُوْرٍ، فَتَمَّ بَعَثَتْ قَبُوْرٍ، وَ حَصَلَتْ سَرِيْرَةٌ فِي صُدُوْرٍ؛ وَ جِيءَ بِكُلِّ نَبِيٍّ وَ صَدِيْقٍ، وَ شَهِيدٍ وَ مُنْطَلِقٍ، وَ [تَوَلَّى] لِفَضْلِ حَكْمِهِ [رَبٌّ] قَدِيْرٍ، بَعْدَهُ خَبِيْرٌ بَصِيْرٍ؛ فَكَمَّ [مِنْ] زَفْرَةٍ تُضْنِيهِ وَ حَسْرَةٍ تُضْنِيهِ، فِي مَوْقِفٍ مَهِيْلٍ [عَظِيْمٍ]، وَ مُشْهَدٍ جَلِيْلٍ [جَسِيْمٍ]، بَيْنَ يَدَيِ مُلْكٍ [كَرِيْمٍ]، بِكُلِّ صَغِيْرَةٍ وَ كَبِيْرَةٍ عَلِيْمٍ؛ فَحِيْنَتُدُّ يَلْجِمُهُ عَرْقُهُ وَ [يَحْفَرُهُ] قَلْقَهُ، فَعَبْرَتُهُ غَيْرُ مَرْحُوْمَةٍ وَ صَرْحَتُهُ غَيْرُ مَسْمُوْمَةٍ [وَ حَجَّتَهُ غَيْرُ مَقْبُوْلَةٍ]، وَ بَرَزَتْ صَحِيْفَتُهُ وَ تَبَيَّنَتْ جَرِيْرَتُهُ، [وَ نَطَقَ كُلُّ عَضُوٍّ مِنْهُ] بِسُوءِ عَمَلِهِ، وَ شَهِدَتْ عَيْنُهُ بِنَظَرِهِ، وَ يَدُهُ بِطُشْتِهِ، وَ رِجْلُهُ بِخَطْوَتِهِ، وَ جَلَدُهُ بِلَمْسِهِ وَ فَرَجُهُ بِمَسِّهِ؛ وَ يَهْدَدُهُ مُنْكَرٌ وَ نَكِيْرٌ، وَ كَشَفَ [عَنْهُ] حَيْثُ يَصِيْرُ، فَسَلْسَلُ جِيْدِهِ وَ غَلَّتْ يَدُهُ، فَسَيِّقُ يَسْحَبُ وَ حَدَهُ، فَوْرَدَ جَهَنَّمَ [بِكْرَبٍ] شَدِيْدٍ، وَ ظَلَّ يَعْدَبُ فِي جَحِيْمٍ، وَ يَسْقَى شَرِيْبَةً مِنْ حَمِيْمٍ، تَشْوِي وَجْهَهُ وَ تَسْلُخُ جِلْدَهُ، [يَضْرِبُهُ زَبِيْنَتُهُ بِمَقْمَعٍ مِنْ حَدِيْدٍ، يَعُوْدُ جِلْدُهُ بَعْدَ نَضْجِهِ بِجِلْدٍ جَدِيْدٍ]، يَسْتَغِيْثُ فَيَعْرِضُ عَنْهُ خَزَنَةَ جَهَنَّمَ، وَ يَسْتَصْرِخُ فَيَلِيْثُ حَقْبَهُ بِنَدَمٍ؛

نَعُوذُ بِرَبِّ قَدِيْرٍ مِنْ شَرِّ كُلِّ مَصِيْرٍ، وَ نَسْتَلْهُ عَفُوًّا مِنْ رَضِيٍّ عَنْهُ، وَ مَغْفَرَةً مِنْ قَبْلِ مَنْهُ؛ فَهُوَ وَ لِيٍّ مُسْتَلْتِيٍّ وَ مَنْجِحٌ طَلِبْتِيٍّ؛

فَمَنْ زَحَرَ عَنْ تَعْدِيْبِ رَبِّهِ جَعَلَ فِي جَنَّتِهِ بَقْرِيْبَهُ، وَ خُلِدَ فِي قُصُوْرٍ وَ نَعْمَةٍ، وَ [مَكَّنَ مِنْ] حُوْرٍ عِيْنٍ وَ حَفْدَةٍ [وَ طَيْفٍ عَلَيْهِ بِكُوْوسٍ، وَ سَكَنَ حَظِيْرَةً مُشِيْدَةً وَ مَكَّنَ فَرْدُوْسٍ]، وَ تَقَلَّبَ فِي نَعِيْمٍ وَ سَقَى مِنْ تَسْنِيْمٍ، [وَ شَرِبَ مِنْ عِيْنٍ سَلْسِيْلٍ مَمْرُوْجَةٍ بَزَنْجَبِيْلٍ]، مَخْتُوْمَةٌ بِمَسْكِ وَ [عَبِيْرٍ، مُسْتَدِيْمٍ لِلْحُبُوْرِ، مُسْتَشْعِرٍ لِلْسُرُوْرِ، يَشْرَبُ مِنْ خُمُوْرٍ، فِي رَوْضٍ مُشْرِقٍ مُعْدَقٍ، لَيْسَ يَصْدَعُ مِنْ شَرْبِهِ]، يَشْرَبُ مِنْ خَمْرٍ مَعْدُوْبٍ شَرْبِهِ، لَيْسَ يَنْزِفُ لَبَهُ؛

هَذِهِ مَنْزِلَةٌ مِنْ خَشْيِ رَبِّهِ وَ حَذَرِ نَفْسِهِ، وَ تَلْكَ عَقُوْبَةٌ مِنْ عَصِيٍّ مَنَشْتُهُ وَ سَوَلَتْ لَهُ نَفْسُهُ مَعْصِيَةً مُبِدَّئَةً؛ لِهَذَا ذَلِكَ قَوْلُ فَضْلِ وَ حَكْمِ عَدَلٍ، خَيْرِ قِصَصٍ قُصِّ وَ وَعِظٍ بِهِ وَ نَصٍّ، تَنْزِيْلٍ مِنْ حَكِيْمٍ حَمِيْدٍ، نَزَلَ بِهِ رُوْحُ قُدُسٍ مُبِيْنٍ، عَلَى نَبِيٍّ مَهْتَدٍ مُكِيْنٍ، صَلَّتْ عَلَيْهِ رُسُلٌ سَفَرَةً مُكْرَمُوْنَ بَرَّةً؛

عُدَّتْ بِرَبِّ رَحِيْمٍ مِنْ شَرِّ كُلِّ رَجِيْمٍ، فَلْيَتَضَرَّعْ مُتَضَرَّعًا وَ لِيَبْتَهِلْ مُبْتَهِلًا، فَسْتَغْفِرْ رَبُّ كُلِّ مُرْبُوْبٍ، لِيٍّ وَ لَكُمْ

۱. رهبر انقلاب چندی قبل (۱۳۹۵/۱۱/۱۹) در برابر تهدیدهای ترامپ فرمودند:

حالا این آقا که تازه در ایالات متحده [سرکار] آمده، میگوید شما باید از آمریکا متشکر باشید، از دولت اوپاما متشکر باشید! چرا متشکر باشیم؟ هیچ متشکر هم نیستیم؛ [او هم در] همان تشکیلاتی بود که این تحریمهای سنگین را به نیت فلج کردن جمهوری اسلامی و ملت ایران، بر ملت ایران تحمیل کردند؛ امیدشان این بود که فلج بکنند. البته به این امید نرسیدند و هرگز نخواهند رسید و هرگز هیچ دشمنی نمیتواند ایران را فلج کند. میگوید متشکر باشید؛ نخیر، اصلاً متشکر نیستیم. چرا متشکر باشیم؟ به خاطر تحریمها؟ به خاطر ایجاد داعش؟ به خاطر به آتش کشیدن منطقه؟ سوریه را به آتش کشیدند، عراق را به آتش کشیدند؛ چرا باید متشکر باشیم؟ به خاطر حمایت از فتنه‌ی انتخابات در سال ۸۸ در کشور؟ از آن طرف به بنده نامه مینویسد و

به ویژه اگر توجه شود که این دشمنی که در اینجا تهدید کرده بود، ابوجهل بود، آن هم با چنان عده و عده‌ای؛ و پیامبر ص هم در اوایل بعثت است، آن هم بی هیچ عده و عده (جلسه قبل، شأن نزول)؛ و طبق برخی نقل‌ها، این تهدید ابوجهل و پاسخ آن، بعد از آن به وقوع پیوست که حضرت ابوطالب از دنیا رفت و پیامبر مهمترین پشتیبان ظاهری خود را از دست داد. (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۳۱)^۱

(۲) «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ؛ سَدْعُ الزَّبَانِيَةِ»

از نظر برخی مفسران، با توجه به مفاد آیه فعلی، فعل امر در آیه قبل، امر تعجیزی (به عجز در آوردن) است و مقصود از این دو آیه این است: به این شخص بگو اعوان و انصارش را جمع کند که از دست ما نجاتش دهند و ما هم ماموران جهنم را فرامی‌خوانیم تا ببینیم با وجود آنها، آیا هیچ یآوری می‌تواند کسی را یاری کند؟! (المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۷)

(۳) «سَدْعُ الزَّبَانِيَةِ»

او «نادی» (هم‌نشینان، اهل مجلس) خود را بخواند، بزودی ما «زبانیه» (مامورانی که شخص را به جهنم وارد می‌کنند) را خواهیم خواند.

آیا احتمال ندارد این «زبانیه» برای او، همان «نادی» اش باشند؟

نحوه استنباط مطلب با روش تفسیر قرآن به قرآن

اگر این آیه را کنار دو آیه دیگر بگذاریم، شاید این احتمال بیشتر تقویت شود:

(۱) الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ: دوستان صمیمی در آن روز دشمنان همدیگرند، به جز متقین. (زخرف/۶۷)

(۲) إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا: مال یتیم می‌خورند، آتش می‌خورند،

«بزودی» در آتشی فروخته درآیند (نساء/۱۰) <http://yekaye.ir/an-nisa-004-010>

اظهار ارادت و محبت و همکاری میکند، از این طرف علناً و صریحاً از فتنه‌گر حمایت میکند و میگوید ما پشت سر شما ایستاده‌ایم و دنبال فتنه ایجاد کردن در کشور است؛ چهره‌ی نفاق [همین است]؛ همان دستکش مخملینی که روی پنجه‌ی آهنی کشیده شده بود که من این را بارها گفتم. ما هیچ تشکری نمیکنیم. ما میدانیم که چه کار میکردند؛ میفهمیم که آنها چه کار میکردند؛ این میگوید از او تشکر کنید، از من هم بترسید! نه از شما هم نمیترسیم. روز بیست و دوم بهمن، مردم جواب این تهدیدها و این حرفها را در خیابان خواهند داد؛ نشان میدهند که ملت ایران در مقابل تهدید چه موضعی میگیرد. نخیر،

از تهدید کسی هم ما نمیترسیم. <http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=35567>

۱. قَوْلُهُ فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ قَالَ لَمَّا مَاتَ أَبُو طَالِبٍ عَفَادَى أَبُو جَهْلٍ وَ الْوَلِيدُ عَلَيْهِمَا لَعَنَ اللَّهُ هَلُمُوا - فَاقْتُلُوا مُحَمَّدًا فَقَدْ مَاتَ الَّذِي كَانَ نَاصِرَهُ - فَقَالَ اللَّهُ فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ سَدْعُ الزَّبَانِيَةِ قَالَ كَمَا دَعَا إِلَى قَتْلِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ص نَحْنُ أَيْضًا نَدْعُو الزَّبَانِيَةَ.

آیه اول، از این جهت که آن همنشینانی که وی فرامی خوانده، علی القاعده دوستان صمیمی وی می باشند (که در آن روز دشمن می شوند، پس می توانند برای او نقش کسانی را ایفا کنند که با کمک کردن به او در معصیت، عملاً وی را به سوی جهنم هل می دهند)؛

و آیه دوم، از این جهت که اقدام امروز و جزای فردا، با تعبیر نسبتاً یکسان و افزودن حرف «س» (بزودی) به کار رفت: «يَاكُلُونَ ... يَأْكُلُونَ ... سَيَصْلُونَ»؛ «فَلْيَدْعُ ... سَدْعُ»^۱.

۳۶۵) سوره علق (۹۶) آیه ۱۹ كَلَّا لَا تَطْعَهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ

۱۳۹۶/۱/۶

ترجمه

چنین نیست [که او گمان کرده؛ یا: که بتواند کاری از پیش ببرد]؛ اطاعتش ممکن، و سجده کن و تقرب جوی.

توجه: آیه سجده دار

این آیه از آیاتی است که سجده واجب دارد. در صورتی که صوت آن را گوش دهید یا با صدایی که تلفظ شود، بخوانید انجام یک سجده واجب است. البته برای مرور ذهنی، سجده لازم نیست. این سجده نیاز به وضو ندارد، اما شرایط سجده را باید رعایت کرد (اعضایی که بر زمین باید گذاشته شود و اینکه پیشانی بر خاک (مُهر) باشد). هر ذکری در این سجده جایز است، اما بهتر آن است که این ذکر گفته شود^۲:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَتَصَدِيقًا
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عِبَادِيَّةً وَرِقًّا
سَجَدْتُ لَكَ يَا رَبِّ تَعْبُدًا وَرِقًّا
لَا مُسْتَنْكَفًا وَ لَا مُسْتَكْبِرًا

۱. در فضای روایات مویداتی له و علیه این برداشت می توان یافت:

موید له: در برخی احادیث، این «زبانیه» (ماموران جهنم)، دقیقاً مثل اعمال خود شخص قلمداد شده است (جلسه ۳۳۵، حدیث ۱)

<http://yekaye.ir/al-balad-90-6>

موید علیه: در برخی احادیث، تعداد «زبانیه» همان ۱۹ نفری دانسته شده است که در آیه ۳۰ سوره مدثر بدانها اشاره شده (حدیث ۲).

والله العالم.

۲. متن فوق را اغلب فقها در فتوایشان آورده اند، البته ظاهراً در حدیث به نحو مرسل آمده، ولی در کافی (ج ۳، ص ۳۲۸) با سند صحیح بدین

صورت روایت شده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي مَحْبُوبٍ عَنْ ابْنِ رَبَّابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا قَرَأَ أَحَدُكُمْ السَّجْدَةَ مِنَ الْعَزَائِمِ فَلْيَقُلْ فِي سُجُودِهِ «سَجَدْتُ لَكَ تَعْبُدًا وَرِقًّا لَا مُسْتَكْبِرًا عَنْ عِبَادَتِكَ وَ لَا مُسْتَنْكَفًا وَ لَا مُتَعَطِّمًا بَلْ أَنَا عَبْدٌ ذَلِيلٌ خَائِفٌ مُسْتَجِيرٌ».

بَلْ أَنَا عَبْدٌ ذَلِيلٌ ضَعِيفٌ خَائِفٌ مُسْتَجِيرٌ.

من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۰۷

حدیث

(۱) از امام باقر ع روایت شده است:

سجده‌های واجب در قرآن چهارتا است: در سوره سجده (معروف به سوره «الم تنزیل» یا «الم سجده»); و در سوره غافر (معروف به سوره «حم سجده»); و در سوره نجم; و در سوره علق (معروف به سوره «اقراً باسم ربك»)، آیه «كَلَّا لَا تُطَعُّهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ».

فرمود: اینها «سور عزائم» است که سجده در آنها واجب است؛ ولی در غیر اینها، اختیار با خودت است [یعنی سجده‌اش واجب نیست و مستحب است]، اگر خواستی سجده کن و اگر خواستی سجده نکن؛ و امام سجاده خوش داشت که در همگی آنها سجده کند.

دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۲۱۵؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۳؛ الخصال، ج ۱، ص ۲۵۲

و رَوَيْنَا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ص أَنَّهُ قَالَ: الْعَزَائِمُ مِنْ سُجُودِ الْقُرْآنِ أَرْبَعٌ فِي الْمِ تَنْزِيلِ السَّجْدَةِ وَ فِي حَمِ السَّجْدَةِ وَ فِي النَّجْمِ وَ فِي «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ»: «كَلَّا لَا تُطَعُّهُ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ» قَالَ فَهَذِهِ الْعَزَائِمُ لَا بَدَّ مِنْ السُّجُودِ فِيهَا وَ أَنْتَ فِي غَيْرِهَا بِالْخِيَارِ إِنْ شِئْتَ فَاسْجُدْ وَ إِنْ شِئْتَ فَلَا تَسْجُدْ قَالَ وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ يُعْجِبُهُ أَنْ يَسْجُدَ فِيهِنَّ كُلَّهِنَّ.

(۲) ابوبصیر حدیثی را ظاهراً از امام صادق ع روایت کرده است که:

هنگامی که آیه سجده در هریک از سوره‌های عزائم چهارگانه (سجده، غافر، نجم و علق) خوانده شد و شنیدی، سجده کن، هرچند که وضو نداشته باشی و یا جنب باشی و یا زنی باشد که نماز نمی‌خواند [= در ایام عادت ماهیانه است]; ولی آیات سجده در سایر قرآن اختیار داری؛ خواستی سجده کن و خواستی سجده نکن.

الکافی، ج ۳، ص ۳۱۸

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ [أبو عبد الله عليه السلام]:

إِذَا قُرِئَ شَيْءٌ مِنَ الْعَزَائِمِ الْأَرْبَعِ فَسَمِعْتَهَا فَاسْجُدْ وَ إِنْ كُنْتَ عَلَى غَيْرِ وَضُوءٍ وَ إِنْ كُنْتَ جُنْبًا وَ إِنْ كَانَتِ الْمَرْأَةُ لَا تُصَلِّي وَ سَائِرُ الْقُرْآنِ أَنْتَ فِيهِ بِالْخِيَارِ إِنْ شِئْتَ سَجَدْتَ وَ إِنْ شِئْتَ لَمْ تَسْجُدْ.

۱. روى عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله (ع) قال العزائم الم تنزل و حم السجدة و النجم إذا هوى و اقرأ باسم ربك و ما عداها فى جميع القرآن

مسنون و ليس بمفروض

۲. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيْسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ الْعَزَائِمَ أَرْبَعٌ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ وَ النَّجْمَ وَ تَنْزِيلَ السَّجْدَةِ وَ حَمِ السَّجْدَةِ.

۳) از رسول خدا ص روایت شده است که:

«نزدیکترین وضعیتی که بنده نسبت به خداوند دارد وقتی است که در سجده است.»

این مطلب، مستقیماً از قول امام صادق و امام رضا هم روایت شده، با این تفاوت که آنها بعد از بیان این جمله فرموده‌اند: «و این مفاد همان سخن خداوند تبارک و تعالی است که فرمود: «سجده کن و نزدیک شو.»

مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۳

عن عبد الله بن مسعود أن رسول الله ص:

قال أقرب ما يكون العبد من الله إذا كان ساجداً.

و فی عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۷؛ الکافی، ج ۳، ص ۲۶۵؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۹:
 حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ قَالَ سَمِعْتُ
الرِّضَاعَ يَقُولُ أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ سَاجِدٌ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى «وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ»

۴) روایت شده است هنگامی که آیه «و سجده کن و نزدیک شو» نازل شود، پیامبر ص به سجده افتاد و در سجده‌اش گفت:

از خشم تو به رضای تو، و از عقوبتت به چشم‌پوشی کردنت پناه می‌برم؛ و از تو به تو پناه می‌برم؛ تو را ثنا گفتن نتوانم، تو آن گونه‌ای که خود گفته‌ای.

عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۴، ص ۱۱۴

رَوَى فِي الْحَدِيثِ أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَ قَوْلُهُ تَعَالَى «وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ» سَجَدَ النَّبِيُّ ص فَقَالَ فِي سُجُودِهِ «أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ
وَ بِمَعَاذِكَ مِنْ عِقُوبَتِكَ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ لَا أَحْصِي تَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ».^۲

تدبر

(۱) «كَلَّا لَا تُطَعُّهُ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ»

در آیات قبل حکایت شخصی را مطرح کرد که مانع نماز می‌شد و تهدید می‌کرد که عِدّه و عِدّه‌اش را علیه پیامبر ص فرامی‌خواند. طبق روایات، او ابوجهل بوده و گفته بود اگر پیامبر ص را در حال سجده ببینم، گردنش را لگدمال می‌کنم.

^۱ سندش در کافی چنین است: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْوَشَّاءِ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا؛ و در من لا یحضره الفقیه از امام صادق ع روایت شده است.

^۲ این حکایت درباره این آیه هم قابل توجه است:

روی أن النبي - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - قرأ ذات يوم: «وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ» فسجد هو و من معه من المؤمنين و قریش تصفّق فوق رؤوسهم و تصفّر، فنزلت «فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ؛ وَ إِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ» (انشقاق/ ۲۰-۲۱) (تفسیر جوامع الجامع، ج ۴، ص ۴۶۷)

(جلسه ۳۵۶، شأن نزول). خدا هم بعد از اینکه پاسخ تهدیدش را داد، اکنون به پیامبرش دلگرمی می‌دهد که به سخن او گوش نکن که او هیچ غلطی نمی‌تواند بکند، بلکه سجدهات را بکن و به خداین نزدیک شو!

به قول حافظ شیرازی

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار

که رحم اگر نکند مدعی، خدا بکند

<http://ganjoor.net/hafez/ghazal/sh187/>

(۲) «لَا تُطَعُّهُ وَاسْجُدْ»

کسی که می‌خواهد از اطاعت افراد طغیانگر رها شود، سر سجده بر آستان خدا می‌ساید.

نکته تخصصی انسان‌شناسی

شهید مطهری در تبیین دقیقی نشان می‌دهند که «آزادی اجتماعی بدون آزادی معنوی سرابی بیش نیست.» (آزادی معنوی، ص ۱۷-۳۵) ایشان مساله را از این زاویه تحلیل می‌کنند که کسی که به آزادی معنوی نرسیده باشد، اگر قدرت پیدا کند، آزادی دیگران را رعایت نخواهد کرد. در حالی که آن تحلیل در جای خود درست است، اما همه مساله نیست.

آیات این سوره، این وابستگی آزادی اجتماعی به آزادی معنوی را از زاویه دیگری نیز تبیین می‌کنند:

همواره در هر جامعه‌ای انسانهای طغیانگری وجود دارند که به خاطر مال و اموالی که دارند احساس استغنا می‌کنند، (علق/۶-۷)، لذا زیر بار سخن حق نمی‌روند (علق/۱۳) و عِدّه و عِدّه‌ای گرد خود فراهم می‌آورند (علق/۱۷)، آنچه دلخواه خود را انجام می‌دهند، اما مانع فعالیت‌های دیگران می‌شوند (علق/۹-۱۰).

چه کسی می‌تواند در مقابل اینها بایستد، و از آنها اطاعت نکند؟

این آیه می‌فرماید:

کسی که پشتوانه قوی‌تر و برتری داشته باشد؛

کسی که خدا را می‌شناسد و در مقابل خداوند سر تسلیم فرو می‌آورد، کسی است که از این طغیانگرها نمی‌ترسد.

- خداوند رحمت کند امام خمینی را که در پیام برائت خویش، بعد از کشتار حاجیان چنین فرمود:

خداوندا، تو می‌دانی که ما سر سازش با کفر را نداریم.

خداوندا، تو می‌دانی که استکبار و امریکای جهانخوار گلهای باغ رسالت تو را پرپر نمودند.

خداوندا، در جهان ظلم و ستم و بیداد، همه تکیه گاه ما تویی، و ما تنهای تنهایییم و غیر از تو کسی را نمی‌شناسیم و غیر

از تو نخواسته‌ایم که کسی را بشناسیم. ما را یاری کن، که تو بهترین یاری کنندگانی. (صحیفه امام خمینی، ج ۲۱، ص ۹۵)

<http://farsi.rouhollah.ir/library/sahifeh?volume=21&tid=46>

(۳) «وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ»

راه تقرب به سوی خدا، سجده بر آستان اوست. (حدیث ۳)

ثمره اخلاقی - اجتماعی

قبلا (در جلسه ۱۶۶ (<http://yekaye.ir/sad-038-71-2/>) و جلسه ۲۲۴ (<http://yekaye.ir/2-baqare-03/>)) توضیح داده شد که سجده به معنای «ابراز خضوعی است که هیچ گونه اثری از منیت در شخص نماند» و این حالت بدنی خاص، جزء معنای کلمه نیست.

پس، سجده، فقط یک حالت بدنی نیست؛ بلکه حقیقت سجده، تسلیم محض بودن در برابر خداوند است. این آیه می‌فرماید که راه قرب، سجده است؛ یعنی تسلیم خدا بودن.

از کجا می‌توان فهمید کسی واقعا تسلیم خدا هست یا نه؟

از اینکه دستورات خدا را چه اندازه در زندگی‌اش عمل می‌کند. دستورات خداوند در قابل شریعت و دین به ما رسیده است. از اینکه چه اندازه از این شریعت تبعیت می‌کنیم، می‌توانیم پی ببریم چه اندازه به قرب خداوند رسیده‌ایم.

(۴) «اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ»

خداوند به ما از رگ گردن نزدیکتر است (نَحْنُ اقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ؛ ق/۱۶)؛ بلکه او از خودمان هم به ما نزدیکتر است (اِنَّ اللّٰهَ يَحْوِلُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ؛ انفال/۲۴)؛ پس نزدیک شدن به خدا یعنی چه؟ و چگونه ممکن است؟

نکته تخصصی فلسفی

خداوند فوق مکان و خالق مکان است؛ پس این نزدیک بودن، قطعاً نزدیکی مکانی نیست. از عمیق‌ترین معارف دینی، وجود رابطه‌هایی است که از دو سو یکسان نیستند. یکی از آنها رابطه مخلوقات با خداوند است. وقتی از زاویه خدا بنگریم، خداوند به خاطر قهاریتی که دارد، و اینکه آفریننده همه موجودات است، در یک نگاه عمیق، از خود آنها هم به آنها نزدیکتر است؛ اما مخلوقات به خاطر ضعف وجودی‌شان و حقارت بی‌حد و حصرشان در قبال عظمت الهی، بسیار از او دورند. خداوند به تمام حقیقت ما احاطه دارد، اما ما به ذره‌ای از حقیقت او راه نداریم؛ لذا ما از او دوریم و او به ما نزدیک.

تمثیل

برای فهم رابطه‌ای که از دو سو متفاوت است یک آدمی را در یک باغ در ذهن خود بسازید و به او اجازه دهید در آن باغ گردش کند. شما چه نسبتی با او دارید؟ شما به او احاطه کامل دارید و از خودش به او نزدیک‌ترید؛ اما او از شما چه می‌داند؟

در عین حال، ما می‌توانیم به او نزدیک شویم.

چگونه؟

مادام که خداوند را با ساخته‌ها و بافته‌های ذهن خود می‌جوئیم، دائماً از او دور می‌شویم زیرا هر آنچه در ذهن ماست، مخلوق و ساخته ماست؛

اما این آیه می‌فرماید که راه بسته نیست؛ ما می‌توانیم کاملاً تسلیم او شویم و بگذاریم که او خودش خود را به ما بنمایاند. شاید به همین دلیل است که خداوند در عین حال که از توصیف توصیف‌کنندگان منزّه و برتر دانسته شده، اما توصیف مخلصان (یعنی کسانی که خداوند آنها را خالص کرده و هیچ چیزی از خود ندارند) در مورد او صادق است: **سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ؛ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ** (صافات/۳۹-۴۰)

جمع‌بندی سوره علق

این سوره با دعوت به «خواندن» شروع شد، خواندنی با اسم پروردگاری که هم انسان را آفریده و هم بر اساس کرامتش به او علم داده، علمی با «قلم» که انسانها را از سایر موجودات متمایز می‌کند. بدین ترتیب، انسانی که مخاطب وحی است: رب دارد، خالق دارد، و ممیزه خاصی دارد: خواندن و نوشتن؛ و در نتیجه: فرهنگ و تمدن؛ و امکان انتقال آن، و در نتیجه تکامل و پیشرفت. اما علی‌رغم این امتیاز ویژه، همه انسانها راه کمال حقیقی (قرب خدا) را در پیش نمی‌گیرند؛ بلکه برخی با برخورداری از این ممیزه‌ها، احساس استغنا کرده، به طغیان کشیده می‌شوند؛ که دو علاج دارد: یکی به یاد آورد که عاقبت و سرانجامش به سوی خداست؛ و دوم اینکه توجه کند که خدا او را می‌بیند. البته آن طغیانگر، زیر بار حق و حقیقت نمی‌رود، و در مقابل آن بنده‌ای که بر هدایت است و راه خدا را در پیش گرفته و می‌کوشد که دیگران را هم به تقوا وادارد، مانع‌تراشی می‌کند و می‌کوشد با سازمان‌دهی نیروها، وی را زمین بزند. اما کاری از پیش نخواهد برد؛ و بنده‌ای که سر به سجده نهاده و خود را یکسره تسلیم خداوند نموده، مراتب قرب و کمال را خواهد پیمود و آن مقام ویژه‌ای که خداوند انسان را برای آن آفریده، به دست خواهد آورد. با این بیان، چه‌بسا بتوان گفت:

این سوره، که ظاهراً اولین سوره‌ای است که بر پیامبر ص نازل شده، در همان ابتدا، با معرفی‌ای از حقیقت انسان، و نمونه‌ای از دو بُعد اصلی وجود وی، که یکی به طغیان تمایل دارد و دیگری تسلیم شدن در برابر راه هدایت را می‌جوید، وضعیت کلی انسان و دین و آنچه که در تاریخ بشر بر سر این دو رفته و خواهد رفت، به اجمال بیان کرده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

اگر روزی در یک آیه قرآن بیندیشیم بعد از ۱۷ سال در طول عمرمان در تمام آیات تدبر کرده ایم.

لینک کانال «یک آیه در روز»

<https://t.me/YekAaye>

لینک «یک آیه در روز- گزیده» (کانالی که گلچینی از کانال فوق در آن قرار داده می‌شود)

<https://t.me/YekAayah>

توضیحات درباره کانال «یک آیه در روز» در تلگرام

<https://t.me/YekAaye/2025>

توضیحات درباره کانال «یک آیه در روز» در فضای وب

<http://yekaye.ir/about-us/>

سایت حاوی کل مطالب کانال حداقل یک آیه در روز

<http://yekaye.ir/>